

تۈركچە - فارسجا كولتورل درگى

فصلنامه فرهنگى تركى - فارسى

۲۸ - جى ايل، ياييز ۱۳۸۵، سايى ۱۴۲

سال يىست و هشتم، ياييز ۱۳۸۵، شماره ۱۴۲

وارليق

ويژه نامه
(اۆزل سايى)

مجموعه مقالات دكتور جواد هيئت
جلد دوم

بنام خدا

ISSN 1023-7186

وارلیق

۲۸- جی ایل، پاییز ۱۳۸۵، سای ۱۴۲، اۆزل سای
سال بیست و هشتم، پاییز ۱۳۸۵، شماره ۱۴۲، ویژه نامه

فهرست مطالب

۵ توضیح جلد دوم
۷ ادبیات در دوران ما
۱۳ آشنائی با استاد شهریار
۱۷ واژه ها، مفاهیم و امثال ترکی در آثار نظامی گنجوی
۳۷ تهمت‌های ناروا و ناجوانمردانه
۴۳ ادبیات ترکیه
۵۱ محمد عاکف شاعری مؤمن و معتقد
۶۹ ترکی اوغوز یا ترکی غربی
۸۳ دیوان لغات‌الترک محمود کاشغری
۹۱ نقدی بر کتاب "روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی"
۱۱۹ مطالعات زبان ترکی در نخستین کنفرانس بین‌المللی

ویژه نامه مجله وارلیق
مجموعه مقالات دکتر جواد هیئت
جلد دوم، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۵
به اهتمام: محمدرضا هیئت
آدرس: تهران، فلسطین شمالی، ساختمان ۱۵۱.
طبقه اول، تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۶۶۳۶۶
ای-میل: info@varliq.com
چاپ کیمیا: خ وصال - شماره ۲۷

مجموعه مقالات
دکتر جواد هیئت
جلد دوم

ویژه نامه مجله وارلیق

به اهتمام: محمدرضا هیئت

توضیح جلد دوم

مجله وارلیق با ۲۸ سال انتشار مداوم و بی وقفه نه تنها عنوان با سابقه ترین مجله ترکی زبان ایران را بخود اختصاص داده، بلکه با مقالات علمی خود در زمینه های مختلف ادبی، زبانشناسی، تاریخی، اجتماعی و... امروزه به شکل دائرة المعارفی درآمدی در ایران و آذربایجان بی نظیر است.

این مجله علاوه بر بعد علمی خود، از نظر فرهنگی و اجتماعی نیز بنیانگذار مکتبی است که به "مکتب وارلیق" معروف است. این مجموعه گرانقدر ضمن اینکه مرجع معتبری برای محققین و دانش پژوهان بشمار می آید، خود موضوع پایاننامه های فوق لیسانس و دکترای زیادی در دانشگاههای مختلف جهان از جمله جمهوری آذربایجان، جمهوری ترکیه و فرانسه بوده که از آن جمله میتوان به پایاننامه های خانم پروانه ممدلی (آکادمی علوم جمهوری آذربایجان)، خانم نزاکت اسماعیل اوا (دانشگاه دولتی نخجوان)، آقای سونل بوسنالی (پاریس)، خانم نسلیخان دلججه (دانشگاه غازی آنکارا) و... اشاره نمود.

آقای دکتر جواد هیئت نیز که در میان اندیشمندان و نویسندگان آذربایجانی به "دائرة المعارف زنده / جانلی انسیکلوپدی" معروف شده، علاوه بر صاحب امتیازی و مدیریت مجله، بخش مهمی از مجموعه عظیم وارلیق را خود به رشته تحریر درآورده و با تحقیق و تفحص در موضوعات مختلف و بکارگیری اطلاعات فراگیر و چند جانبه خود مقالات علمی متعددی را تألیف نموده است. و باید اذعان داشت که بسیاری از این موضوعات بصورت علمی و برای اولین بار در ایران توسط ایشان مورد بررسی قرار گرفته و زمینه را برای تحقیقات بعدی فراهم ساخته است.

استقبال خوانندگان عزیز از جلد اول "مجموعه مقالات دکتر جواد هیئت" که در بهار ۱۳۸۵ به عنوان ویژه نامه مجله وارلیق (شماره ۱۴۰) منتشر شد، ما را بر آن داشت تا جلد های بعدی این مجموعه را نیز تهیه و در اختیار علاقمندان قرار دهیم.

جلد حاضر بیشتر شامل مقالات ادبی و زبانشناسی آقای دکتر جواد هیئت است و تنها دو مقاله به مسائل پولمیک و رد ادعاهای مطرح شده از سوی آقایان ورجاوند و مرشدی زاد اختصاص دارد. ایشان

در مقاله نخست خود تحت عنوان "ادبیات در دوران ما" به بررسی نقش ادبیات در جامعه پرداخته و پس از نقل نظریات فلاسفه و نویسندگان بزرگ جهان، ادبیات معاصر آذربایجان را مورد بررسی قرار می دهد. "آشنائی با استاد شهریار" عنوان مقاله ایست که در آن مولف خاطرات خود را با استاد شهریار و نحوه تشکیل محافل شعر و ادب ترکی و فارسی در منزل آقای دکتر هیئت و همچنین شعرای مورد علاقه شهریار بازگو می کند. مقاله "واژه ها، مفاهیم و امثال ترکی در آثار حکیم نظامی گنجوی" از جمله مقالات مهمی است که علاوه بر ایران در چند کشور خارجی نیز پس از ترجمه منتشر گردیده است. مولف در این مقاله علمی نشان میدهد که نظامی گنجوی نه تنها کلمات، مفاهیم و امثال ترکی بسیاری را در اشعار خود بکار برده، بلکه واژه ترک را نیز در مفاهیم و معانی والایی مورد استفاده قرار داده است. همانطوری که اشاره شد، مقاله "تہمتہای ناروا و ناجوانمردانہ" عنوان مقاله ایست که در پاسخ به نامه آقای پرویز ورجاند خطاب به آقای خاتمی رئیس جمهور سابق نوشته شده و در آن نادرستی استدلال ایشان و نابجائی خواسته هایشان با دلایل کاملاً منطقی به اثبات رسیده است. در مقاله "ادبیات ترکیہ" به ادبیات دیوانی؛ ادبیات صوفیانه و ادبیات خلقی یا عامیانه مردم ترکیہ از قرن سیزدهم میلادی تا اواخر قرن بیستم پرداخته شده و آثار و نمایندگان مربوط به هر کدام از این سه نوع ادبیات معرفی گردیده است. زندگی و آثار محمد عاکف ارسوی شاعر معروف و قدرتمند ترکیہ در مقاله ای با عنوان "محمد عاکف شاعری مومن و معتقد" مورد بررسی قرار گرفته و نمونه هایی از اشعار زیبا و پر محتوای عاکف داده شده است. "ترکی اوغوز یا ترکی غربی" بخشی از سخنرانی آقای دکتر هیئت در کلاسهای ترکی است که در سالهای اول پیروزی انقلاب اسلامی در دانشگاه تهران برگزار می شد. در این مقاله ضمن بررسی خصوصیات ترکی غربی و تقسیم بندی آن به آثار مهمی مانند داستانهای دده قورقود، صحاح العجم هندوشاه نخجوانی، دیوان اشعار نسیمی، خطایی، فضولی و... پرداخته شده است. "دیوان لغات الترک" اثر محمود کاشغری عنوان مقاله دیگری از دکتر جواد هیئت است و در آن ضمن معرفی م. کاشغری و تقسیم بندی لهجه های ترکی، خصوصیات ترکی اوغوز از نظر محمود کاشغری مورد بررسی قرار گرفته است. "روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی" عنوان کتابی است که توسط آقای مرشدی زاد نوشته شده و در این مجموعه از سوی آقای دکتر هیئت مورد نقد علمی قرار گرفته است. آخرین مقاله این مجموعه مربوط به گزارش اولین کنفرانس بین المللی تورکولوژی در دانشگاه ایندیانا و سخنرانی آقای دکتر هیئت در این کنفرانس است که در آن به موقعیت زبان ترکی در ایران در گذشته و حال پرداخته شده است.

ادبیات در دوران ما^۱

ادبیات به‌عنوان یک شاخه‌ی برون‌دهنری که بوسیله‌ی کلام زیبا و گزیده بیان می‌شود، وسیله‌ی ارتباط انسان‌هاست و برای زندگی بشر و سیر بسوی سعادت و کمال ضروری و لازم است.

انسان بوسیله‌ی ادبیات افکار و احساسات خویش را بدیگران منتقل می‌سازد و ضمن دادن آگاهی به افراد بشر، آن‌ها را با احساساتی یکسان به یکدیگر پیوند می‌دهد.

ادبیات و هنر را متفکرین و نویسندگان مختلف تعریف‌های گوناگون نموده‌اند. به‌نظر فلاسفه‌ی یونان قدیم و متفکرین بعد از رنسانس هنر فعالیتی است که زیبایی را نمودار می‌سازد و هدف از آن لذتی است که به‌انسان دست می‌دهد.

به‌گفته کانت و شیللر هدف هنر زیبایی و منشأ زیبایی لذت است بی آن‌که هیچ‌گونه سود و پیشرفت عممی از آن ملحوظ باشد.

هگل می‌گوید: خداوند در طبیعت و هنر بصورت زیبایی تجلی نموده است. پس حقیقت و زیبایی یکی است و زیبا تجلی تصویر ایده (idée) می‌باشد.

به‌نظر سارپلادان زیبایی یکی از مظاهر خداوند است.

به‌عقیده‌ی عده‌ای از نویسندگان منظور هنر خوبی است (ژولتسر). مندلسون منظور هنر را کمال اخلاقی می‌داند.

لئون تولستوی نویسنده و متفکر روسی هنر و ادبیات را وسیله‌ی ارتباط انسان‌ها می‌داند و برای سعادت فرد و جامعه ضروری می‌شمارد. زیرا افراد بشر را با احساساتی یکسان پیوند می‌دهد. به‌نظر تولستوی هنر تجلی خارجی احساسات نیرومندی است که انسان آن‌ها را تجربه کرده است.

^۱ به نقل از وارلیق مرداد-شهریور ۱۳۶۴، صص ۲۳-۱۸

به نظر ما هنر، به ویژه ادبیات غذای روح است. همچنان که خوردن غذای خوب و مطبوع موجب لذت ذائقه میشود، هنر و ادبیات نیز سبب لذت روح ما می‌گردد. ولی می‌دانیم که هدف تغذیه با لذت ذائقه تمام نمیشود. غذا هدفش تغذیه‌ی بدن است و برای ادامه‌ی حیات فیزیولوژیک ضروری است. هنر نیز هدفی عالیتر از لذت دارد و آن تغذیه‌ی روح و نشو و نما و تکامل معنوی و روحی است.

سارتر فیلسوف معاصر اگزیستانسیالیست عقیده داشت که اگر هنر و ادبیات نباشد، وجود جهان باطل و عبث است. او رستگاری را در ادبیات می‌جست. بنظر او غرض از ادبیات تلاش و مبارزه است. تلاش و مبارزه برای رسیدن به آگاهی، جستجوی حقیقت و برای آزادی انسان. و از این روست که نویسنده در مقابل عملی که انجام می‌دهد مسئول است.

کار هنر، بویژه ادبیات اینست که آنچه را که ممکن است در قالب استدلال و تعقل نامفهوم و دور از دسترس باقی بماند، قابل درک سازد و در دسترس همه قرار دهد. معمولاً انسان وقتی تأثیری را که حقیقتاً هنری است می‌گیرد تصور میکند این حالت را قبلاً در خود احساس میکرده اما از بیان آن عاجز بوده است. انسان هنرمند باید بر سطح والاترین جهان بینی عصر خود جای داشته باشد و احساسی را که تجربه کرده رغبت و اشتیاق و فرصت انتقال آن را داشته باشد و نیز در یکی از انواع هنر داروی استعداد باشد. در هنر ادبی استعداد به معنای سلاست و سهولت بیان تصورات و تأثرات خویشتن و مشاهده و یاد آوردن جزئیات اختصاصی است.

معمولاً ارزشیابی هنر و ادبیات با عقاید مذهبی، ایدئولوژی و جهان بینی بستگی دارد. بطور کلی هنری خوب است که برای همه قابل درک باشد. به عبارت دیگر مردم را خوش آید و اندیشمندان را نیازارد. هنری که ناشی از احساسات از شعور مشترک جامعه را منتقل نماید خوب است. بنابراین میزان سرایت احساس و افکار نویسنده معیار ارزش هنر و اثر او خواهد بود. در سرایت احساس و افکار نویسنده نددت احساس، روشنی بیان، ایمان و صمیمیت او و احساس ضرورت باطنی برای انتقال احساس و اندیشه‌ی خود، یعنی احساس مسئولیت وی اهمیت اساسی دارند. ایمان و صمیمیت و همچنین احساس مسئولیت در هنر و ادبیات ملی بیشتر است. به همین دلیل هنر و ادبیات ملی خیلی قوی است.

هنر ملی یا هنر عمومی ساده ترین احساسات همگان را منتقل میکند. رسالت هنر، بویژه ادبیات در زمان ما عبارت از اینست که این حقیقت را که سعادت انسان‌ها در اتحاد آنها با یکدیگر است از حوزه‌ی عقل بحوزه‌ی احساس منتقل نماید و بجای زور و تعدی حکومت محبت را مستقر سازد.

در ارزیابی آثار ادبی، نخست محتوا بررسی میشود، معیار اساسی همان معیار فهم و پسند عمومی است. بعلاوه هر آنچه به تکامل و خوشبختی جامعه یاری کند طبعاً سودمندتر است و هر آنچه مانع رتند و

سعادت آن بشود زیانمند می‌باشد. هر کار اصیل هنری، بویژه ادبیات باید حامل پیامی بوده باشد. پیام اثر ادبی مغز و محتوای آنرا تشکیل می‌دهد. نویسنده رسالت خود را به وسیله این پیام به خوانندگان خود منتقل می‌سازد.

به نظر ماکسیم گورکی علم و ادبیات وجه اشتراک و شباهت بسیاری دارند. در هر دو نقش اصلی و اساسی را مشاهده مقایسه و مطالعه انجام می‌دهند. نویسنده و دانشمند هر دو باید صاحب تخیل، سرعت انتقال و بینش باشد.

بنظر او: دانش و آگاهی از ادبیات خودی و جهانی، همچنین تاریخ ملت و مردم برای نویسنده ضروری است. بعلاوه دانش و افکار و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی لازم است.

اندیشه‌های بشری در اسطوره‌ها و افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و پند و حکمت‌ها بیان شده است. بطور کلی امثال و حکم با ایجاز و اختصار، تجارب تاریخی و اجتماعی را که به وسیله‌ی مردم زحمتکش روی هم انباشته شده بیان می‌نماید. و نویسنده احتیاج مبرم به این مطالب دارد.

مردم کلاً نخستین فیلسوف و شاعر و خالق اشعار بزرگ و تراژدی‌های جهانند، و بزرگترین و ارزنده‌ترین این داستان‌های غم انگیز و تراژدی‌ها همانا تاریخ تمدن و فرهنگ جهان است.

ماکسیم گورکی میگوید: آن‌هائی که شروع به نوشتن می‌کنند باید از تاریخ ادبیات اطلاع کافی داشته باشند. ادبیات باید با زبان مردم و برای مردم نوشته شود. نویسنده و شاعر باید از مردم الهام بگیرد و از دردهای آن‌ها متأثر و از ناکامی‌هایشان احساس درد و تألم نماید. ادیب و هنرمند باید با مردم زندگی کند و در غم و شادی‌های آن‌ها شریک باشد و چون هنرمند است باید نسبت به جامعه‌ی خود احساس درد و تألم نماید. ادیب و هنرمند باید با مردم زندگی کند و در غم و شادی‌های آن‌ها شریک باشد و چون هنرمند است باید نسبت به جامعه‌ی خود احساس مسئولیت و تعهد نماید و متوجه رسالت تاریخی خود باشد. فقط هنرمند آگاه و متعهد مردم‌گرا میتواند آثاری بیافریند که تا اعماق دل‌های انسان‌ها نفوذ کند و به آن‌ها آگاهی و احساس نیروی لازم را برای پیشرفت و خوشبختی بدهد. چنین آثار ادبی میتواند مردم را بی آن‌که خود متوجه شوند وا دارد که خویشان را با رضا و رغبت برای خدمت به دیگران فدا کند.

زبان شعر و ادبیات ما باید به زبان مردم باشد. یعنی در عین زیبایی و ادبی بودن، باید برای مردم قابل فهم باشد. البته زبان ادبی ویژگی‌هایی دارد و تا حدودی با لهجه و شیوه گفتار مردم منطقه‌ی وسیع آذربایجان متفاوت است. بدیهی است این تفاوت لهجه‌ی ادبی و محاوره‌ای مخصوص زبان ما نیست در

فارسی و اغلب زبان‌های دیگر نیز، با کم و بیش اختلاف، وضع بدین‌منوال است. از همین‌جاست که از قرن‌ها پیش دو نوع ادبیات: یکی کلاسیک یا کتبی و دیگری ادبیات خلقی یا شفاهی به موازات یکدیگر بوجود آمده و به جریان تکاملی خود ادامه داده‌اند.

نویسندگان ما باید سعی نمایند هر چه بیشتر به زبان مردم نزدیکتر سخن بگویند و آثار ادبی را برای همگان قابل فهم و پسند سازند. ادبیات ما باید رئالیست و در عین حال متعهد و مردمی باشد. منظور ما از ادبیات رئالیست جریان و یا مکتب ادبی و رئالیست قرن نوزدهم فرانسه نیست که هنر را برای هنر میخواست و نویسنده را همانند مورخی در نظر می‌گرفت که اوضاع جامعه و زندگی مردم را مانند آئینه‌ای در خود منعکس میکرد. آنچه مورد نظر ماست یک نوع رئالیسم انسان‌گرا میباشد که نویسنده، با آنکه پایند واقعیت و حقایق عینی است نسبت به مردم و جامعه‌ی خود و همچنین آینده‌ی آن احساس وابستگی و مسئولیت مینمایند و از اینجاست که واقع‌گرایی او تا حدودی با رومانسیسم ترکیب میشود. زیرا در عین تصویر و توصیف گذشته و حال، آینده را نیز می‌خواهد ترسیم نماید.

و اما در مورد تعهد و احساس مسئولیت نویسنده، لازم به توضیح است که نظر ما ادبیات سفارشی، فرقه‌ای و یا رسمی نیست. هنرمند باید خود احساسات مردمی و ملی و انسانی داشته باشد و درد جامعه و خود و بشریت را با تمام وجودش احساس نماید تا بتواند آثار اصیل هنری بیافریند و جامعه را تحت تأثیر قرار داده، رسالت هنری انجام دهد.

در گذشته شعر و ادب کلاسیک، بیشتر در خدمت دربار و درباریان و یا حکام و فرمانروایان بوده و شعرا بخاطر تأمین معاش، خود را وابسته به زبان زور و زر مینمودند و آثار خود را خواه ناخواه، در مدح و ثنای ولی‌نعمت خود میسرودند. این قبیل شاعران بزبان درباریان و نخبگان و برای خوش آمد آنان شعر میگفتند و آثارشان هم در همان محیط محدود طبقه‌ی خواص خوانده میشد و چندان اثری هم بجا نمی‌گذاشت.

البته در میان شعرای گذشته، سخنوران ارزشمندی نیز بودند که نان را به نرخ روز نمی‌خوردند و با فقر و فاقه می‌ساختند، ولی مدح کسی را نمی‌گفتند، و در اشعار خود مفاهیم عالی انسانی، عشق و محبت و امثال آن‌ها را تصویر و توصیف میکردند. همین شاعران واقعی و انگشت شمار گروه اخیرند که بهترین شاهکارهای ادبی ما را بوجود آوردند و برای ما گنجینه‌ی ادبی امروزی را که مایه‌ی افتخار و مباهات است بیادگار گذاشته‌اند. برای نمونه یک بیت از فضولی شاعر بزرگمان را در اینجا ذکر می‌کنیم:

مندن فضولی، ایسته‌مه اشعار مدح و ذم

من عاشقم همیشه سؤزوم عاشقانه دیر

مخواهید از من عاشق که گویم شعر مدح و ذم

کلام عاشق صادق بجز عشق و محبت نیست^۲

در ادبیات امروز جایی برای مداحی و ثنا خوانی قدرتمندان و ستمگران وجود ندارد. شعر غنائی هم جای خود را دارد. همچنان که در ادبیات شفاهی، از دیرباز اشعار غنائی مانند "قوشما" که معادل غزل در ادبیات کلاسیک است جای شکوهمندی را داراست.

در ادبیات ما به سه نوع موضوع اساسی باید توجه و تکیه‌ی بیشتری بشود:

بشر دوستی، وطنخواهی و علائق ملی و معارف‌پروری.

بشر دوستی یکی از خصائص دیرینه‌ی مردم ایران و بخصوص آذربایجان بوده و از دیرباز در آثار ادبی بازتاب فراوانی داشته است. سعدی شاعر بزرگ ایران هفتصد سال پیش چنین گفته است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی ببرد آورد روزگار

دگر اعضاها را مانند قرار

توکز محنت دیگران بی غمی

نشانند که نامت نهند آدمی

در آثار دیگر شعرای ایران و آذربایجان مانند نظامی گنجوی، نسیمی و فضولی ابیات زیادی درباره‌ی انساندوستی و نوع پروری بچشم میخورد. نسیمی انسان را مظهر کامل خدا میداند و محبت بنوع را پایه‌ی عشق بخداوند می‌شمارد.

وطنخواهی و علائق ملی از سنن باستانی مردم کشور ماست و با روح ملت ما عجین شده است. در دین مبین اسلام وطن دوستی از ایمان بشمار آمده است.

در ادبیات خلقی آذربایجان، محبت مردم و مرز و بوم (اثل و اوبا) بیش از هر چیز جلوه می‌کند. شعرای ساز زن آذربایجان در همه جا با نغمه‌هایی که از عشق زادگاه و مردم لبریز است همگان را به وجد و سرور می‌آورند.

^۲ ترجمه از سؤنمز.

در عصر ما شعر میهنی عالم‌گیر شده و در آثار شعرای معاصر آذربایجان هم مهمترین موضوع هنری شعر را تشکیل میدهد.

معارف‌خواهی و ترویج دانش و فرهنگ در آثار شعرای قدیم نیز بشکل طرفداری از علم و معرفت بچشم میخورد. ولی از اوائل قرن نوزدهم بشکل جریان ادبی در ادبیات آذربایجان شمالی ظهور نموده و با گذشت زمان با شدت بیشتری ادامه یافته است.

جریان ادبی رئالیستی و معارف‌خواه با آثار عباسقلی آقا باکیخانوف شروع شده و در آثار میرزا فتحعلی آخوندوف تکامل یافته و بعد از انتشار روزنامه‌ی "اکینچی" (کشاورز) در ۱۸۷۵ در سطح گسترده‌ای ادامه می‌یابد و با ظهور "ملانصرالدین" و صابر بشکل مبارزه با جهل و انحطاط، رنگ سیاسی نیز پیدا میکند.

نویسندگان معارف‌خواه ضمن تبلیغ ادبیات واقع‌گرا، اهمیت ادبیات را در تربیت اجتماعی مطرح می‌سازند و آثار آن‌ها در بیداری و تکامل افکار اجتماعی مردم آذربایجان نقش مهمی را ایفاء نموده است.

در آذربایجان ایران نویسندگانی مانند زین‌العابدین مراغه‌ای و طالبوف تبریزی و میرزا حسن رشدیه تأثیر عمیقی در پیشرفت فرهنگ و دانش اجتماعی و بینش سیاسی مردم گذاشتند. آثار این قبیل نویسندگان و شعرائی مانند صابر، صراف و امثال آن‌ها در پرورش افکار آزادیخواهانه تأثیر اساسی داشته است. در اشعار و آثار اغلب شعرای معاصر ما مسائل ملی و میهنی، انسان‌دوستی و فرهنگی مطرح بوده، مخصوصاً از ستم ملی که در دوران سلطنت خاندان پهلوی بر ایرانیان غیر فارس، بویژه آذربایجانی‌ها اعمال گردیده، بتفصیل سخن به میان آمده است.

به نظر ما هر چه در این مقوله گفته و یا نوشته شود، سخن بسزا و بجا گفته شده و مردم ما باید خاطرات روزگار ستم فرهنگی را هرگز از یاد نبرند و چون بیش از نیم قرن ادبیات ما بحالت تعلیق و تعطیل رسمی بوده است، شعرا و نویسندگان ما باید بکوشند تا هرچه زودتر خلأ گذشته را با آثار زیبا و ارزشمند خود پر نمایند و وظیفه‌ای را که بر عهده ادبیات هر ملتی گذاشته شده، بنحو شایسته‌ای انجام دهند.

آشنائی با استاد شهریار

استاد شهریار را از سال ۱۳۲۱ یعنی پنجاه سال قبل می‌شناختم. قبلاً هم با بعضی اشعار او آشنا بودم. در آن موقع میهن عزیز ما در اشغال ارتش متفقین بود. دولت مرکزی هم ظاهراً با آنها متفق ولی در عمل تسلیم خواسته‌های آنها بود. در همان سال عده‌ای از رجال ملی و وطنخواه آذربایجان در تهران جمعیتی بنام *انجمن آذربایجان* تشکیل دادند تا شاید بتوانند با کوششهای دسته جمعی آثار تبعیضات دوران گذشته را رفع و برای خواسته‌های بحق مردم آذربایجان اقدام نمایند و در ضمن وسایل آشنائی و همیاری همشهری‌های خود را فراهم سازند. مرحوم **علی هیثت** پدر اینجانب نیز یکی از مؤسسين این انجمن بود.

آقای دکتر **ابراهیم برزگر** هم جوانترین و فعال‌ترین اعضاء مؤسس و مدیر مسئول اجرائی انجمن و روزنامه "آذربایجان" بود. در یکی از جلسات انجمن که مرحوم استاد شهریار هم آمده بود بوسیله پدرم با او آشنا شدم. پدرم به شهریار بسیار علاقمند بود و او را از افتخارات ایران بویژه آذربایجان میدانست.

متأسفانه آشنائی ما دیری نپایید و با گرفتاری پدرم و عده‌ای از دوستانش در سال ۱۳۲۲ توسط ارتش متفقین و تعطیل انجمن و مسافرت من بخارج برای ادامه تحصیل پزشکی سالها بین ما جدائی افتاد، تا اینکه بعد از بازگشت به میهن عزیز توفیق دیدار مجدد و ارتباط نزدیک دست داد. بویژه بعد از سرودن منظومه تاریخی و جاودانی "حیدربابایا سلام" علاقه من نسبت به وی شدیدتر شد. من هم مانند هزاران آذربایجانی یکی از شیفتگان و دلدادگان شهریار شدم. بطوریکه هر بار که به تبریز میرفتم زیارت او را بر خود فرض میدانستم و از فیض حضورش بهره مند می‌شدم و او را به سرودن اشعار به زبان مادری و خواندن زبان و ادبیات ترکی تشویق میکردم. در همین راستا بود که مجموعه اشعار مرحوم

محمد عاکف شاعر مسلمان و ملی ترک را بنام "صفحات" که با خط قدیم ترکی (عربی) نوشته شده بود، به او تقدیم کردم.

مرحوم شهریار از توفیق فکرت اشعاری را شنیده و بخاطر سپرده بود. بعد از آشنائی با محمد عاکف علاقه‌اش به او بیشتر شد. در سال ۱۳۵۰ با مشورت مرحوم سهند شاعر ملی آذربایجان و دوستان دیگر تصمیم گرفتیم استاد را به تهران بیاوریم و با حضور و شرکت فعال او محفل ادبی فارسی - ترکی تشکیل دهیم. در آنموقع پرفسور رستم علیزاده و یا علی اوغلو (علی اوف سابق) ایرانشناس مشهور آذربایجان شمالی برای شرکت در کنگره ایرانشناسی به ایران دعوت شده بود. رستم که با اشعار فارسی و ترکی شهریار آشنائی نزدیک و عمیق داشت بیش از ما به استاد علاقمند بود و او را بهترین شاعر آذربایجان و حتی ایران می دانست. او نیز در آوردن استاد به تهران ما را تشویق میکرد. خوشبختانه استاد دعوت و خواهش ما را پذیرفت و با خانواده خود همراه مرحوم سهند که برای آوردن او به تبریز رفته بود به تهران آمد. ابتدا چند روزی در منزل سهند ماند؛ بعد همراه خانواده به منزل ما منتقل شد.

در مدت پنج ماه که استاد در منزل ما بود هر شب شعرا و ادب دوستان به دیدنش می آمدند و هفته‌ای یکی دو بار جلسات شعر تشکیل می شد و استاد هم از اشعار جدید فارسی و ترکی خود می خواند. بعد از پنج ماه استاد روبروی خانه ما منزل اجازه کرد و به آنجا منتقل شد. متأسفانه چندی نگذشت که همسر ایشان که در عین حال بهترین پرستار و همدمشان بود به مرگ ناگهانی زندگی را بدرود گفت و به قول استاد شهریار او را یتیم گذاشت!

بعد از این واقعه اسفناک استاد نتوانست در تهران بماند و تنها تسلی را در پناه بردن به آغوش زادگاه خود تبریز دید و همراه خانواده اش به تبریز رفت.

در یکی از روزهای اقامت در منزل ما شخصی از دفتر ملکه فروح پیش استاد آمد و پیغام ملکه را برای خرید منزل جهت اقامت دائمی استاد به او ابلاغ کرد. استاد پیشنهاد ملکه را رد کرد و گفت: به ایشان سلام برسانید و بگویید اگر ممکن است اجازه دهید اشعار ترکی من نیز همراه دیوان اشعار من چاپ شود! آنوقت من میتوانم از فروش دیوان اشعارم خانه بخرم.

بعد از مراجعت استاد به تبریز روابط من و دوستانم با استاد ولو از راه دور ادامه داشت. هر وقت فرصتی دست میداد و به تبریز میرفتیم استاد را در خانه اش ملاقات میکردم و استاد از اشعار جدیدش برایمان میخواند و ما را چند ساعتی از قیل و قال زندگی امروزی فارغ می ساخت.

در سال ۱۳۶۵ که بنا به دعوت آقای دکتر سیفی رئیس سابق دانشگاه تبریز "نخستین سمینار زبان و ادبیات ترکی آذربایجانی" در تبریز تشکیل شد، از فیض حضور و همکاری استاد در سمینار بهره مند شده بودم.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و آزادی زبانهای قومی و انتشار مجله فرهنگی "وارلیق" استاد شهریار با ما همکاری داشت. ایشان شعری هم بمناسبت انتشار "وارلیق" و همکاری با آن به زبان مادری سروده و برای ما فرستادند که روی جلد دومین شماره آن بخط خودشان به چاپ رسید. در اینجا برای نمونه دو بیت اول و بیت آخر آن را نقل می نمایم:

هر چند قوتولماق هله یوق دارلیغیمیزدان

آما بیر آزادلیق دوغولوب وارلیغیمیزدان

وارلیقی نه بیزیم تکجه آزادلیق قوشوموزدور

بیر مژده ده وئرمیش بیزه همکارلیغیمیزدان

.....

بیرلیک یارادین "سۆز بیر اولار بیز کیشیلرده"

یوخولقلاریمیز بیتدیره جک وارلیغیمیزدان.

"تبریز ۱۵ خرداد ۵۸"

روزهای آخر زندگی‌اش که برای ادامه معالجه به تهران آمده و در بیمارستان مهر بستری بود یک روز قبل از مسافرت به استانبول جهت شرکت در کنگره جهانی تورکولوژی برای عیادت و خداحافظی از استاد به بیمارستان رفتم این آخرین دیدار و وداع من با استاد بود. چند روز بعد عصر روز اول کنگره خبر رسید که استاد از میان ما رفته و به لقاءالله پیوسته است!

صبح روز بعد، فوت استاد را به دبیرکل کنگره اطلاع دادم. دبیر کل در مجمع عمومی کنگره ضمن اعلام این خبر و سکوت احترام از من خواست که صحبتی در این زمینه برای شرکت کنندگان کنگره بنمایم. من هم به حکم وظیفه و ندای دل سوخته‌ام آنچه در خاطر داشتم در چند دقیقه بیان کردم. عصر همان روز روزنامه های استانبول عکسهای استاد را در صفحات اول با خبر فوت او چاپ کردند و

هر چه در کنگره گفته شده بود نقل نمودند. در یکی از آنها چنین نوشته شده بود: "شهریار بزرگترین شاعر دنیای ادب ترک درگذشت." چند روز بعد نظیر همان کنگره در آنکارا برگزار شد و در آنجا نیز بمانند کنگره استانبول از استاد تجلیل شد. سال بعد نیز تصادفاً در سالروز مرگ استاد در باکو بودم. در آکادمی علوم آذربایجان مراسمی در بزرگداشت و یادبود استاد شهریار برپا بود. در آن مجلس اساتید و شعرای طراز اول آذربایجان شرکت داشتند. عکس بزرگ استاد با نوار سیاهی در سالن سخنرانی نصب شده بود.

بعد از نطق گشایش مجلس توسط آکادمیک میرزا ابراهیم از من خواسته شد بنام هموطن و همشهری و دوست استاد صحبت کنم. مجلس بسیار غم انگیز و فراموش نشدنی بود. شعرا و نویسندگانی قطعاتی را که برای استاد سروده و یا نوشته بودند قرائت کردند. آکادمی تصمیم گرفت آثار شهریار را با ترجمه ترکی آن چاپ کند. در مدارس آذربایجان شمالی بسیاری از اشعار شهریار تدریس میشود. دانش آموزان "حیدربابایا سلام" و ترجمه منظومه "آذربایجان" را حفظ می کنند و در مجالس می خوانند.

شک نیست که شهریار یکی از بزرگترین شعرای زبانهای فارسی و ترکی است.

در تاریخ ادبیات ایران و آذربایجان شعرای دو زبانه و حتی سه زبانه کم نبوده اند. حتی در میان آنها شعرای نامداری مانند: نسیمی، فضولی، صائب و... شاهکارهایی هم در زبان فارسی و یا ترکی آفریده و نام خود را جاودانی کرده اند. ولی جز شهریار کسی در دو زبان شاهکار نیافریده و به اوج عظمت و زیبایی نرسیده است.

هنر شهریار در شعر فارسی بر کسی پوشیده نیست. کسانی که ترکی را هم به اندازه فهم و درک "حیدربابایا سلام" میدانند و شانس خواندن آن منظومه را داشته اند بخوبی میدانند که "حیدربابا" از شاهکارهای جهان و شعر و ادبیات است و همین منظومه سراینده آن شهریار شیرین سخن را شهره آفاق کرده است. خدایش بیامرزد. ۷۰/۱۰/۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم
هست کلید در گنج حکیم

واژه ها، مفاهیم و امثال ترکی

در آثار حکیم نظامی گنجوی^۳

حکیم نظامی گنجه‌ای یکی از بزرگترین شعرای ایران و بلکه تمام جهان است. او بعد از فردوسی بزرگترین مثنوی نویس و داستان‌سراست. ولی با رنگ و اسلوب غنائی خود در داستان سرایی از او نیز فراتر رفته است. شاعر روح عرفانی را با کسوت و اسلوب رومانتیک در آمیخته و با هنر سحر آمیز خود آثار جاودانی ادبی آفریده که نه تنها در حیطه زبان و ادب فارسی، بلکه در تمام جهان اسلامی بویژه شعرای ترک زبان نیز از او پیروی کرده و بر آنها نظیره‌ها و شرح و تفسیرها نوشته‌اند که در میان بزرگترین آنها امیر علیشیر نوایی شاعر جغتائی و محمد فضولی (شاعر آذری) و احمدی و خیالی را از آسیای صغیر میتوان بعنوان نمونه نام برد.

^۳ به نقل از مجله وارلیق شماره ۸۰، بهار ۱۳۷۰، صص ۱۶-۴. متن سخنرانی در کنگره بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی، دانشگاه تبریز. دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی

آثار نظامی به زبانهای انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، فرانسه و روسی ترجمه و شرح‌هایی برای آنها نوشته شده است. **خمسه نظامی** به نظم و نثر در آذربایجان شمالی و ترکیه، ترجمه و چاپ شده است. در این مقوله سخن بسیار است. من در اینجا به گفته دو سه مؤلف بسنده می‌کنم:

مرحوم **وحید دستگردی** که بقول خودش آثار **نظامی** را بیش از صد بار خوانده و در هر بار برای تابلوهای مرگ دارا، خسرو پرویز و لیلی گریسته است او را بالاتر از سعدی می‌داند و می‌گوید: "در اخلاق؛ پاکی و تقوا **حکیم نظامی** در میان همه شعرای جهان بی نظیر است. مرحوم **تربیت در دانشمندان آذربایجان** مینویسد: "نظامی اشعر شعرای ایران و افصح فصحای آذربایجان است."

پرتلس ایرانشناس مشهور شوروی در مونیوگرافی خود که در ۱۹۴۱ نوشته می‌گوید: "منظومه خسرو و شیرین از نظر کمال در ادبیات جهان بی نظیر است." به نظر او در این منظومه برای اولین بار در ادبیات خاورمیانه شخصیت انسان با تمام ارزش‌هایش نمایانده شده است. به گفته **پرتلس** شخصیت های داستانی **نظامی** در ادبیات عامیانه ترک؛ فارس؛ تاجیک؛ ارمنی؛ ازبک و غیره وارد شده و تأثیر آنها در شرق بیش از **قهرمانان هومر** در اروپا بوده است.

نظامی ضمن تأثیر در ادبیات عامیانه خود نیز در آثارش از فولکلور، ادبیات و ضرب‌المثل‌های مردمی بهره گرفته و همین امر به آثار ادبی او زندگی جاودانی بخشیده است. توجه و علاقه این شاعر موحد مسلمان ایرانی به موطن خود آذربایجان بویژه گنجه و آران موجب شده که ضمن الهام گرفتن از طبیعت زیبا و محیط زندگی و فولکلور و ادبیات مردمی بسیاری از واژه‌های ترکی آذربایجانی را عیناً در اشعار خود بکار برد و بسیاری از تعبیرات و ضرب‌المثل های ترکی را به فارسی برگرداند. در این مقاله سعی شده بدون هیچ پیش داوری و جهت‌گیری پنج منظومه یعنی **خمسه نظامی** از این نقطه نظر بررسی شود و بُعد نسبتاً فراموش شده او نیز برای ما روشن گردد.

بر کسی پوشیده نیست که **حکیم نظامی** شاعری موحد و مسلمانی انسان‌دوست و دانش‌اندوز است. او ضمن داشتن علائق ملی و محلی در فکر سعادت بشری است و عدالت اجتماعی را شرط اساسی سعادت جامعه میداند و آن را بر مبنای اخلاق اسلامی و همکاری و هماهنگی اجتماعی پیاده میکند. برای تحقق آرمان خود **اسکندر مقدونی** را به کسوت قهرمان اسلامی و شاهنشاه و حتی پیغمبر خیالی خود در آورده است.

نظامی حکیمی موحد با تمایلات عرفانی و وحدت وجودی است. او همه چیز را از خدا میداند و فنا فی‌الله است. خودخواهی را مغایر خداپرستی میداند. او فرد را عضوی از جامعه و ارزش او را در خدمت

به خلق و همکاری و همیاری میداند و برای جامعه فداکاری می‌طلبد: فنا فی الله و فنا فی المله (خلق و امت).

هست بر هر کسی ز ملت خویش	کفر نعمت ز کفر ملت خویش
بباید خویشتن را شمع کردن	بکار دیگران دل جمع کردن
چو دارد خوی تو مردم سرشتی	هم اینجا و هم آنجا در بهشتی
نه بینی آفتاب آسمان را	از آن خندد که خندانند جهان را

بعد میگوید:

سگ بر آن آدمی شرف دارد	که چو خر دیده در علف دارد
کوش تا خلق را بکار آبی	تا بخدمت جهان بیارایی

نظامی مدارج عالی تحصیلی زمان خود را طی نموده و در حیات خویش حکیم نامیده شده. آثار او دایره‌المعارف عصر اوست. ضمن داشتن تمایلات عرفانی و زندگی زاهدانه شاعری با نشاط و خوشبین به زندگی بوده. او عشق را اساس عالم هستی میداند و میگوید:

جهان عشق است و دیگر زرق سازی
همه بازیست الا عشق بازی

بنظر او عشق در طبیعت و همه موجودات حاکم است.

گر اندیشه کنی از راه بینش	بعشق است ایستاده آفرینش
عشقی که نه عشق جاودانی است	بازیچه شهوت جوانی است

با چنین عشق پاک و جاودانی به عقل هم توجه مخصوص دارد و عقل را نخستین آفریده الهی میداند. در *اقبال‌نامه* بعد از ذکر عقاید حکمای یونان در آفرینش نخست و خرد چنین میگوید:

نظامی بر این در مجنبان کلید	که نقش ازل بسته را کس ندید
بزرگ آفریننده هر چه هست	ز هرچ آفریدست بالا و پست
نخستین خرد را پدیدار کرد	ز نور خودش دیده بیدار کرد

ز چشم خرد هیچ پنهان نداشت
عصایه^۴ ز چشم خرد کرد باز

بر آن نقش کز کلک قدرت نگاشت
چو شد بسته نقش نخستین تراز

به نظر او آب حیات چنین است:

جان با عقل و عقل با جان است
جان با عقل زنده ابد است

آب حیوان نه آب حیوان است
عقل با جان عطیه احد است

در ادبیات ایران، "ترک" بمعنی زیبا بکار رفته. مثلاً حافظ در غزل خود از «ترک شیرازی» صحبت میکند:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

در اینجا غرض از ترک شیرازی زیبای شیرازی است. اگر چه برخی ها ترک قشقای را منظور نظر حافظ دانسته‌اند. شعرای دیگر نیز ترک را بمعنی زیبا بکار گرفته‌اند. مثلاً خاقانی به اخستان شیروانشاه ممدوح خود چنین میگوید:

خسروا خاقانی عذرا سخن هندوی تست
هندونی را ترک عذرا دادی احسنت ای ملک

با وجود این هیچ کس از شعرای فارسی گو باندازه نظامی با واژه و مفهوم ترک و ترکی با محبت و ستایش برخورد نکرده و تعبیرات و ضرب‌المثل‌های ترکی را بکار نگرفته است. بطوریکه در زیر شرح آن خواهد آمد. نظامی واژه ترک را گاهی بمعنی حقیقی و در بسیاری موارد در معانی مجازی پاک؛ زیبایی؛ بلندی؛ عادل؛ دانا؛ دلبر و جنگاور و سمبل قوت و قهرمانی بکار برده است. شاعر در موارد بسیاری بجای دلبر واژه ترک را بکار می‌برد و میگوید: "ترک دلستان"؛ "ترک طناز"؛ "ترک نازنین اندام".

وقتی از چشم زیبا سخن میگوید "چشم ترکی" بکار میبرد و او را برابر چشم آهو قرار می‌دهد. وقتی از شیرینی خنده دلبری صحبت میکند، "خنده ترکی" میگوید. "خنده ترکی" بقدری شیرین است که شکر بر او رشک می‌برد:

خسته دل از خنده ترکان شکر

در داستان هفت پیکر زیبارویان و داستانسرایان را ترک میخواند. شاهزاده زیبای رومی از نظر او ترکی است از نسل رومیان؛ ترکی از نسل رومیان نسبش. وقتی از زیبایی چشمان دختر کردی سخن میگوید او را ترک چشم میخواند.

کرد را بود دختری بجمال لعبتی ترک چشم و هندو خال

به زیبارویان اطراف لیلی "ترکان عرب نشین" خطاب میکند و "ترکان عرب اندام" را می ستاید:

ترکان عرب نشینشان نام خوش باشد و ترک تازی اندام

همه زیبایان را چه چینی و چه هندی به ترک تشبیه میکند:

بدان ترک چینی چنان دل سپرد که هندوی غم رختش از خانه برد

به قصرزیبارویان و حرم پادشاه "ترکستان" خطاب میکند. در داستان خسرو و شیرین فرستادن شیرین را به دریا و از زبان شاپور تعریف میکند:

وز آن چون هندوان رفتن براهش فرستادن به ترکستان شاهش

در هفت پیکر نام ملکه باریک اندام ترک در حکایت "قصر سیاه" ترکان است:

گفت من ترک نازنین اندام از پدر ترکان دارم نام

در اسلوب نظامی که مجاز در آن بسیار بکار رفته ترکی سمبل قوت و قهرمانی است. مثلاً در جنگ خسرو و بهرام که هر دو سرداران ایرانی هستند اگر چه ارتش خسرو رومی و ارتش بهرام ایرانیانند، ولی هنگام تصویر جنگ و ستیز میگوید در جنگ میان این ترکان از بانک کرنای؛ شیپور ترکی صدای ترکان گرفته بود:

فرو بسته در آن غوغای ترکان ز بانگ نای ترکی نای ترکان

در قسمت دوم *اسکندرنامه* وقتی از کاردانی؛ عقل و تدبیر و اراده قهرمان آرمانی خود اسکندر صحبت میکنند، اسکندر را "ترک رومی کلاه" می‌خواند و چنین می‌گوید:

به تدبیر کار آگهان دم گشاد
 ز کار آگهی کار عالم گشاد
 و گرنه یکی ترک رومی کلاه
 به هندو به چین کی زدی بارگاه

وقتی حمله جنگاوری را از قلب سپاه به میدان نبرد تصویر میکند آنرا "ترک وار" می‌خواند:

ز قلب سپه پیش آن تند مار
 فرو رفت جوشن دری توکوار

وقتی لشکریان اسکندر و دارا روبرو می‌شوند، باز از یورش و جوش و خروش ترکان سخن بمیان می‌آید:

چنان آمد از پای ترکی خروش
 که از نای ترکان بر آورد جوش

وقتی دارا به اسکندر خطاب میکند او را با سربازان ترک خود می‌ترساند و می‌گوید:

مگر تیر ترکان یغمای من
 نخوردی که تندی به یغمای من

اسکندر نیز در رویارویی خاقان هند چنین می‌گوید:

غلامان ترکم چو گیرند شست
 ز تیری رسد لشگری را شکست

اگر حمل بر مبالغه نشود در *نظامی* "ترک" سمبل همه تعالی مادی و معنوی است. او آفتاب است که از دریای چین طلوع کرده و کوهساران را روشن می‌سازد:

دگر روز کین ترک سلطان شکوه
 ز دریای چین کوهه بر زد بکوه

وقتی می‌خواهد بزرگترین پیغمبران و فرماندهان و امپراطوران را توصیف و تشبیه کند، صفت ترک را بکار می‌برد. وقتی در خسرو و شیرین پیغمبر اکرم (ص) را می‌ستاید چنین می‌گوید:

زهی پیغمبری کز بیم و امید
 قلم راند به افریدون و جمشید
 زهی سر خیل سر خیلان اسرار
 سخن را تا قیامت نوبتی دار
 زهی گردون زنی کز بیم تاجش
 کشد هر گردنی طوق خراجش
 زهی ترکی که میر هفت خیل است
 ز ماهی تا به ماه او را طفیل است

در قصیده سلطان کعبه نیز صحبت از "ترک تازی اندام" میکند:

ترکی است تازی اندام و ز بهر دلستانش
 بر عارض سپیدش خال سیاه ز عنبر
 یارب بود که گردد چشم دل نظامی
 از دیدن جمالش پیش از اجل منور
 تا در حریم کعبه یا "رب کعبه" گوید
 این شکوها که دارد از شاه عدل گستر

در نظر نظامی دولت ایده آل بر پایه عدل استوار است و دولت ترکان مسلمان نمونه‌ای از آن بشمار می‌رود. بر مبنای همین اندیشه در مخزن الاسرار که یک اثر تعلیم و تربیه‌وی است، در مقاله مربوط به وظایف پادشاه در برابر اتباع خود حکایت پیرزن مظلوم و سلطان سنجر را نقل میکند. در این داستان پیرزن دامن سنجر را میگیرد و به او از شحنة شکایت میکند و داد خود را از او میخواهد. برای نمونه مطلع و دو بیت آخر منظومه نقل میشود:

پیرزنی را ستمی در گرفت
 دست زد و دامن سنجر گرفت
 دولت ترکان که بلندی گرفت
 مملکت از داد پسندی گرفت
 چونکه تو بیدادگری پروری
 ترک نه‌ای هندوی غارتگری

با توجه به دو بیت آخر آشکار است که در اینجا نظامی ترک را بمعنی مجازی عادل و دادگر بکار برده است. باید گفت که در آثار نظامی دوبار نیز با تحقیر و تخفیف از ترک یاد شده: یکی در مقدمه لیلی و مجنون در نامه‌ای که آخستان شیروانشاه برایش فرستاده میگوید:

در زیور پارسی و تازی
این تازه عروس را طوازی
ترکی صفت وفای ما نیست
ترکانه سخن سزای ما نیست
آن کز نسب بلند زاید
او را سخن بلند باید

نظامی ضمن گله از سخنان شیروانشاه در آخر داستان جواب تحقیر آمیز او را چنین میدهد:

زین ناصح نصرت الهی
بشنو دو سه حرف صبحگاهی
بیدار شهی به کاردانی
بیدار ترک شو ار توانی
داد و دهدت گران نه آرد
گر بیش کنی زیان ندارد

در جای دیگر وقتی اسکندر که از طرف نظامی "پادشاه ترک" نامیده شده به خاقان چین خطاب میکند، عتاب آمیز است: خاقان ترک چین برای بسیج ارتش جنگاوران و پهلوانان زرین کمر فرغانه، قیرقیز (خرخیز)؛ چاچ (تاشکند) و کاشغر را به خدمت میخواند و این ترکان را به جنگ قهرمان محبوب نظامی یعنی اسکندر می‌کشانند. ولی قبل از تسلیم با پیشنهاد خاقان کار به آشتی می‌کشد. اما خبر ادامه بسیج خاقان بگوش اسکندر می‌رسد. اسکندر خاقان ترک چین را به دورویی و ریا متهم میکند. ولی خاقان باو جواب می‌دهد که پیشنهاد آشتی نه از ضعف و سستی بلکه از خواست دل و صلح‌جوئی بوده است.

نظامی غیر از ترکان چین از ترکان قبه‌چاق و خوارزم نیز با محبت سخن میگوید. معمولاً وقتی از ترک صحبت میکند مقصودش ترکان آذری و ایرانی است و گرنه برای دیگر ترکان کلمه ترک را با صفت

"ترکان قبچاق"؛ "ترکان چین"؛ "ترکان خرخیز" (قیرقیز) و "ترکان خلیج" یا "خلیج"؛ "ترکان چیگیل" و غیره... خطاب میکند (رستم علی اف). شاعر در *اسکندرنامه* عصمت زنان قبچاق را می ستاید. اسکندر در جواب نامه پادشاه هندوستان میگوید از زیبا رویان هند سخن میگوی، ولی در خوارزم زیباتر از آنها هستند.

گرم هست بر خو برویان شتاب به خوارزم روشن تر است آفتاب

در *خمسه نظامی* اغلب قهرمانان زن داستان ها مانند شیرین؛ نوشابه؛ مهین بانو؛ ترکاناز و همسر محبوبش آفاق (آپاق؛ سفید سفید) آذری و یا ترک آذربایجانی هستند. وقتی از زیبایی و پاکی و وفاداری دیگر قهرمانان زن هم صحبت میکند آنها را "زیبای ترک" می نامد. ولی بیش از هر چیز پاکی؛ محبت و صداقت روح مبارزه و وابستگی به خانه و خانواده دختران ترک او را مفتون خود ساخته است. شاعر همه این صفات و فضیلت های نیکو را در همسر محبوبش آفاق دیده و او را تمثال فضیلت و پاکدامنی و زیبایی زنانه معرفی کرده است. در توصیف شیرین و خودکشی او بر روی جنازه خسرو او را به آفاق تشبیه میکند و میگوید:

سبک رو چون بت قفچاق من بود گمان افتاد خود کافاق من بود.

در داستان خسرو و شیرین شمیرامی (مهین بانو) ملکه اران موطن *نظامی* وقتی که به شیرین برادرزاده و ولیعهد خود توصیه میکند که در برابر خسرو با تمکین و محتاط باشد به او چنین میگوید:

گر او ماهست ما هم آفتابیم گرو کیخسرواست افراسیابیم

در این داستان از قول شیرین به خسرو چنین میگوید:

من آن ترک سیه چشمم بر این بام که هندوی سفیدت شد مرا نام بغمزه گرچه ترک دلستانم ببوسه دلنوازی نیز دانم

نظامی برای نجات اران و ملکه نوشابه از اسارت روسها اسکندر را به قفقاز میاورد. اسکندر با سپاه ترکان با روسها می‌جنگد و آنها را شکست میدهد و اران و نوشابه را آزاد می‌سازد. در این داستان از قول اسکندر چنین میگوید:

ز کوه خزر تا به دریای چین
همه ترک بر ترک بینم زمین

در این بیت کوه خزر بجای کوههای قفقاز بکار رفته است. نظامی حتی در تصویر زیبایی طبیعت در تشبیهات خود واژه ترک را بکار می‌برد:

ترک سمن (یاسمن) خیمه به صحرا زده

او بعضی از واژه‌ها و تشبیهات افسانه‌های ترکی را وارد ادبیات ایران نموده مانند آبخان؛ قاراخان (از داستان اوغوزخان) آبخان خوبان؛ طغان شاه سخن، قاراخان قلم، خاتون، سنجق، بیرق؛ اکدش و امثال آنها.

تمنای شهان خاتون توران
دلاشوب جهان بانوی ایران

در اینجا خاتون بمعنی ملکه بکار رفته است.

گرامی اکدش است این نقش دمساز
پدر هندو و مادر ترک طنناز

در مدحیه ای که برای اتابک محمد جهان پهلوان نوشته ضمن توصیف هدایای او به صاحبان قلم؛ واژه ترک را بمعنی صاحب بکار برده است:

به ترکان قلم بی حکم تاراج
یکی میمش کمر بخشد یکی تاج

در جایی که از مردم زمانه شکایت میکند چنین میگوید:

عقل داند که من چه میگویم
زین اشارت که رفت چه میجویم
نیست زین بددلان شکست مرا
که ز آن کس که نیست هست مرا

ترکی ام را در این حبش نخرند
لاجرم دوغبای خوش نخورند!

در اینجا منظور از حبش جهالت و تعصب مردم است و واژه ترکی بمعنی افکار بلند و حکیمانه و بقولی زبان ترکی است.

"دوغبا" یا "دووغا" سوپ و یا شوربای ترکی است که با ماست ساخته میشود که در آذربایجان هنوز هم متداول است.

در توصیف باز شکاری که از طرف خاقان ترکچین به اسکندر تقدیم شده او را مانند طغرل (سلجوقی) "سلطان کامل" میخواند.

طغان شاه مرغان و طغرل بنام
بسלטانی اندر چو طغرل تمام.

طغان (قیزیل قوش) و طغرل ترکی قدیم بمعنی باز و شاهین میباشد. بکارگیری این کلمات در معانی مختلف وقوف نظامی به ترکی زمان خود را نشان میدهد.

اینک چند نمونه از واژه های ترکی را که در خمسه نظامی بکار رفته ذکر می کنیم:
آلاجوق (آلاجیق):

به سرای ضرب همت به قراضه ای چه لافم
چه کند به پای پیلان آلاجوق ترکمانی

آماج (در فاصله یک تیر پرتاب شده؛ هدف):

ستاده قیصر و خاقان و فغفور
یک آماج از بساط پیشگه دور

آکدش (مخلوط):

در بالا مثال آن ذکر شد.

بیرق:

پروین ز حریر زرد و آزرق
بر سنجق زر کشیده بیرق

سنجق یا سنجاق یا سانجاق (بیرق):

هزار و چهل سنجق پهلوان
روان در پی رایت خسروان
در نظامی گاهی سنجق به تیر و بیرق به پارچه آن گفته شده است.
بیسراک (یک نوع شتر):

هزار نخستین ازین بیسراک
بگردن کشی کوه را کرده خاک
تتق یا توتوق (سایه بان؛ چتر؛ پوشش):

تا کرمش در تتق نور بود
خار ز گل نی ز شکر دور بود

توتماج (یک نوع غذای ترکی):

آری آن را که در شکم دهل است
برگ توماج به ز برگ گل است.
چالیش یا چالش (حملة و جولان؛ جنگ و کشتی):

بفرمود شه تا دلیران روم
نمایند چالش در آن مرز و بوم

چرکین یا چیرکین (زشتی):

بسیاهی بصر جهان بیند
چرکینی بر سیاه نه نشیند

داغ (کوه، مهر و طمغا؛ داغ):

آنچنان گورخان بکوه و براغ
گورکو داغ دید رست ز داغ

ایلاق یا بیلاق (کوهستانی):

برون شد از ایلاقیان سرکشی
سواری شتابیده چون آتشی

بزک (زینت):

خردم بزک فرستد به وثاق خیلتناشی
ادبم طلایه دارد به یتاق پاسباتی

در این بیت چهار واژه ترکی بکار رفته. بزک که هنوز هم در فارسی بکار میرود وثاق بمعنی اطاق است. خیل‌تاش کلمه مرکب بمعنی هم خیل؛ همقطار است؛ تاش و داش پسوند ترکی بمعنی هم میباشد. یتاق یا یاتاق بمعنی قراول و رختخواب است.

نظامی در جای دیگر میگوید:

چو مهدی گرچه شد مغرب و ناقش
گذشت از سر حد مشرق یتاقش

ساو (تکلیف؛ خراج):

چنان گشت مستغنی از ساو و باج
که برداشت از کشور خود خراج

قلاووز:

شب چو آرایش دگرگون ساخت
گُحلی (سرمه) اندوخت قرمزی انداخت

وشاق؛ اوشاق (بچه؛ غلام):

جنیبت کش (جلو دار) و شاقان سرایی
روانه صد صد از هر سو جدائی

بیرق یا آریق (اسب تندرو؛ لاغر اندام):

شتابنده را اسب صحرا خرام
بیرق داده زان به که باشد جمام

یزک (بیشدار و جلودار):

برون شد یزک‌دار دشمن شناس
یتاقی (قراول) کمر بست بر جای پاس

یغلق، بیغلیق (تیر و تیردان):

هنوزش پر یغلیق در عقاب است
هنوزش برگ نیلوفر در آب است

طغان؛ دوغان (باز؛ مرغ شکاری):

طغرل؛ شاهین؛ طغرل

قرنجه؛ قارینجا (مور):

آلانی سواری قرنچه بنام
هنرها نموده بشمیر و جام
قرنجه چو دید آنچنان دست زور
سپر بر کتف دوخت چون پر مور

اوزان (بمعنی ساززن خواننده و داستانگو، عاشق):

نوا ساز خنیاگران شگرف
به قانون اوزان بر آورده حرف

خان خانان (شاهنشاه):

خان خانان روانه گشت ز چین
تا شود خانه گیر شاه زمین

منجق (مهره):

ز موج خون که بر میزد به عیوق
پر از خون گشته طاسکهای منجق

گردک (حجله داماد):

در این گردک نشسته خسرو چین
و آن دیگر فتاده شور شیرین

طپانچه (سیلی، طپانچه):

در چشم رسیدگی که هستم
شد چون تو رسیده‌ای ز دستم
شد چشم زده بهار با غم
زد باد طپانچه بر چراغم

ضمناً چشم رسیدگی یعنی چشم زخم؛ زخم چشم ترجمه گوزه گلمک؛ گوز دگمگ ترکی است.

طمغا و طمغاچیان:

کمندی چو ابروی طمغاچیان

بخم چون کمان گوشه چاچیان

همچنین واژه‌هایی مانند چابک، چادر، چتر^۵، سرمه، یغما، یاغی و امثال آنها که امروز هم در فارسی رایج است بدفعات زیاد در اشعار نظامی بکار رفته است.

نظامی غیر از پسوند -تاش (بمعنی هم) خواجه‌تاش، خیل‌تاش از دیگر پسوندهای ترک مانند -لاخ، -لاق (پسوند مکان) مانند سنگ‌لاخ، دیولاخ، و یا جی، چی (پسوند فاعلی و شغلی) مانند میانجی نیز استفاده کرده:

بسی راند بر شوره سنگ‌لاخ
 گهی منزلش تنگ و گاهی فراخ
 آن بیابان که گرد این طرفست
 دیولاخی مهول و بی علفست
 برون از میانجی و از ترجمه
 بدانست یک یک زبان همه
 عتابی گر بود ما را ز این پس
 میانجی در میانه موی تو بس

نظامی گاهی هم بجای واژه مصطلح فارسی ترجمه ترکی را بکار برده است. مثلاً وقتی از عدالت زمان هرمز (انوشیروان) پدر خسرو پرویز صحبت میکند و از زمان خود شکایت دارد چنین میگوید:

داد در این دور بر انداخته است

^۵ در مورد واژه های چابک، چادر و چتر نیاز به توضیح است که این واژه ها هم ریشه ترکی و هم ریشه فارسی (آریائی) دارند. چابک از ریشه چاپ و چاپماق بمعنی تند تاختن؛ اسب تاختن؛ با پسوند واژه ساز اؤک؛ ایک؛ در مقام اسم صفت و صفت بکار میرود. و پ آخر کلمه وقتی در برابر حرف صدا دار قرار گیرد مطابق دستور زبان ترکی تبدیل به ب می شود. چادر و چتر در ترکی چادیر و چتیر گفته میشود و چاتی؛ چاتماق از ریشه چات بمعنی بر روی چیزی نهادن؛ رسیدن؛ بهم رسیدن؛ پیوستن است. چاتی بمعنی سقفی است که بیشتر بشکل گنبد و چادر است. -یر از پسوندهای واژه ساز است و نقش اسم فاعل را ایفا میکند. در ضمن چاتی به معنی طناب و ریسمان میباشد که در ضرب‌المثل ترکی "ایلان ووران آلا چاتیدان قورخار" یعنی مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد، بکار رفته است. واژه اش نیز در ترکی قدیم به معنی غذا است و در ترکان آلتائی که در طول تاریخ تماسی با آریائیها نداشته اند هنوز هم بکار میرود.

در پر سیمرغ وطن ساخته است
 شرم در این طارم ازرق نماند
 آب درین خاک معلق نماند
 خیز نظامی ز حد افزون گری
 پر دل خوناب شده خون گری

در اینجا نظامی آغلا (گری) را عیناً بفارسی ترجمه کرده است و گرنه در فارسی گریه کن گفته میشود. در آثار نظامی علاوه بر واژه و مفاهیم ترکی تعبیرات، کلمات قصار و امثال ترکی نیز دیده میشود که اغلب ترجمه فارسی و بعضاً هم مضمون آنها بفارسی آورده شده. تعداد این قبیل تعبیرها و امثال زیاد است. در اینجا بذکر چند نمونه از آنها بسنده میشود:

مرغ زبانی (قوش دیلی):

دام نه ای دانه فشانای مکن
 با چو منی مرغ زبانی مکن

در ترکی وقتی بخواهند با چرب زبانی کسی را مجاب و یا از موضوع منحرف کنند میگویند قوش دیلی اوخور. و یا طرف میگوید منه قوش دیلی اوخوما. یعنی مرغ زبانی مکن.

به افسون از دل خود رست نتوان
 که دزد خانه را در بست نتوان

مصرع دوم ترجمه ضرب‌المثل زیر است: "ائو اوغروسونو توتماق اولماز".

بیا تا کج نشینم راست گویم
 چه خواریها کزو نامد برویم

مصرع اول بیت بالا ترجمه ضرب‌المثل "گل آگری اوتوراق دوز دانیشاق" میباشد.

نگشتم ز آتشت گرم ای دل افروز
 بدودت کور میگردم شب و روز

بیت فوق ترجمه ضرب‌المثل قدیمی زیر است:

ایسینمه دیم ایستی سینه، کور اولدوم توستوسونه

در ترکی وقتی فرزند دانشمند و حکیمی بی عرضه و نالایق باشد بمصداق آیه شریفه:

«أَخْرَجَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَأَخْرَجَ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» میگویند اوددان کول تۇرر، کولدن ده اود. یعنی چه بسا از آتش خاکستر می‌زاید و از خاکستر آتش. نظامی نیز درباره خسرو پرویز و شیرویه چنین میگوید:

از این نا خوش نیاید خصلت خوش
که خاکستر بود فرزند آتش

در جایی دیگر میگوید:

گر به بود کز سر هم پوستی
بچه خود را خورد از دوستی

در این بیت نیز از ضرب‌المثل "پیشیک بالاسینی ایسته‌دیگیندن یثیر" استفاده شده است.
باز میگوید:

نه هر تیغی بود با زخم هم پشت
نه یکسان روید از دستی ده انگشت

در اینجا نیز مضمون ضرب‌المثل "بئش بارماغین بئشی ده بیر اولماز" بکار گرفته شده است.
باز میگوید:

نبینی مرغ چون بی وقت خواند
بجای پر فشانی سر فشاند

در بیت بالا نیز مفهوم ضرب‌المثل "واقتسیز بانلایان خوروزون باشینی کسرلر" بفارسی بیان شده است.
در مصرع: گل آرد بید لیکن بر نگیرد، معنی "سؤیود آغاجی بار وئرمز" نهفته است.

نمیخواهی که زیر افتی چو سایه
مشو بر نردبان جز پایه - پایه

در ترکی میگویند: "نردبانی پیلله-پیلله چیخارلار." امروز هم بین مردم فارس زبان میگویند: الهم بیر - بیر.

گر افتادی سر یک سوزن از میغ

نبودی جای سوزن جز سر تیغ

در ترکی میگویند: "ایگنه آتسان یئره دوشمز."

هرکسی در بهانه تیز هوشست

کس نگوید که دوغ من ترش است

در ترکی میگویند: "هئج کس اؤز ایراتینا تورش دئمز."

مغز بی استخوان ندیده کسی

انگبینی کجاست بی مگسی

در ترکی میگویند: "سوموکسوز ایللیک اولماز، چیبینسیز بال" (چیبین بال آریسی).

چو از دست تو ناید هیچ کاری

بدست دیگران میگیر ماری

در ترکی میگویند: "ایلاتنی اؤزگه الیله توتور."

یکی زان مگس کانگبین گر بود

به از صد مگس کانگبین خور بود

در ترکی میگویند: "بیر بال وئرن آری یوز بال یئین آریدان یاخشی دیر."

به خوان کسان بر مخور نان خویش

بخور نان خود بر سر خوان خویش

در ترکی میگویند: "اؤز چؤرگینی اؤزگه سوفره سینده یئمه."

تو مادر مرده را شیون میآموز

در ترکی میگویند: "ننه سی اولنه اوخشاماقی اؤیره دیر."

نخندد زمین تا نگرید هوا (سما).

مثل ترکی: "گؤی آغلاماسا یئر گولمز."

مکن با سر بزرگان سر بزرگی

مثل ترکی: "بؤیوک لرله باش - باشا قویما."

در دیوان لغات ترک که ۹۲۰ سال قبل بوسیله محمود کاشغری نوشته شده همین ضرب المثل با لهجه کاشغری آمده است:

"آلپلار بیرله اوروشما (ووروشما)، بگلر بیرله توروشما (دوروشما)": با قهرمانان مستیز، در برابر بزرگان نه ایست.

که مرگ خر بو سگ را عروسی

مثل ترکی: "آت اولوب؛ ایتین بایرامیدیر."

پس از اینهمه مناقب خجلم خجل پشیمان

که ثنای خویش گفتن بود از تهی میانی

مثل ترکی: "اؤزونو اؤیه نین بیئنی بوش اولار".

کلاغی تک کبک در گوش کرد

تک خویشتن را فراموش کرد

(تک: دویدن)

مثل ترکی: "قارغا ایسته‌دی کهلیک یئریشی یئریسین، اؤز یئریشینی ده ایتیردی (اونوتدو)."

اینها نمونه هائی است از واژه ها، مفاهیم و ضرب‌المثل‌های ترکی که حکیم نظامی گنجه‌ای شاعر بلند پایه ایران و آذربایجان در شاهکار جاوادی ادبی خود پنج گنج معروف به خمسه نظامی آورده است. بنظر ما این بعد نظامی نیز مانند دیگر ابعاد وی بسیار گسترده و عمیق‌تر از آنست که بشود در این مقاله و مدت کوتاه شرح داد. منظور سرنخ و شاید کلیدی است بمنظور فتح‌الباب برای مشتاقان و پویندگان آثار نظامی. یادش گرامی باد.

منابع

- ۱- دیوان؛ قصاید و غزلیات نظامی گنجوی. بکوشش استاد سعید نفیسی. انتشارات فروغی ۱۳۶۲- تهران
- ۲- خمسه نظامی، بکوشش محسن امضائی، انتشارات پدیده، ۱۳۶۰، تهران
- ۳- آذربایجان شاعری نظامی؛ محمد امین رسولزاده. ملی اگیتیم باسیم انوی، ۱۹۵۱، آنکارا
- ۴- نظامی، اسلام انسیکلوپدیسی جلد ۹، احمد آتش، ۱۹۶۴، استانبول
- ۵- نظامی‌نین دوغما خلقینه محبتی: پروفیسور رستم علی یف، ادبیات و اینجه صنعت/ ۲۹ می ۱۹۸۱
- ۶- نظامی ده خلق سؤزلری، خلق ایفاده و ضرب‌المثللری. حمید آراسلی، س. س. ر. علملر آکادیمیاسی آذربایجان فیلیالی‌نین خبرلری - نؤمره (۸) ۱۹۴۲
- ۷- نظامی خمسه‌سینده تورکیزملر. پروفیسور واقف اصلانوف، ۵- جی ملتار آراسی تورکولوژی کنگره سی استانبول ۲۸- ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۵.

تہمتہای ناروا

و

ناجوانمردانہ

نگاہی بہ نامہ پرویز ورجاوند بہ ریاست محترم
جمہوری اسلامی ایران^۱

اخیراً نامہای از طرف آقای پرویز ورجاوند بہ جناب آقای خاتمی ریاست محترم جمہوری اسلامی ایران نوشتہ شدہ و در آن ضمن نسبت دادن بدترین تہمتہای ناروا و ناجوانمردانہ و بدگوئیہا بہ ترکان ایرانی و نشریات دو زبانہ فارسی - ترکی در ایران از مقام محترم ریاست جمہوری خواستہ است کہ ہر چہ زودتر اقدامات جدی برای تعطیل و برخورد قاطعانہ با آنها بعمل آورند.

نامہ آقای ورجاوند اگر چہ از نظر علمی و تاریخی فاقد ارزش و آمیختہ با جعلیات و خیالبافیہای نژادپرستانہ آریامحوری بودہ و بازگو کنندہ همان تبلیغات فاشیستی دوران پهلوی است با وجود این جا دارد برای روشن شدن خاطر ریاست محترم جمہوری اسلامی و اولیا امور و ملت بزرگ ایران نظری منتقدانہ بہ قسمتہائی از نامہ مذکور افکنندہ و جواب اصلاحگرانہ و واقع‌گرانہ بہ آنها دادہ شود.

ابتدا خاطر نشان می سازد کہ:

^۱ بہ نقل از "نوید آذربایجان" شماره ۱۳۷، شنبہ ۱۳ اسفند ۱۳۷۹، ص ۸.

آقای ورجاوند در خطاب به ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران لفظ (اسلامی ایران) را حذف می‌کند و در ابتدای معرفی خود صحبت از زندانی شدن در زمان شاه و بعد از انقلاب می‌نماید ولی توضیح نمی‌دهد که علت زندانی شدن ایشان در زمان شاه و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران چه بوده است! بعد می‌گوید: از سالها قبل توطئه سنگینی در قبال وحدت ملی، یکپارچگی کشور و استقلال آن در حال شکل گرفتن است. فعالیتهای جهت داری درباره... مناسب برای رویارویی با پدیده وحدت ملی و زیر پوشش بردن آن به بهانه وجود قومیتها و زبانها و گویشهای مختلف در ایران جریان داشته و با وجود سیطره بی چون و چرای ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی بر همه امور هیچگاه با آن برخوردی صورت نگرفته است.

در اینجا نویسنده مسئله را وارونه جلوه می‌دهد. یعنی واقعیت انکار ناپذیر وجود قومیتها و زبانهای مختلف در ایران را بهانه می‌داند و بهانه‌ی تهدید یکپارچگی، وحدت ملی و استقلال ایران را جدی و واقعی جلوه می‌دهند و علیرغم اعتراف به سیطره ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی بر همه امور از عدم برخورد آنها با نشریات دو زبانه ترکی - فارسی و مسئولین آنها شکایت می‌کند و مسئولین اطلاعاتی و امنیتی کشور را زیر سؤال می‌برد.

در اینجا باید از نویسنده نامه پرسید ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی که بر همه امور سیطره دارند چرا به شیوه دلخواه شما با این نشریه‌ها برخورد نمی‌کنند؟ آیا این دستگاهها هم مانند ناشران و نویسندگان این نشریات بقول شما پان‌ترکیست و مخالف وحدت ملی و یکپارچگی ایرانند یا این‌که با داشتن صلاحیت و اطلاعات بیش از شما انتشار نشریات دو زبانه ترکی - فارسی و فعالیت فرهنگی ترکهای ایرانی را برخلاف نظر شما توطئه و تهدیدی برای وحدت ملی و استقلال ایران تشخیص نمی‌دهند!

در مورد سه کنگره به نام «آذربایجانیان جهان» اطلاعات زیادی ندارم. چون نه من در آنها شرکت کرده‌ام و نه کسی را می‌شناسم که از ایران در آنها شرکت کرده باشد. همین قدر می‌دانم که در قطعنامه‌های آنها هرگز ماده‌ای و یا ذکری از پیوستن آذربایجان ایران به جمهوری آذربایجان نبوده است و اگر نویسنده سندی در این مورد دارد می‌تواند آنرا در جراید اعلام نماید.

نویسنده نامه ضمن سؤال از رئیس جمهور محترم درباره نوشته‌های مجله‌ها و روزنامه‌های "یارلیق"، "چیچک"، "نوید آذربایجان"، "امید زنگان"، "شمس تبریز" و دیگر نشریه‌های دو زبانه، بعید می‌داند که تاکنون گزارشهایی از طرف دستگاه ریاست جمهوری و ارگانهای فرهنگی کشور بایشان داده باشند و گرنه در برابر آنها چنین بی تفاوتی نمی‌ماند.

این در حالی است که خود نویسنده از نوشته های نشریات مورد اشاره بی اطلاع است و گرنه چنین ادعای نادرستی را در مورد آنها نمی کرد و تهمت‌های ناجوانمردانه نمیزد و مجله "وارلیق" را که ۲۲ سال است بطور منظم نشر می یابد^۷ "یارلیق" نمی نوشت.

من سالهاست مجله وارلیق را می‌خوانم و دیگر روزنامه های و مجله هائی را که در سالهای اخیر منتشر می شود مطالعه می‌کنم. هرگز در آنها مطلبی مخالف ایران و ایرانیت و استقلال و یکپارچگی ملت بزرگ ایران ندیده‌ام. برای مثال سرمقاله وارلیق را به نام «سخن روز» که بقلم دکتر جواد هیئت صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن نوشته شده (شماره پائیز ۱۳۷۱) را شاهد می آورم و از متن آن چند سطری را نقل می‌کنم:

«همچنانکه در مقالات ترکی و فارسی خود به کرات نوشته و تأکید کرده‌ایم ما پیش از هر چیز و بیش از هر چیز ایرانی هستیم و مسلمان و به هر دو افتخار می‌کنیم. پدران ما همراه دیگر اقوام ایرانی، ایران اسلامی را تشکیل و آن را کشوری مستقل و یکپارچه ساخته اند... با چنین مفکوره و اعتقادی، می‌خواهیم با استفاده از حق طبیعی، مشروع و قانونی خود در ماده ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز که به صراحت منظور شده در کنار زبان فارسی با نشر و کاربرد نوشتاری ترکی و تعلیم ادبیات آن که زبان آباء و اجدادی و مادری ما بوده و می‌باشد آن را از بند و خدمت بیگانه رها سازیم و آنرا بگونه‌ای ایرانی و اسلامی در خدمت مردم ایران و اسلام بکار ببریم».

بعد در جای دیگر همین سر مقاله می‌گوید: شاید برای ملی‌گرایان افراطی که فقط ایرانیان فارس زبان را ایرانی حقیقی می‌دانند تجزیه و جدا شدن آذربایجان ترک زبان از ایران چندان دردناک نباشد، ولی برای ما به عللی که در بالا ذکر شد مصیبتی بالاتر و دردی جانکاه تر از آن قابل تصور نیست. بعد علل آن را شرح می‌دهد و من به آقای پرویز ورجاوند توصیه می‌نمایم که لااقل سرمقاله مذکور را بخواند و یقین دارم که اگر وجدان و محبت ایران و ایرانی را داشته باشند از نوشته های خود خجالت می‌کنند. نویسنده هنوز هم گرفتار افکار نژاد پرستانه و خیالات دوران منحوس پهلوی است و قومیت را ب نژاد مخلوط می‌کند و دیگران را هم کم سواد و بی سواد می‌خواند.

ایشان می‌گوید: «ما در ایران ترک زبان داریم نه ترک». هنوز نمی‌داند که ترک زبان و ترک هر دو مفهیم فرهنگی و دارای یک معنا می‌باشند. ترک همان کسی است که زبان مادریش ترکی باشد و به آن زبان تکلم کند و به آداب و رسوم مردم ترک زبان خود آشنائی داشته باشد. ترک یک مفهوم نژادی

^۷ مجله وارلیق اکنون ۲۸ سال است که بدون وقفه منتشر می‌گردد (م.ر.ه).

نیست همچنانکه آریائی و ایرانی مفهوم نژاد نیستند. نژاد دارای ویژگیهای ظاهری (مورفولوژیک) می باشد مانند رنگ پوست و موی سر و شکل چهره، بینی، لبها و... و در دنیا سه نژاد سفید، سیاه و زرد وجود دارد. مردم ایران و اروپا یعنی ترکها، عربها، آریائیا همه از نژاد سفیدند و اغلب اوقات هم مخلوطند. ترک یک مفهوم فرهنگی است و شاخص قوم و قومیت می باشد و نشانه بارزش زبان ترکی است. همچنانکه فارسی، آلمانی، انگلیسی و امثال آنها. بنابراین همانطوری که فارسی زبانهای ایرانی فارس نامیده می شوند ترکی زبانهای ایرانی هم ترک ایرانی نامیده می شوند. ولی هر فارس یا هر ترکی ایرانی نیست زیرا تاجیکهای آسیای میانه و یا فارسی زبانهای افغانی ایرانی نیستند. همچنانکه ترکهای ترکیه و آسیای میانه ایرانی نیستند.

با این توضیح ما نژاد ایرانی و نژاد ترک نداریم. اقوام ایرانی داریم که شامل فارس ها، ترکها، کردها، عربها، بلوچها و سایر اقوام ساکن سرزمین ایران می شود. بعضی از این اقوام قبل از آمدن آریائیا به این سرزمین آمده و در اینجا توطن نموده اند. بنابراین، فارسی، زبان یکی از اقوام ایرانی است و ضمناً زبان مشترک و رسمی کشور ماست ولی رمز وحدت و هویت ملت بزرگ ایران، فارسی و یا زبانهای قومی مختلف نمی تواند باشد. رمز وحدت ما ایرانیها همچنانکه رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای فرمودند اسلام است که دین و فرهنگ بیش از ۹۹ درصد ملت ما را تشکیل می دهد. برای ما ایرانیها وطن و اسلام دو رکن اساسی ملت و ملیت محسوب می شود. با در نظر گرفتن توضیحات فوق ترک زبانان ایران هم ترکند و هم ایرانی.

آقای ورجاوند در نامه خود دانشمندان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نویسندگان و روشنفکران آذربایجانی را بجرم اینکه اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی را خواستار شده‌اند پان تورکیست نامیده‌اند. بهتر بود قبلاً معنی پان تورکیست را تعریف می کردند تا برای ریاست جمهوری و مردم ایران که ایشان نمایندگی آنرا یدک می کشد معنی آن روشن شود و آذربایجانیهای بی زبانها هم از آن دوری جویند و گرفتار عواقب آن نشوند. من مطمئنم که ایشان هم بمانند سایرهمفکران متعصبش معنی درست و علمی این اصطلاح را نمی داند وگرنه چنین نسبت ناروایی را به هم میهنان خود نمی داد. ضمناً ایشان از اینکه عده‌ای نمایندگان کرد زبان نیز این نامه را امضاء کرده‌اند ناراحت و متعجب است و می ترسد فردا ترکمنان و بلوچها نیز تقاضای مشابه را در مورد تدریس زبان خود در کنار زبان فارسی بنمایند!

ایشان اینگونه اقدامات را «نشانه ساماندهی یک حرکت ویرانگر در جهت در هم شکستن وحدت ملی و فراهم ساختن زمینه های لازم برای طلب خودمختاری» می دانند.

ضمناً ایشان و همفکرانشان باید بدانند که ما نه پان ترکیست هستیم و نه تجزیه طلب و تمام پانها را حتی پان فارسیسم و پان ایرانیسم ایران را محکوم می کنیم!

آقای ورجاوند طرح اینگونه خواسته های قانونی آذربایجانیها را رنگ سیاسی می دهد و آنها را عاملی در ازدیاد قدرت مانور ترکیه در قفقاز و آسیای میانه و کاستن از توان ایران در این کشورها می شمارد. بهتر است در این مورد به مقاله علمی و واقع گرای آقای مجید نیکوئی (فارس تهرانی) که در روزنامه نوید آذربایجان شماره ۱۲۵ مورخه ۲۴ دی ۱۳۷۹ تحت عنوان «به کجا چنین شتابان» چاپ شده مراجعه نماید. آقای مجید نیکوئی علت این پدیده تأسف بار را عدم اجرای مواد ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی و شیوع دوباره افکار شوونیستی مثل شما می داند که می خواهید دوباره سیاست ترک ستیزی و عرب ستیزی و بالاتر از آنها اسلام ستیزی زمان پهلوی را در این کشور اسلامی و چند قومی حاکم نمائید.

آقای پرویز ورجاوند ضمن معرفی خود و شرح سوابق کاری اش می گوید: «در ماه نخست شروع کار دولت موقت که اینجانب مسئولیت وزارت فرهنگ و هنر را بر عهده داشتم یک هیئت حدود بیست نفر به سرپرستی شادروان مفتی زاده از کردستان به تهران آمدند تا درباره مسائل از جمله همین مسئله آموزش به زبان کردی آنهم نه به این گستردگی تقاضای آقایان، با دولت مذاکره کنند. مسئولیت اینکار بر عهده شادروان فروهر و من گذارده شد و در یک جلسه بیش از چهار ساعت با وجود شرایط خاص آن زمان به آقایان توضیح دادم که شما با این پیشنهاد به دلایل بسیار (که یک به یک به مردم) نه تنها به همه ملت ایران که به مردم کرد این سرزمین لطمه ای شدید خواهید زد....»

مذاکرات آن شب نتیجه بخش بود و بدلیل آنکه هیئت از تحصیل کردگان تشکیل یافته بود متوجه ژرفای موضوع شدند و از پی جستن آن صرف نظر کردند».

لازم به توضیح است که آقای ورجاوند در زمان شاه سابق معاون پهلبد شوهر شمس پهلوی و وزیر فرهنگ و هنر بوده و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و فرار پهلبد تا تعیین تکلیف وزارتخانه از طرف مرحوم بازرگان در پست خود باقیمانده و در مورد هیئت کردستانی و ردّ خواسته های آنها یعنی تدریس زبان کردی بسیار خوش باورانه برخورد می نماید. بنظر می رسد اگر در آن روزهای حساس با تدریس زبان کردی در کنار تدریس زبان فارسی مخالفت نمی کردند و نمایندگان آنها مایوس روانه کردستان نمی شدند شاید غائله بعدی کردستان واقع نمی شد و به برادرکشی نمی انجامید.

آقای پرویز ورجاوند چون یک ملی گرای افراطی است پیشتر از آنکه اسلام را تجاوزگران عرب مبرفی می کند و از اینکه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بجای چهار واحد تاریخ و فرهنگ ایران قبل از اسلام برنامه دروس اسلامی تدریس می شود شکایت می کند. حالا هم خودش را قیم ما مسلمانان ایرانی

ترک، کرد، عرب، و بلوچ (یعنی ۶۰-۶۵ درصد ملت ایران اسلامی) می‌داند و روشنفکران و نویسندگان ما را خائن و تحت تأثیر خارج معرفی می‌کند و پیشنهاد سرکوب و تعطیل نشریات آنان را به رئیس جمهور مسلمان روحانی می‌نماید. مثل اینکه هنوز انقلاب اسلامی نشده و باز در دوران منحوس آریامهری بسر می‌بریم. ایشان جناب آقای خاتمی روحانی و دموکرات را که گفتگوی تمدنها را پیشنهاد نموده با رضاخان و شاهنشاه آریامهر عوضی گرفته و خیال می‌کند رژیم کنونی ما رژیم پهلوی است نه رژیم جمهوری اسلامی!

من می‌خواهم به آگاهی آقای ورجاوند برسانم که دوران شوونیسم پهلوی و آریامهری سپری شده و حالا در کشور عزیز ما ایران رژیم اسلامی حاکم است و در اسلام هیچ فرقی بین فارس و ترک و کرد و عرب وجود ندارد. قرآن کریم اختلاف زبانها را به رسمیت شناخته و آنها را آیات الهی دانسته است. شما هم باید پیروی از قرآن و قوانین اسلامی ایران (قانون اساسی) آنرا محترم بشمارید و هموطنان غیر فارس را هم برادر خود بدانید و به زبان و فرهنگ آنها احترام بگذارید.

آقای ورجاوند درباره ترکیه غلو می‌کند و ترکیه را تواناتر و در مورد آذربایجان فعالتر و علاقمندتر از آنچه که هست می‌پندارد و عبارت درست‌تر ایشان در مورد ترکیه دائمی جان ناپلئونی فکر می‌کنند و خواسته‌های طبیعی و بحق آذربایجانها را فقط بخاطر اشتراک زبان ترکی به آنها نسبت می‌دهد. در حالیکه نظیر این خواسته‌ها مخصوص آذربایجانها نبوده و بهمه اقوام ایرانی تعلق دارد. بعلاوه دولت و مردم ترکیه بیش از ما گرفتار مسائل داخلی و خارجی هستند و بشتین توجهشان به اروپاست و به خاطر مسائل کلی و منافع مالی بیاد همسایه شرقی خود ایران نمی‌باشند. بعلاوه گرفتاریها و اختلافات قومی در آنجا بمراتب شدیدتر است. بخاطر همین ملاحظات مجبور به همکاری با دولت ایران بوده اند.

در خاتمه آقای ورجاوند را به خواندن کتاب "۱۲ قرن سکوت" نوشته آقای ناصر پورپیرار که یک هم میهن فارس تهرانی است توصیه می‌نمایم. من خواندن با دقت و حوصله آن کتاب را برای شما و هم‌مکراتان لازم می‌دانم.

از خداوند متعال سعادت و رستگاری همه هم میهنان عزیز را مسئلت مینمایم.

ادبیات ترکیه^۸

ادبیات ترکیه از قرن هفتم هجری شروع و از ابتدا سه نوع ادبیات در میان طبقات مختلف ظهور و بسیر تکامل خود ادامه میدهد:

۱- ادبیات دیوانی ۲- ادبیات صوفیانه ۳- ادبیات خلقی یا عامیانه

ادبیات دیوانی یا کلاسیک مخصوص طبقه بالا بوده و از طرف دیوان و دربار حمایت می‌شد و بهمین مناسبت ادبیات دیوانی نامیده شده است. این نوع ادبیات از ادبیات ایران الهام می‌گرفت. شعرا با اوزان عروضی به انشاء انواع مختلف نظم می‌پرداختند. بهمین جهت واژه‌های فارسی و عربی در ادبیات کلاسیک وارد شد و در دوره‌های بعد (قرنهای ۱۶ و ۱۷) به درجه افراط رسید. اولین شاعر ادبیات دیوانی ترکیه **خواجه دهانی** است که از ترکان خراسان بوده و مدتی در خدمت **علاءالدین کیقباد سوم** سلطان سلجوقی روم بود. اشعار او درباره عشق و شراب و توصیف طبیعت بسیار محکم است.

ادبیات صوفیانه با آثار دینی - عرفانی شروع شد. شعرای صوفی با نوشتن منظومه‌های عرفانی مسلک و طریقت خود را میان مردم تبلیغ می‌کردند. این ادبیات برای طبقه متوسط بود و زبان آنهم ساده‌تر از زبان ادبیات دیوانی بود. مهمترین نمایندگان آن **احمد فقیه**؛ **سلطان ولد**؛ **شیاد حمزه** و **یونس امره** بودند.

^۸ این مقاله در ۱/۹/۶۷ جهت چاپ در دائرة المعارف ادبی تهیه گردیده است.

احمد فقیه مولف "چرخنامه" و کتاب "اوصاف مساجد شریفه" (منظومه ۳۳۹ بیتی) است. شیاد حمزه که ظاهراً بنا بوده (شیاد در عربی بمعنی بنا و گچکار است) اشعارش را بشکل قصیده؛ غزل؛ مثنوی و دو بیتی گفته است. مثنوی ۱۵۲۹ بیتی "یوسف و زلیخا" از اوست. سلطان ولد پسر مولوی است؛ دیوانش بفارسی است ولی اشعار ترکی اش ("ابتدا نامه"؛ "ربابنامه" و...) از نظر ادبیات ترکی شایان توجه است.

مهمترین شاعر خلقی قرن هفتم یونس امره میباشد. او مؤسس تصوف عامیانه است. وی معاصر مولوی و از او جوانتر بوده و در اشعارش از او به احترام یاد نموده و با او ملاقات کرده است. یونس امره تحت تأثیر احمد یسوی (پیر ترکستان) اشعار صوفیانه را به ترکی و به وزن هجائی سروده و شعرای بکتاشی و حروفی و قزلباش هم از او پیروی کرده‌اند. زبان دیوان اشعار او بترکی ساده است. او به وحدت وجود معتقد و شاعر انسانگرا بوده است.

در قرن هشتم ادبیات دیوانی شکل گرفت و آثار دینی و صوفیانه و تاریخی و حماسی و اخلاقی بنظم و نثر نوشته شد. داستانهای مأخوذ از ادبیات ایران به نظم و نثر ترکی ترجمه شد. مثلاً "کلیله و دمنه" از طرف خواجه مسعود به نثر و نظم ترکی در آمد. همین شاعر منتخبات "بوستان سعدی" را بنام "فرهنگنامه سعدی" به ترکی ترجمه کرد. مهمترین چهره‌های شعر و ادب این قرن به ترتیب عبارتند از: گلشهری؛ عاشق پاشا؛ احمدی؛ خواجه مسعود؛ مصطفی شیخ اوغلو؛ یوسف مداح....

از شعرای خلقی باید از سعید امره و قایغوسوز آبدال یاد نمود.

احمدی نماینده شعر کلاسیک میباشد. "دیوان ترکی" (۸۰۰۰ بیت)؛ "اسکندر نامه" (۸۲۵۰ بیت) و "جمشید و خورشید" (۵۰۰۰ بیت) از آثار اوست. "اسکندر نامه" داستان زندگی و فتوحات و ماجراهای عشقی اسکندر مقدونی است و از "خمسه" نظامی گنجیه‌ای گرفته شده. "جمشید و خورشید" داستان عاشق شدن جمشید پادشاه چین به خورشید دختر قیصر روم است.

شیخ احمد گلشهری مؤلف "فلک‌نامه" به فارسی و "منطق الطیر" به ترکی است. بهترین شاعر صوفی این قرن است. عاشق پاشا "غریب‌نامه" را برای تعلیم آداب سلوک به شعر ترکی نوشته. ضمناً اشعار "الهی" یا مناجات با وزن هجائی دارد.

در قرن نهم درحوزه امپراطوری عثمانی سه مرکز فرهنگی تشکیل شد:

۱- مرکز قونیه که در آن فرزندان قارامان حکومت داشتند.

۲- مرکز قاستامونی که در آنجا فرزندان جاندار حکومت می کردند.

۳- مرکز ادرنه و بورسا که مرکز امپراطوری عثمانی بود.

در این قرن **سلطان مراد ثانی** که خود نیز شعر می سرود در ترویج علم و ادب ترکی و موسیقی کوشید. از شعرای زمان او میتوان از **شیخی؛ رومی؛ حسامی؛ شمسی؛ صافی؛ نجومی؛ ندیمی؛ علوی و ضعیفی** را نام برد.

در زمان **سلطان محمد فاتح و بایزید ثانی** تأثیر زبان و ادب فارسی در دربار عثمانی بیشتر شد. **فاتح** به شاعر شهیدی دستور داد تا شاهنامه عثمانی را به فارسی بنویسد. **فاتح** و پسرش **بایزید با جامی** شاعر عارف ایران مکاتبه داشتند و هر سال برای او هزار سکه طلا می فرستادند.

در این دوره با ظهور **علیشیر نوایی** در هرات نفوذ و تأثیر شعر و ادبیات ترکی جغتائی نیز در زبان و ادبیات عثمانی زیاد شد و نظیره نویسی برای اشعار **نوایی** بصورت مد روز درآمد و تا دوره تنظیمات (قرن ۱۴) ادامه داشت. خود **سلطان محمد فاتح** نیز شاعر بود.

در قرن دهم تقریباً تمام پادشاهان و شاهزادگان عثمانی حامی شعر و ادب بودند و اغلبشان شعر می گفتند. **سلطان سلیم** به فارسی دیوان دارد و به ترکی عثمانی و جغتائی هم شعر سروده است. **سلطان سلیمان قانونی** با تخلص **محبی** شعر می گفت و از شعرا حمایت می کرد و صدراعظم او **ابراهیم پاشا** شاعر و حامی شعر بود. در این دوره به شعرا مقرری داده می شد و با دایر شدن مدارس و خانقاه و تدریس ترکی، زبان و ادب ترکی ترقی کرد.

در قرن دهم آثار **جامی** و **نوایی** تأثیر زیادی در شعرای عثمانی داشت. آثار **جامی** را به ترکی ترجمه کردند و مثنوی او را نمونه قرار دادند.

لامعی ملقب به **جامی رومی** آثار **جامی** را به ترکی ترجمه کرد. شعرای ترک از **نوایی** تقلید می کردند و حتی به لهجه جغتائی شعر می گفتند.

در این دوره عده ای از شعرای آذری هم به دربار عثمانی رفتند. اینها اشعار خود را به ترکی آذری می نوشتند. در این دوره بین دربار عثمانی، صفویه در ایران و شیبانیه در ترکستان و بابری ها در هندوستان که همه ترک زبان بودند مناسبات فرهنگی و ادبی برقرار بود. مثلاً **شاه طهماسب** و

سلیمان قانونی برای اشعار همدیگر نظیره می‌نوشتند. بزرگترین شعرای کلاسیک این دوره ذاتی؛ خیالی؛ فضولی؛ باقی و فغانی است. فضولی در بغداد می‌زیسته و بزرگترین شاعر دوران خود بوده و اشعارش به ترکی آذری است. باقی بعد از وفات خیالی بزرگترین شاعر زمان خود بود و در تذکره "ریاض" ملک الشعرا و سلطان الشعرا خوانده شده است. قصاید وی بسیار قوی است. فغانی قصیده سرای معروف بعثت برانگیختن غضب صدر اعظم ابراهیم پاشا اعدام شده است. در این عصر نوشتن مثنوی و شهرانگیز در توصیف شهرها و زندگی محلی رایج بود. ضمنا شاهنامه و تاریخ نویسی منظوم نیز بصورت وظیفه رسمی درآمد. موضوع شاهنامه تاریخ آل عثمان بود و بیشتر به فارسی نوشته می‌شد. ضمنا تذکره نویسی (تاریخ ادبیات) و کتابهای لغت و گرامر و شرح‌های ادبی تألیف و ترجمه آثار علمی هم شروع شد.

عاشق‌ها: آثار ادبیات شفاهی یا خلقی از این قرن بشکل منظم تری نوشته شد. شعرای ساززن خلقی را که در قدیم اوزان می‌گفتند از این به بعد عاشق نامیدند.

عاشق‌ها اشعار حماسی و قهرمانی، مراثی و تصنیف‌های خلقی را در میان مردم می‌خواندند و در غم و شادی آنها شرکت می‌جستند. مهمترین آنها در این دوره بخشی می‌باشد که مؤلف داستان سفر سلطان سلیم به ایران و مصر است و شعرای درویش بکتاش - قزلباش بر خلاف شعرای کلاسیک و مانند عاشق‌ها اشعار خود را با وزن هجائی و ترکی ساده می‌سرودند. آثار قول حکمت و مریدش پیر سلطان ابدال بهترین نمونه‌های این نوع اشعار است. پیر سلطان ابدال از شرای قزلباش - بکتاشی و از طرفداران شاه طهماسب بوده و بعثت شرکت و رهبری شورش که در شهر سیواس به نفع شاه طهماسب بر پا شده بود از طرف خضر پاشا دستگیر و بدار آویخته شد.

در قرن ۱۱ در شعر کلاسیک شعرای بسیار قوی ظهور کردند. مکتب‌های ادبی فضولی و باقی تشکیل یافت و غزلیات به سبک هندی و اشعار حکیمانه نیز سروده شد. بزرگترین شعرای کلاسیک در این قرن نفعی؛ یحیی؛ نائی؛ نابی؛ عطائی؛ و حالتی هستند. نفعی در قصیده؛ یحیی؛ نائی و نابی در غزل، عطائی در مثنوی و حالتی در رباعی استاد و مشهور بودند. در نثر کاتب‌چلبی و اولیاء‌چلبی بسیار مهم‌اند. از مورخین نعیم و یحییوی قابل ذکرند.

از شعرای خلقی عاشق‌عمر، گوهری و مخصوصا قاراجا اوغلان معروفند. نماینده شعر صوفیانه هم نیازی مصری، سنان امی و خدائی هستند.

نفعی دارای دیوان‌هایی به ترکی و فارسی و مجموعه هجویات است.

بعلت هجویه‌هایی که برای پادشاه و وزراء نوشته بود اعدام شد.

مصطفی چلبی نائلی اولین بار در ترکیه به سبک هندی غزل‌های عاشقانه و عارفانه نوشته و صاحب دیوان است. قرن ۱۷ از نظر نثر ترکی شایان توجه است. اولیاء چلبی نویسنده سیاحتنامه معروفی بنام خود است. کاتب چلبی ملقب به حاج خلیفه دارای آثار مهمی است: "کشف‌الظنون" که به عربی نوشته شده و درباره ۱۴۵۰۰ کتاب مختلف اطلاعات ذیقیمتی داده و به زبان‌های اروپائی ترجمه شده است.

"جهان‌نما" کتاب جغرافی عثمانی و جهان است. "تقوال‌تواریخ"، "میزان الحق"، "دستورالعمل" هر سه بشکل رساله‌اند و در آنها از اوضاع اجتماعی و معایب و فساد دستگاه عثمانی و راه اصلاح آن سخن گفته و نظر مردم را به ترقیات اروپا جلب نموده‌اند. در ادبیات عرفانی و دینی شرح "مثنوی" مولوی در شش جلد به قلم اسماعیل آنقرووی و همچنین شرح مثنوی ساری‌عبداله افندی مهم است.

در این قرن تناثر و بازیهای خلقی (قاراگوز و اورتا اویونلاری) و مداحی پیشرفت نمود و داستانهایی خلقی مانند "اصلی و کرم" و "عاشق غریب" و "کور اوغلو" ساخته شد.

در قرن ۱۲ در زبان و ادبیات عثمانی تمایل به ساده نویسی بیشتر شد. شعرای طراز اول مانند ندیم و شیخ غالب نیز مانند بسیاری از شعرا و نویسندگان معاصر سعی کردند اشعار و آثار خود را به ترکی ساده بنویسند و کلمات و ترکیبات فارسی و عربی را کمتر بکار برند. در آثار خود زندگی، عرف و عادت مردم را منعکس کنند، از اصطلاحات و گفته‌های مردمی در نوشته‌های خود بهره بگیرند و با زبان مردم بیانگر احساسات مردم و غم و شادی آنها باشند. عده‌ای هم به سبک و شیوه سابق به زبان پیچیده و پر تکلف عثمانی می‌نوشتند و توجهی به فهم و احساسات عامه نداشتند. در نتیجه جریان ساده نویسی و محلی‌گرایی نوع تصنیف (شرقی) دوبیتی‌ها به شکل شعر قدیم ترکی ولی با وزن عروض رایج شد. عده شعرای این دوره زیادند. از پادشاهان نیز سلطان احمد سوم با تخلص نجیب و سلطان سلیم سوم با تخلص الهامی شاعر و خطاط و مروج علم و ادب بودند. بزرگترین شاعر این دوره احمد ندیم می‌باشد که با لهجه استانبول شعر می‌سرود. در اشعارش عشق و زندگی پر طمطراق دروان لاله و زیبایی‌های شهر استانبول منعکس است. ندیم به فارسی و جغتائی نیز شعر سروده است.

ابراهیم متفرقه در اوایل قرن ۱۸ به کمک سعید محمد اولین چاپخانه را به سبک اروپا در استانبول تأسیس کرد. او در عین حال مؤلف و مترجم و ناشر و اصلاح طلب بزرگی است. کتاب "اصول الحکم فی نظام جدید" برای اصلاحات دولت و ارتش عثمانی اثر اوست.

در این قرن غیر از عاشق‌های ترک عده‌ای عاشق‌ارمنی هم به ترکی شعر میگفتند. مانند عاشق‌وارطان و عاشق‌مجنونی.

قرن ۱۳ هجری و یا ۱۹ میلادی دوره تغییر فرهنگ و ادبیات عثمانی و شروع ادبیات جدید بشکل اروپائی است. این انقلاب فرهنگی در اواسط قرن ۱۹ (۱۸۳۹) با صدور فرمان قانون "تنظیمات" بطور رسمی شروع شد. مقدمات اصلاحات از اوایل قرن گذشته در زمان سلطان سلیم سوم شروع شده بود و در زمان فرزندش سلطان محمود ثانی اصلاحات اساسی و همه جانبه انجام شد. سلطان محمود ثانی شاعر و نقاش، موسیقی دان و آهنگساز و خطاط و در عین حال فرماندهی انقلابی و جسور بود. او ارتش جدید را با اصول تعلیم اروپائی تشکیل داد. عده‌ای را برای تحصیل به اروپا فرستاد. تعلیمات ابتدائی را اجباری و مجانی کرد. مدارس "رشدیه" برای دوره قبل از دانشگاه و دانشکده‌های پزشکی و افسری را تأسیس نمود. فرمان تغییر لباس را صادر و کلاه فینه را جایگزین عمامه عثمانی نمود. او در شعر تخلص عدلی را بکار می برد. در اواسط این قرن نویسندگانی مانند خواجه اسحق افندی، مصطفی رشید پاشا و فواد پاشا با آثار خود زمینه تشکیل ادبیات و فرهنگ جدید به سبک اروپائی را فراهم کردند. در سال ۱۸۳۹ سه ماه بعد از مرگ سلطان محمود ثانی پسرش سلطان عبدالمجید فرمان تنظیمات را صادر کرد و اصلاحات به فرم اروپا شدت گرفت. اصلاحات فرهنگی در رأس قرار داشت.

نفوذ ادبیات اروپائی (فرانسه) با ترجمه‌ی ابراهیم شناسی شروع شد. شعرای ترک با آثار شعرای فرانسه آشنائی پیدا کردند و ادبیات جدید را که از حیث شکل و محتوا تحت تأثیر اروپا بود بوجود آوردند. از آن به بعد ادبیات مراحل جدیدی را با نامهای مرحله "تنظیمات" (۱۸۶۰-۱۸۹۶) و مرحله "ادبیات جدید" یا "ادبیات ثروت فنون" (۱۹۰۹-۱۸۹۶) و مرحله "فجر آتی" (۱۹۰۹-۱۹۰۳) و مرحله "ادبیات ملی" (۱۹۲۳-۱۹۱۱) را پیموده و بعد از اعلام جمهوریت (از ۱۹۲۳ به بعد) به مرحله "ادبیات معاصر" رسیده است. در دوره تنظیمات آثار شناسی و نامق کمال شاعر و نمایشنامه نویس معروف بسیار مهم‌اند. شناسی اولین کسی است که در ترکیه نمایشنامه به سبک اروپائی نوشته. ضیاء پاشا و عبدالحق حامد نیز جزو شعرای طراز اول بشمار میروند.

موضوعات اشعار در این دوره با سابق متفاوت بود و بیشتر درباره تمدن، حق و قانون و عدالت و مناسبات مردم با دولت و وطن شعر سروده می‌شد.

از شعرای مجمع (ثروت فنون) **توفیق فکرت** بلند آوازه‌تر از دیگران است. او در عین حال دبیر مجله "ثروت فنون" بود. او شاعری آزادیخواه و هومان‌ست بود و با استبداد سلطان عبدالحمید مبارزه کرد و به شاعر حریت و مدنیت معروف بود. دفتر شعرهایش به نامهای "رباب شکسته"، "دفتر خلوق" و "شرمین" بارها چاپ شده است. مکتب ثروت فنون طرفدار هنر برای هنر بود و از اروپا الهام می‌گرفت.

در قرن معاصر ادبیات ملی با جریان ناسیونالیسم قوت گرفت.

ادبیات ملی ادبیات را برای جامعه می‌خواست. لذا به زبان مردم می‌نوشت. در شعر بجای وزن عروض وزن هجا را بکار می‌برد و مسائل مربوط به زندگی مردم را موضوع آثار خود قرار می‌داد و سعی داشت که شعور ملی را بیدار کند. از شعرای ملی‌گرا **محمد امین**، **اورخان سیفی**، **ضیاگوگ آلیپ**، **یوسف ضیا**، **فاروق نافذ** را باید نام برد.

محمد عاکف (۱۸۷۳-۱۹۳۶) ضمن ملی‌گرایی طرفدار اسلام و برگشت به اسلام نخستین بود. مجموعه اشعارش بنام "صفحات" چاپ شده است. در اشعارش از قرآن کریم الهام گرفته و به **سعدی** توجه و اردادت خاص داشت.

سرود ملی ترکیه به نام "استقلال مارشی" از اشعار اوست.

یحیی کمال (۱۸۸۴-۱۹۵۸) بزرگترین شاعر دیوانی قرن بیستم است. او با وزن عروض شعر می‌سرود و در غزل استاد است. در برابر جریان ادبی ملی‌گرا باید از جریان سوسیالیست مارکسیست نیز نام برد. مهمترین شعرا و نویسندگان این گروه **ناظم حکمت**، **اورخان ولی**، **اوکتای رفعت** و **فاضل حسنی** می‌باشند. شعرای اخیر بیشتر طرفدار شعر آزاد بوده و در اشعارشان مسائل اجتماعی و ایدئولوژیکی را مطرح نموده‌اند. در رمان و داستان نویسی دو سبک مختلف بوجود آمده؛ یک داستان نویسی (حکایه) برای مردم که با احمد مدحت شروع شده و دیگری رمان نویسی به سبک اروپائی برای طبقه تحصیل کرده که با **نامق کمال** شروع شده و هنوز هم ادامه دارد. از داستان نویس‌های ملی‌گرا **خالده ادیب**، **یعقوب قدری** و از چپی‌ها **صدری اتهم**، **اورخان کمال** و **یاشار کمال** را باید نام برد. **یاشار کمال** با رمان "اینجه ممد" شهرت جهانی یافته است.

در دوران اخیر شیوه طنز نویسی نیز رونق و رواج داشته و در دوره جمهوری بیشتر بشکل نثر و بصورت داستان (حکایه) در آمده است. مهمترین طنز نویسندگان در نیمه اول قرن اخیر ارجمند اکرم و در نیمه اخیر عزیز نسین و عدنان ولی میباشند. در دوران معاصر نقد ادبی و نوشتن تاریخ ادبیات به سبک علمی پیشرفت نموده است. در این زمینه فواد کوپرولو با نوشتن مقالات تنقیدی و تاریخ ادبیات به شیوه اروپائی در ۱۹۲۶ از پیشتازان ادبیات‌شناس ترک محسوب می شود.

محمد عاکف

شاعری مومن و معتقد^۱

محمد عاکف یکی از بزرگترین شعرای ترک در قرن بیستم می‌باشد. او در سال ۱۸۷۳ در استانبول بدنیا آمد. پدرش از مدرسین مدرسه فاتح و از ترکان آلبانی بود. مادرش هم نوه شیخ بخارائی بود. **عاکف** در کودکی ضمن تحصیل در مدرسه از پدرش عربی آموخت و در مدرسه رشدیه با زبان و ادبیات فارسی و فرانسه آشنا شد. بعد از اتمام تحصیلات متوسط ابتدا وارد دانشکده علوم سیاسی (ملکیه) شد، بعد از مدتی رشته خود را تغییر داد و به دانشکده دامپزشکی منتقل گردید و بعد از اتمام تحصیلات وارد خدمت در وزارت کشاورزی گردید. در سال ۱۸۹۵ نخستین شعر او بنام *خطاب بقرآن* در مجله دانشکده چاپ شد. در سال ۱۸۹۸ سلسله مقالات او درباره ادبیات ایران در مجله "ثروت فنون" چاپ گردید. **عاکف** در سال ۱۹۰۸ وارد حزب "اتحاد و ترقی" شد و در عین حال بعنوان مدرس دارالفنون (استاد دانشگاه) تعیین گردید. ضمناً با عنوان سردبیر مجله "صراط مستقیم" آثار منظوم و منثور خود را در این مجله انتشار میداد.

در جنگ جهانی اول برای بازدید از اسرای مسلمان به آلمان رفت و در بازگشت خاطرات خود را بنام "خاطیره‌لر" نوشت (۱۹۱۷). بعد از آن به عربستان اعزام شد. بعد از متازکه جنگ مخصوصاً پس از

^۱ به نقل از مجله وارلیق، شماره ۴۸-۴۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲، صص ۸۰-۶۵

اشغال ازمیر از طرف ارتش یونان (۱۹۱۹) در مجله "سبیل الرشاد" شروع به مبارزه قلمی بر علیه اشغالگران نمود و برای تشویق مردم در مبارزه استقلال "ملی مجادله" به آناتولی رفت و در عین حال کتاب شعر "عاصم" را منتشر ساخت. در سال ۱۹۲۰ از شهر بوردور بعنوان وکیل مجلس انتخاب شد و سال بعد سرود ملی را با عنوان خطاب به ارتش قهرمان "قهرمان آوردوموزا" سرود. در سال ۱۹۲۳ از آنکارا به استانبول رفت و به انتشار مجله "سبیل الرشاد" ادامه داد. ولی به علت اختلافی که با آنا تورک بخاطر عقاید و مسائل مذهبی پیدا کرده بود در زمستان همان سال به دعوت حلیم پاشا به مصر رفت و در آنجا مقیم و در دانشگاه قاهره به تدریس ادبیات ترکی مشغول شد. عاکف در مدت اقامت خود در مصر مدتی به ترجمه قرآن کریم پرداخت. در سال ۱۹۳۳ کتاب هفتم خود را بنام سایه ها "گولگه لر" انتشار داد و در سال ۱۹۳۵ بیمار شد و سال بعد به موطن خود استانبول مراجعت نمود و بعد از چند ماه بیماری در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۶ فوت نمود و در گورستان شهدا در "ادرنه قاپی" دفن گردید.^{۱۰}

آثار: بیشتر آثار منظوم و منثور عاکف در "صراط مستقیم" که بعدا بنام "سبیل الرشاد" انتشار می یافت، چاپ شده. از آن جمله ترجمه‌هایی از سعدی، ابن فارض^{۱۱}، لامارتین و آلكساندر دوما را میتوان نام برد.

در مسائل مذهبی مقالاتی در تفسیر عقاید شیخ شبلی، فرید وجدی و محمد عبده نوشته است. اشعار عاکف در مجموعه‌ای بنام "صفحات" چاپ شده. "صفحات" جمعا از دوازده هزار مصرع و هفت کتاب تشکیل شده، کتاب اول داستان‌های تاریخی و اجتماعی است که در سالهای ۱۰- ۱۹۰۸ سروده شده و حاوی اشعاری بر علیه استبداد است.

در کتاب دوم "در کرسی سلیمانیه" اتحاد اسلام را زیر پرچم ترک تبلیغ می نماید.

در کتاب سوم صدای حق "حقین سس لری" ملت ترک را در داخل جامعه اسلامی به استخلاص و ترقی دعوت می نماید و در اینکار از بعضی آیات شریفه و احادیث نبوی کمک می گیرد.

^{۱۰} درباره زندگی و برگزیده آثار محمد عاکف از طرف پرفسور علی نهاد تارلان در استانبول کتابی بنام "محمد عاکف" منتشر شده. ترجمه فارسی وانگلیسی این کتاب از طرف موسسه فرهنگی منطقه‌ای بچاپ رسیده. ترجمه فارسی از طرف شاعر ونویسنده توانای معاصر آقای کاظم رجوی (ایزد) به عمل آمده و در سال ۱۳۴۸ از طرف مؤسسه منطقه-ای در تهران چاپ شده است. در ترجمه فارسی بیست شعر عاکف به شعر فارسی ترجمه شده و آقای رجوی بخوبی از عهد این کتاب آمده است.

^{۱۱} از مشایخ صوفیه و شعرای معروف تصوف در قرن ششم در مصر می باشد.

کتاب چهارم در منبر مسجد فاتح "فاتح کرسی سینده" مکمل کتاب دوم است و موضوعات "معرفت و فضیلت" تشریح و تبلیغ میشود.

کتاب پنجم بنام خاطرات "خاطیره‌لر" از خاطرات سفر برلن، مصر، نجد صحبت میکند و ضمن مقایسه‌ی غرب با شرق خاطرات عبرت آمیز خود را شرح میدهد.

کتاب ششم بنام "عاصم" است و از نظر زبان ترکی و ارزش ادبی زیباترین قسمت "صفحات" را تشکیل میدهد. در این کتاب "عاصم" سمبول نسل جوانی است که به معرفت و فضیلت آراسته است و به نیروی معرفت و فضیلت وطن خویش را نجات خواهد داد.

کتاب هفتم بنام سایه‌ها "گولگه‌لر" حاوی اشعاری است که نجات و استخلاص را مژده میدهد. ضمناً اشعاری را که در مصر در حال بدبینی سروده است، در بردارد.

افکار و عقاید عاکف: عاکف دارای جهان بینی اسلامی است. او اسلام را دین زندگی و مکتب انسانیت می‌داند و معتقد است که علت پریشانی و شکست عالم اسلام آنست که مسلمانان از اسلام واقعی دور شده و در اثر خرافات مذهبی بشکل مردمی عوام، تنبل و بی‌روح در آمده‌اند. در این باره چنین می‌گوید:

موسلومانلیق نرده؟ ییزدن گنچمیش انسانلیق بیله

عالم آلداتماقسا مقصد آلداتان یوق نافله

ترجمه: مسلمانی کجاست؟ در ما انسانیت هم نمانده

مقصود اگر گول زدن مردم است که کسی گول نمیخورد.

بعد میگوید:

قاج حقیقی موسلومان گوردومسه هپ مقبرده دیر

موسلومانلیق بیلمم اما غالباً گؤکلرده دیر

ترجمه: هر چه مسلمان حقیقی دیدم همه در گورستان بود

مسلمانی را نمیدانم ولی بنظرم در آسمانها ست.

او معتقد به اسلام نخستین یعنی صدر اسلام است و از این لحاظ با سید جمال الدین، شیخ محمد عبده و اقبال لاهوری هم عقیده است. در اشعار و آثارش از اسلام و مسلمانان صدر اسلام دفاع می کند و جامعه اسلامی را به بیداری و ترقی و اتحاد میخواند.

عاکف تا پایان جنگ جهانی اول و شکست و تجزیه دولت عثمانی مخالف ملی گرائی است و از ملت اسلام در برابر اروپا دفاع می کند، ولی بعد از تجزیه دولت عثمانی و اشغال ترکیه برای نجات ملت ترک و استقلال ترکیه مبارزه می نماید و سرود ملی را خطاب به ارتش می سراید. در اینجا هم آرمان اسلامی سرپای وجود او را گرفته و ملیت را با دین اسلام در هم آمیخته و پرچم ترک را بیرق اسلام و مسلمین می داند.

در اشعار عاکف ایمان به اسلام و عشق به وطن با بیانی شیوا، محکم و صمیمی نمایان است. او در عین حال پیغام آور علم و اخلاق و انسانیت است و برای نجات جامعه اسلامی دو چیز را شرط اساسی می داند: معرفت و فضیلت.

معرفت در نظر او علم و هنر است. مراد از فضیلت هم دین، اخلاق و شخصیت ملی است. برای نجات ملت‌ها معرفت و فضیلت را با هم شرط اساسی می داند و در کتاب "عاصم" خطاب به عاصم چنین می گوید:

چونکو ملت‌ترین اقبالی ایچین اولادیم
معرفت بیر ده فضیلت ایکی قدرت لازم

ترجمه: زیرا برای خوشبختی ملت‌ها، فرزندانم

معرفت و فضیلت، دو نیرو و قدرت لازم است.

در تبلیغ معرفت در کتاب "عاصم" چنین می گوید:

ساده غربین یالنیز علمینه دؤنسون یوزونوز
او چوجوقلارلا برابر گئجه گوندوز دیدینین
گئچن اوچ یوز سنه لیک علمی صیق الدن آندینین
فن دیاریندان سیزان نامتناهی پیناری
هم ایچین، هم گتیرین یوردا او نافع سولاری
عین منبعلری احیا ایچین آرتیق بورادا
قافانیز ایشله سین اوغلوم کانال اولسون آرادا

ترجمه: روی خود را فقط بسمت علم غرب برگردانید

با آن بچه ها شب و روز بکوشید

علم سیصد ساله گذشته را زود بدست آرید

از چشمه نامتناهی گه از دیار فن تراوش می کند

هم بنوشید وهم آن آبهای مفید را به دیار خود بیاورید

برای احیاء آن منابع در اینجا

باید مغزهای شما بکار بیفتد فرزندم و بصورت چشمه در آید.

البته عاکف ایمان را بالاتر از فن میدانند. در شعر داردانل (چاناق قلعه) جنگ اروپائیان با ترکان تصویر شده. اروپا نماینده فن و تکنولوژی است و سرباز ترک یا محمد کوچک (ممدجیک) نماینده ایمان است.

عاکف علم و تمدن بدون فضیلت اخلاقی و انسانی را به جانور درنده‌ای تشبیه می‌کند و سرباز ترک را که فقط مسلح به نیروی ایمان است در برابر او قرار می‌دهد و در یکی از بندهای سرود ملی نیز چنین می‌گوید:

اولوسون قورخما ناصیل بؤیله بیر ایمانی بوغار

مدنیت دندیگین تک دیشی قالمیش جاناوار

ترجمه: بگذار زوزه بکشد، ترس چگونه چنین ایمانی را خفه می‌کند

جانوری که تمدنش می‌نامی و یک دندانش باقیمانده است.

او برای نجات جامعه نسلی را لازم می‌داند که دارای دانش اروپائی و ایمان اسلامی باشد.

عاکف فضیلت را ناشی از ایمان و ترس از خدا می‌داند و در این باره چنین می‌گوید:

نه عرفاندير وئرَن اخلاقا يوكسکليگ، نه وجداندير

فضیلت حسی انسانلاردا آلاه قورقوسونداندير

ترجمه: آنچه اخلاق والا می‌بخشد نه دانش و عرفان است و نه وجدان

احیای فضیلت در انسان‌ها از ترس خداوند است.

در نظر عاکف ملت با کار و کوشش می تواند به زندگی ملی خود ادامه دهد و این کار باید با عزم راسخ و ایمان و امید همراه بوده و همگانی و اجتماعی باشد:

ای دیپدیری میّت ایکی ال بیر باش ایچیندیر
داورانسانا باق ال ده سنین، باش دا سنین دیر.
حس یوق، حرکت یوق، آجی یوق، نش می کسیلدین
حیرت وئر یورسون بانا سن بؤیله دگیلدین

ترجمه: ای مرده متحرک دو دست برای یک سر است

بجنب بین دست و سر هر دو مال توست

نه حس، نه حرکت، نه درد داری مگر جنازه‌ای

تعجب می کنم تو اینطور نبودی

در جای دیگر می گوید:

چالیش دئدیکجه شریعت، چالیشمادین دوردون
اونون حسابینا بیر چوق خرافه اویوردون
سونوندا بیر ده توکل سوقوشدورپ آریا
زاواللی دینی چنویردین اونونلا مسخره یا

ترجمه: هر چه شریعت گفت بکوش تو ایستادی و نکوشیدی

بحساب آن خیلی خرافات ساختی

در آخر کار توکل را هم به میان آوردی

و با آن دین بیچاره را بشکل مسخره در آوردی

بعد میگوید:

بیر باقسانا گوکلر اویاتیق، یئر اویاتیقدیر
دونیا اویاتیقکن، اویوماق مسخره لیقدیر

ترجمه: نگاه کن آسمان‌ها و زمین بیدارند

وقتی دنیا بیدار است خواب تو مسخره است

عاکف طرفدار هنر برای جامعه است نه هنر برای هنر. در هنر به محتوای فکری و هدف بیش از زیبایی اهمیت می دهد. او میگوید ادبیات باید میهنی و از نظر اخلاقی و اجتماعی سودمند باشد. باید برای مردم نوشت. در طول ششصد سال همیشه در فکر خواص بودیم و در نتیجه این طرز تفکر بصورت مشتی عوام درآمدیم.

وی در دوران جوانی مدتی غزلیات عاشقانه میسروده، بعد از مدتی آنها را گم می کند و بسیار از این حادثه متأثر می شود. بعدها اشعار خود را به موضوعات اجتماعی و ملی اختصاص می دهد.

عاکف در اشعارش بیش از هر چیز از قرآن کریم الهام گرفته و مضمون بسیاری از آیات شریفه را بهنظم در آورده است. مثلاً آیه "هَلْ يَسْتَوِ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، هَلْ يَسْتَوِ الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ، هَلْ يَسْتَوِ الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ، أَمْ كَيْفَ يَسْتَوِيَانِ" را موضوع شعر خود قرار می دهد و از خود می پرسد:

هیچ بیلنرله بیلمه ینلر بیر اولورمو

و به دنبال آن چنین جواب می دهد:

اولماز یا طبیعی، بیری انسان بیری حیوان
 او یله یسه جهالت دننیلن یوز قاراسیندان
 قور تولمایا عزم ائتمه لی باشدان باشا ملت
 کافی می دگیل یوقسا بو سون درس فلاکت
 سون درس فلاکت نه یه مال اولدو دوشوسن:
 بثینین ارییب یاش کیمی داملاردی گوژوندن
 سون درس فلاکت نه دئمکدیر؟ شو دئمکدیر:
 گلمزسه اگر کندینه ملت گیده جکدیر
 زیرا یئنی بیر صدمه یه آرتیق دایانیلماز
 زیرا بو سفر اویقو اولومدور اویانیلماز

سؤال:

ترجمه: آیا مساوی اند آنان که می دانند با آنهایی که نمی دانند؟

جواب: البته که نیستند، یکی انسان است و دیگری حیوان.

در این صورت از نادانی که رو سیاهی است
تک تک افراد ملت باید خود را نجات بدهند
آیا درس بدبختی اخیر کافی نیست؟

اگر بیاندیشی که درس بدبختی اخیر به چه بهائی تمام شد
مغزت آب میشود و مانند اشک از چشمت قطره قطره میچکد
درس فلاکت اخیر معنایش چه بود؟ این بود:

اگر ملت بخود نیاید از بین خواهد رفت

زیرا دیگر به ضربه و آسیب تازه‌ای تاب مقاومت ندارد
زیرا این دفعه خواب مرگ است و بیداری ندارد.

از شعرای گذشته بیشتر به سعدی ارادت میورزیده و در یکی از اشعارش به نام "عزم" او را جوهر
کمال شرق می خواند:

سعدی او بیزیم شرقیمیزین روح کمالی
بیر درس حقیقت و ثریور ایشته مالی

ترجمه: سعدی که جوهر کمال شرق است

درس حقیقتی به ما می دهد که مضمون و مآلش چنین است.

عاکف در تمام دوران زندگی از دردهای جامعه خود و عقب ماندگی مسلمانان رنج برده و رنج خود را
همراه خشمش در اشعار خود منعکس ساخته است. او می گوید مردم عوام از هموطنان تحصیل کرده و
روشنفکر مانند کفر ابلیس میترسند و به گفته‌های آنها باور ندارند. طبقه روشنفکر هم عقابد و
معیارهای ارزشی مردم را نمی شناسند و نمی‌توانند وظیفه‌ی رهبری مردم را ایفا نمایند. در چنین
شریطی جامعه بی‌سرپرست و میهن سقوط می‌نماید:

صاحبسبز اولان مملکتین باتماسی حقدیر
سن صاحب اولورسان بو وطن باتمایا جاقدیر

ترجمه: سقوط کشور بی صاحب حق اوست

اگر تو صاحب او باشی این وطن سقوط نخواهد کرد.

در جای دیگر اوضاع رقت بار مشرق زمین اسلامی را چنین توصیف می‌نماید:

نه گوردون شرقی چوق گزدین دیورلا:

گوردوگوم یئر-یئر، خراب ائلر، سر یلمیش خانمانلار، باشسیز امتلر،

بیخیلمیش کؤپرولر، چؤکموش کانالار، یولجوسوز یوللار

بوروشموش چهره لر، ترسیز آیینلار، ایشله مز قوللار

بوکولموش بئلر، اینجه لمیش بویونلار، قاینماز قانلار

دوشونمز باشلار، آلدیرماز یورکلر، پاسلی ویجدانلار

تقلبلر، اسارتلر، تحکوملر، مذلتلر

ریالار، تورولو ایگرنج ایبتلالار، تورولو علتلر

اؤرومچک باغلامیش توتمز اوجاق لار، یانمیش اورمانلار

اکینسیز تارلالار، اوت باسمیش اتولر، کوقلو خرمنلر

جماعتسیز ایماملار، کیرلی یوزلر، سجده سیز باشلار

غزا نامیله دینداش اؤلدورن بیچاره دینداشلار

ایپ ایسیز آشیانلار، کیمسه سیز کؤیلر، چؤکوک داملار

امک محرومو گونلر، فیکر-ی فردا بیلمز آقشاملار

.....
گنچرکن آغلادیم گنچدیم، دورورکن آغلادیم دوردوم

دویان یوق، سس وئرن یوق، مین پریشان یوردا باش ووردوم.

در آخر منظومه چنین میگوید:

بو هییتدن اوسانددیق بیز، بو خسران آرتیق ال وئرسین

ایلاهی نرده بیر نفخن کی، دونموش حیسلر اورپرسین

سر یلمیش سینهلر کابوسو آرتیق سیلکیب اوستوندن

حیات البته حاقیمدیر دئسین، دنیا "دنییل" درکن (استانبول ۱۹۱۸).

ترجمه: میگویند تو که در مشرق زمین زیاد سیاحت کردی چه دیدی؟

آنچه دیدم؛ سرزمین‌های مخروبه، خانمان‌های بخاک افتاده و امت‌های بی امام،

پلهای خراب، قناتهای فرود آمده و راههای بی گذر
 چهره های پلاسیده، پیشانی‌های عرق نکرده و بازوان بیکار
 پشتهای خمیده، گردنهای باریک، خونهای سرد
 سرهای بیفکر، دل‌های کور و وجدان‌های زنگ زده
 قلدری، اسارت و زبونی، تحکم، خواری
 ریا، گرفتاریهای نفرت انگیز و بیماریهای مختلف
 خاندانها و کانونهای خاموشی که تار عنکبوت بسته، جنگلهای سوخته،
 مزرعه های بدون کشت، خانه های علفزار شده و خرمنهای پلاسیده،
 جماعت‌های بدون پیشوا، صورتهای کثیف و سرهای بی سجده،
 متدین‌های بیچاره‌ای که بنام غزا هم دین‌های خود را کشته‌اند.
 آشیانه‌های خالی و بی صاحب، روستاهای متروک و بامهای فرود آمده
 روزهای محروم از سعی و کوشش و غروبهایی که در آن فکر فردا نیست
 در گشت و گذارم گریه‌کنان گذشتم و در توقّفم گریه‌کنان ایستادم
 به‌زار خانمان پریشان سرزدم. کسی نبود صدای مرا بشنود و به آن جواب بدهد.
 و در آخر منظومه چنین میگوید:

از این هیولا به‌تنگ آمدیم. وقت آنست که این خزان بسر آید
 خدایا کجاست نفخه ی تو که این احساسهای یخ زده را تکان بدهد
 سینه های بخاک افتاده کابوس را از روی خود بیفکنند و
 بگویند زندگی البته حق من است، در حالی که دنیا میگوید "نیست".

عاکف‌نسبت به ایران هم مانند یک برادر اسلامی احساس و ابراز همدردی نموده و در برابر ظلم و
 استبداد محمدعلی‌شاه فریادهای اعتراض خود را در اشعارش منعکس کرده است. برای نمونه منظومه
 زیر را که در صدر آن بیتی از سعدی آورده است نقل می‌نمایم:

ریاست بدست کسانی خطاست
 که از دستشان دستها بر خداست

بو مدھش ولوله ن ایرانی دایم اینله تپر سانما
 مظفرسین دیین سسلر بوتون خایندیر آلدانما
 ظفریاب اولدوغون کیمدیر، دوشون بیر کره ملت می؟
 عدالت ایستهین بیر قؤومو وورماق آدمیت می؟
 نصیبین یوق مودور بیر پارچا اولسون آدمیت می؟
 ناصیل آلدیرمیورسون یوکسه لن فریاد-ی میلتنن؟
 امین اول بونجا مظلومون یورکلردن قوپان آھی
 تپه نندن ایندیریر البته بیر گون لعنت الاهی
 سیغینمیش اولدوغون شوکت سرای ظولمو پک مؤحکم
 خیال اتمکته سین... لاکین نه بارولار نه مستحکم
 پناه بی امانلار، هیبت قهار مطلقلا
 کؤلوندن دنوریلیب بیر آندا یکسان اولدو توپراقلا
 او بیر چوق مملکت ویران ائدیپ یاپدیردیغین ایوان
 خراب اولماز می قبرستانا دؤنموشکن بوتون ایران
 اوه ت ایرانی قبرستانا دؤنوردون هلاک ائتدین
 کفن یاپدین گریبان-ی اومیدی چاک چاک ائتدین
 بوتون دونیا ایچین بیر داملا قان چوقدور "دیپورلار سن
 شو معصوم امتین سنلرر آقیتدین خون پاکیندان
 یوزوندن برده-ی تمکینی آرتیق قالدیریب آتدین
 نه ماهیت ناصیل فطرتده سین دونیا یا آنلاتدین
 لواء الحمد حوریت ایکن ایسلام ایچین غایت
 نه دیر پامال استبدادین اولماق اؤیله بیر رایت
 قازاق جلب ائيله ییب تا روسیادان ساداتی چیگنتدین
 یزیدین روحو شاد اولسون امینیم چونکو شاد ائتدین

بو استبدادا آرتیق بیر نهایت وثرکی: استقبال
 قارائلیق دئرلر اما ایشته پک میداندا: اضمحلال.

ترجمه:

گمان مکن که این ولوله ی خوفناک ایران همیشه ناله خواهد کشید.
 فریادهایی که تو را پیروزمند میخوانند همه خائندند، گول مخور
 بر چه کسانی غلبه کردی، یک لحظه ببانددیش مگر ملت خودت نیست
 آیا کوبیدن قومی که عدالت میخواهد انسانیت است؟
 آیا هیچ از انسانیت نصیبی نداری؟
 چگونه به فریادی که از ملت برمیخیزد بی اعتنا هستی
 خاطر جمع باش آهی که از دل این مظلومان بیرون می آید
 البته روزی لعنت خدا بسرت فرود خواهد آورد
 شوکت سرای ظلمی را که در پناهش هستی بسیار استوار
 می بنداری ولی چه بسا باروهای مستحکمی
 که بی امانان را پناه میداد با هیبت قهار مطلق
 بیکبار از بیخ و بن واژگون شد و با خاک یکسان گردید
 ایوانی که به بهای خرابی دیوارهای بسیار، ساخته ای
 آیا خراب نخواهد شد؟ در حالی که ایران تبدیل به گوزستان شده
 آری ایران را تبدیل به گورستان کردی، هلاک نمودی
 کفن ساختی و گریبان امید را چاک چاک کردی
 میگویند "یک قطره خون برای دنیا زیادست" اما تو
 از خون این امت پاک سیلابها جاری کردی
 بالاخره پرده ی تمکین و حیا را از رویت کنار زدی
 و به دنیا ماهیت خود را نشان دادی
 در حالی که هدف اسلام پرچم سپاس آزادی است
 چنین پرچمی را با استبدادت پایمال کردی

از روسیه قزاق آوردی و سادات را کوبیدی
روح یزید شاد باد... مطمئنم که تو شاد کردی

به این استبداد دیگر خاتمه بده که میگویند
آینده تاریک است، ولی اضمحلال درپیش روی ماست

اینک به عنوان نمونه منظومه‌ی "سرود استقلال" را که از شاهکارهای شعر و ادب ترکیه به‌شمار میرود، نقل مینماییم. این منظومه در سال ۱۹۲۱ یعنی بعد از شکست و تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی و اشغال قسمتهایی از ترکیه به وسیله سربازان اروپایی و جنگ استقلال سروده شده و در آن روح قهرمانی، تاریخ و ایده‌آل ملت مسلمان ترک منعکس گردیده و در سال ۱۹۲۱ از طرف مجلس ملی ترکیه به عنوان سرود ملی ترکیه انتخاب شده است.

منظومه از ده بند تشکیل شده که دو بند اول آن به عنوان سرود ملی خوانده میشود.

قهرمان اوردوموزا

قورقما سؤنمز بو شفق‌لرده یوزن آل سانجاق
سؤنمه‌دن یوردومون اوستونده توتن ان سون اوجاق
او بنیم میلتمین ییلدیز دیدیر پارلایاجاق
او بنیمدیر، او بنیم میلتمیندیر آنجاق.
چاتما قوریان اولاییم چهره‌نی ای نازلی هیلال
قهرمان عرقیمه بیر گول... نه بو شدت، بو جلال
سنه اولماز دؤکولن قانلاریمیز سونرا حلال
حاقیدیر حاقا تاپان میلتمین استقلال.

بن ازلدن بریدیر حر یاشادیم، حر یاشاریم
هانگی چیلقین بانا زینجیر ووراجاقمیش شاشاریم
کوکره میش سئل گیبی ییم، بندیمی چیگنر آشاریم
بیرتاریم داغلاری انگینلره سیغمام تاشاریم.

غربین آفاقینی سارمیشسا چلیک زرهلی دووار
 بنیم ایمان دولو گوگسوم گیبی سرحدیم وار
 اولوسون قورقما ناصیل بؤیله بیر ایمانی بوغار
 مدنیت دئدیگین تک دیشی قالمیش جاناوار!

آرقاداش یوردوما آچاقلاری اوغراتما ساقین
 سیپیر انت گووده نی دورسون بو حیاسیزجا آقین
 دوغاجاقدیر سانا وعد ائتدیگی گونلر حاقین
 کیم بیلیر بلکی یارین، بلکی یاریندان دا یاقین.

باسدیغین یئرلری توپراق دییه رک گنجه تانی
 دوشون آلتینداکی بینلرجه کفن سیز یاتانی
 سن شهید اوغلوسون اینجیتمه یازیقدير آتانی
 ونر مه دونیالاری آلسان دا بو جنت وطنی.
 کیم بو جنت وطنین اوغرونا اولماز کی فدا
 شهدا فیشقیراجاق توپراغی سیقسنان شهدا
 جانی، جانانی، بوتون واریمی آلسین دا خدا
 ائتمه سین تک وطنیمدن بنی دونیادا جدا.

روحومون سندن آیلاهی بودور آنجاق املی:
 دگمه سین معبدیم گوگسونه نامحرم الی،
 بواذانلار کی شهادتلری دینین تملی
 ابدی یوردومون اوستونده بنیم اینله مه لی

او زامان وجدیله بین سجده ائدر وارسا تاشیم
 هر جریحه مدن ایلاهی بوشانیپ قانلی یاشیم
 فیشقیریر روح مجرد گیبی یتردن نعشیم
 او زامان یوکسه لیزک عرشه دگر بلکی باشیم.

دالقالان سن ده شفقلر گیبی ای شانلی هلال
 اولسون آرتیق دؤکولن قانلاریمین هپسی حلال
 ابدین سنه یوق، عرقیما یوق اضمحلال:
 حاقیدیر حر یاشامیش بایراغیمین حریت
 حاقیدیر حاقا تاپان میلتیمین استقلال

ترجمه:

نهراس مادامی که از آخرین اجاق در این کشور دود بالا میرود
 پرچم سرخ در این سرحدات شناور خواهد بود^{۱۲}
 آن ستاره ملت من است^{۱۳}، خواهد درخشید
 آن مال من است، آن فقط مال من است.
 ای هلال نازنین^{۱۴}، ترشروئی مکن
 به نژاد قهرمانم لبخندی بزن. این چه شتت و جلالی است
 و گرنه خونهایی که برای تو ریخته شده است حلال نمیشود
 استقلال حق ملت حق پرست من است.
 من از روز ازل آزاد بودم آزاد خواهم بود
 کدام دیوانه به من زنجیر خواهد زد، متحیرم
 مانند سیل خروشانم، بندم را پاره میکنم و لبریز میشوم
 کوهها را از جا میکنم و به پهناوران نمی گنجم، سر میروم
 اگر آفاق غرب را دیوار پولادین احاطه کرده
 منمهم مرزی پر از ایمان همچون سینهام دارم
 بگنار زوزه بکشد، نهراس، چگونه چنین ایمانی را خفه خواهد کرد
 مدنیتهی که بمانند جانور یکدندان است
 خاک زیر پایت را که میگذری بشناس
 به هزاران بی کفنی که در آن خفته اند بیاندیش
 تو فرزند شهیدی حیف باشد که پدرت را برنجانی
 اگر دنیاها را هم بدست آری این وطن بهشتی را ازدست مده

^{۱۲} اشاره به رنگ پرچم ترکیه می باشد.

^{۱۳} اشاره به ستاره پرچم ترکیه می باشد.

^{۱۴} اشاره به هلال پرچم ترکیه می باشد.

چه کسی در راه این وطن بهشتی فدا نمیشود
 که اگر خاکش را بفشاری شهدا از آن بیرون میجهند
 خدایا، جان وجانان و همه هستی ام را هم اگر بگیری
 تنها مرا از وطنم جدا مکن
 تنها تمنای دل من بار الاها از تو اینست که
 دست نامحرم به سینه معبد من نخورد.
 این اذانها که شهادتشان اساس دین است
 همیشه بر فراز کشور من بلند باد
 آن وقت اگر سنگی داشته باشم با هزاران وجد سجده کرده
 از هر جریحفام اشک خونینم سرازیر میشود
 نعشم مانند روح مجرد از زمین برمیکیزد
 واگر سری داشتم بعرش میرسد.
 ای هلال، تو هم مانند شفقها در اهتزاز باش
 باشد که هرچه خون برایت ریخته شده حلالیت باد
 تا ابد برای ملت من اضمحلال نیست
 استقلال حق ملت حق پرست من است!

سرودهای ملی معمولاً "رمز قهرمانی ملت‌هاست. فرزندان ملت با خواندن آن‌ها هویت ملی خود را بهتر میشناسند و شعور ملی در آنها تقویت میشود.

معمولاً "سرود ملی هر قوم و ملتی محتوای شعور ناآگاه آن ملت را منعکس میسازد. سرود استقلال ترکیه نیز از چنین ویژگی برخوردار است و بمتابه آتش فشانی است که از قلم محمد عاکف شعله کشیده است.

سرود، شعر جرأت و امید است. این خصیصه‌ها از ابتدا تا آخرین بند با شدت بیشتر ادامه می‌یابد و با پیروزی ملت ترک خاتمه می‌پذیرد.

در این منظومه پرچم نشانه استقلال و آزادی است و در عین حال یار و شریک درد شاعر است.

شفق، در مصراع اول هنگام غروب آفتاب را جلوه‌گر میسازد و بیانگر اوضاع و شرایطی است که ملت ترک در آن بسر می‌برده است. غروب آفتاب رسیدن شب و تاریکی را خبر میدهد. پرچم ترک به‌آفتابی که در حال غروب است تشبیه شده، ولی این مشابهت ظاهری است زیرا در مصراع دوم امید و راه نجات نشان داده شده است: برای نگهداری پرچم (استقلال) تا آخرین فرد ملت باید مبارزه کند.

در مصرع سوم ایمان خلل ناپذیر مردم را به استقلال بازگو میکند و میگوید ستاره ی اقبال ملت خواهد درخشید.

در بند دوم به پرچم مانند معشوقه‌ای خطاب میکند. معشوقه‌ای که جان در راهش نثار میشود نباید خم به‌ابرو بی‌آورد و به‌عاشق دل‌داده‌اش اخم کند. در اینجا عاکف لیریزم وطنی-ملی را وارد شعر ترکی نموده است. در بند سوم از تاریخ، قهرمانی‌ها و خصوصیات ملت ترک صحبت میکند و حرکت تاریخی ترکان را به‌سیل خروشان‌ی تشبیه مینماید که از کوه‌های آلتائی تا رود دانوب پیش رفته و از کوه‌ها گذشته و موانع سر راه را از میان برداشته است.

در بند چهارم دنیای غرب با ملت مسلمان ترک مقایسه میشود. در برابر دیوار آهنین اطراف غرب، سینه ی پر از ایمان سرباز ترک را قرار میدهد و امپریالیسم غرب را که میخواهد به نیروی تکنولوژی و بنام تمدن، شرق را اسیر و برده ی خود سازد به جانوری تشبیه مینماید که فقط یک‌دندان‌ش باقیمانده است.

در بند پنجم در برابر ایمان مژده ی پیروزی را میدهد. زیرا خداوند در کتاب خود به مؤمنین وعده ی پیروزی را داده است.

در سه بند آخر درباره ی میهنش صحبت میکند و میگوید وطن خاک معمولی نیست، در آن هزاران بی‌کفن (شهید) خوابیده و خون این شهیدان خاک را به وطن تبدیل کرده است.

وطن ملت ترک کشور اسلامی است. در کشور اسلامی باید اذان گفته شود. اذان هم با تکبیر شهادت به یگانگی خدا و رسول اکرم شروع میشود. آن وقت است که برای سجده ی شکرگزاری سنگ‌های مزار به حرکت در می‌آیند و شهدا زنده میشوند و مانند روح مجرد بعرش اعلا میروند. در آخر منظومه پیروزی فرا میرسد، هلال و پرچم عظمت خود را باز یافته‌اند. هنگام طلوع آفتاب رسیده و روشنائی روز نشانه ی قطعی پیروزی است.

سرود ملی ترکیه از نظر شعری و صنعت بدیع نیز منظومه ی با ارزشی است.

منظومه ی "خطاب به شهیدان دارانل" (چاناق قالا شهیدلرینه) در شماره فروردین ۱۳۶۱ مجله وارلیق به چاپ رسیده. لهذا در اینجا فقط شش بیت از آن درج میگردد:

بو بوغاز حربی نه دیر وارمی کی دونیادا ائشی
ان کثیف اوردولارین یو کله نیور دؤردو، بنشی

.....

یارالانمیش تمیز آلتیندان اوزانمیش یاتیور
 بیر هیلال اوغرونا یارب نه گونشلهر باتیور
 ای بو توپراقلار ایچین توپراغا دوشموش عسکر
 گوکدن اجداد اینهرک اؤپسه او پاک آلتی دگر
 سنه دار گلمه یه جک مقبری کیملر قازسین
 گو مه لیم گل سنی تاریخه دنسم سیغماسین

 ای شهید اوغلو شهید، ایسته مه بدن مقبر
 سنه آغوشونو آچمیش دورویور پیغمبر^(ص)

ترجمه:

چیست این جنگ تنگه (بغاز) مگر در دنیا ماندی دارد؟
 چهار پنج سپاه از انبوه ترین لشکریان جهان یکمرتبه حمله ور میشوند

.....
 از پیشانی پاکش زخمی شده و افتاده (سرباز)
 خدایا در راه هلالی چه افتاب‌هایی غروب میکنند!
 ای سربازی که برای این خاک به خاک افتاده‌ای
 اگر از آسمان اجداد فرود آیند و پیشانی پاکت را ببوسند سزااست
 چقدر بزرگی که خون تو توحید را نجات میدهد
 فقط شیران بدر بدین پایه عظیم‌الشان بودند
 چه کسانی میتوانند مقبره‌ای را که برای تو تنگ نباشد بکنند؟
 اگر بگویم ترا در تاریخ مدفونت کنیم باز هم نمی‌گنجی

.....
 ای شهید فرزند شهید، از من مقبره مخواه
 پیغمبر^(ص) آغوشش را باز کرده و در انتظار توست.

ترکی اوغوز و یا ترکی غربی^{۱۵}

ترکی اوغوز شامل ترکی ترکیه، آذربایجان، ترکمن و خراسان می باشد. ترکی خراسانی سابقاً لهجه‌ای از ترکی آذربایجان محسوب می‌شد. بعد از تحقیقات پروفیسور دورفهر و همکارانش امروزه لهجه‌ای مستقل از ترکی اوغوز بشمار می‌رود و بین ترکی آذربایجانی و ترکی ترکمنی قرار دارد.

ترکی اوغوز با آمدن ترکان سلاجقه به ایران و آسیای صغیر و خاورمیانه شایع شده و چون ترکان سلجوقی بیش از زبان مادری به فارسی علاقمند بوده و آن را زبان رسمی دولت خود قرار دادند، لهذا یکی دو قرن بعد ترکی زبان کتابت قرار گرفت. بطوری که آثار مکتوب ترکی اوغوز هنوز تا اواخر قرن ۱۲ فراتر نمی‌رود.

ترکی ادبی اوغوز که ترکی سلجوقی نیز نامیده می‌شود، در قرن ۱۳ میلادی با اشعار شعرای خراسانی در آناتولی و آذربایجان شروع شده و به سیر تکاملی خود ادامه داده است. ترکی سلجوقی در قرن ۱۳ در ترکیه با اشعار **خواجه دهانی** و در آذربایجان با اشعار **حسن اوغلو** که هر دو از ترکان خراسان بودند شروع شده و به سیر تکاملی خود ادامه داده است. در قرنهای ۱۳ و ۱۴ تفاوت‌هایی بین ترکی آناتولی و آذربایجانی ظاهر شد و بعدها این تفاوت محسوس‌تر شده و از قرن شانزدهم به دو لهجه و حتی زبان مستقل درآمده است. در تشکیل ترکی آذربایجانی غیر از ترکی اوغوز که نقش اساسی داشته لهجه‌های قباچاق، ترکی اویغوری و تا حدودی مغولی و تاتی هم دخالت داشته. عنصر قباچاقی در شمال آذربایجان بیشتر و در جنوب کمتر بوده است.

به علاوه نفوذ زبان و ادبیات فارسی و مذهب شیعه در زبان ترکی آذری و ادبیات آن بی‌تأثیر نبوده است.

^{۱۵} بخشی از سخنرانی دکتر جواد هیئت در کلاس ترکی دانشگاه تهران.

پرفسور دمیرچی زاده تاریخ زبان ترکی ادبی آذری را به سه دوره تقسیم می‌کند.

۱- دوران شکل‌گیری و تکامل زبان ادبی بر اساس زبان عموم مردم.

۲- دوران تثبیت زبان ادبی بر مبنای زبان ملی.

۳- دوران معاصر.

برای آذربایجان ایران از نظر تکامل زبان جز دوره ی نخست وجود نداشته و به دنبال آن بخصوص در دوران ۶۰ ساله پهلوی رکود و عقب ماندگی زبان ادبی ترکی مطرح بوده است.

دوران شکل‌گیری و تکامل زبان ادبی بر اساس زبان عموم مردم

این دوره از قرن ۱۱ و یا ۱۲ میلادی شروع و تا اواخر قرن ۱۸ ادامه داشته و جز در مدت کوتاهی در اوایل دولت صفویه همیشه منحصر در خدمت ادبیات بوده است.

بیشتر آثار ادبی این دوره منظوم بوده، آثار منثور بعد از قرن ۱۶ توسعه یافته و سبک‌های مختلفی بوجود آمده است. در این دوره از زبانهای عربی و فارسی کلمات زیادی وارد زبان ادبی شده و زبان ادب به طبقه خواص اختصاص داشت. در این دوره سه مرحله را می‌توان مجزا کرد:

۱- مرحله شروع (قرون ۱۵ - ۱۱ میلادی).

۲- مرحله خطایی - (قرون ۱۷ - ۱۶).

۳- مرحله واقف (قرن ۱۸ میلادی).

۱- مرحله شروع زبان ادبی ترکی آذربایجانی: بنابر اسناد موجود تاریخی مانند دده‌قورقود و دیوان لغات‌الترک کاشغری نخست زبان ادبی شفاهی (دده قورقود) و بعد از مدتها زبان ادبی کتبی (حسن اوغلو) بوجود آمده.

الف- ادبیات شفاهی: ادبیات شفاهی آذربایجان بسیار غنی است و با تاریخ مردم بستگی نزدیک دارد. در این آثار احساس و افکار مردم، طرز زندگی و مذهب و عقایدشان منعکس است. نخستین نمونه ادبیات شفاهی کتاب دده‌قورقود می‌باشد.

کتاب دده‌قورقود از یک مقدمه و ۱۲ داستان تشکیل شده از شاهکارهای ادبی - فولکلوریک جهانی است. داستانها به نظم و نثر نوشته شده. اشعار داستانها ۲۰۰۰ بیت و سی درصد کتاب را تشکیل می‌دهد. این اشعار را اوزانها یا عاشق‌های امروزی سروده و همراه ساز (قوپوز) با آهنگهای آذری می‌خوانند.

از بررسی که دانشمندان خارجی مانند بارتولد و پرفسور ارگین و خود اینجانب درباره این کتاب نموده‌ام چنین نتیجه گرفته می‌شود که حوادث داستانها در آذربایجان رخ داده و از شهرهای شرقی آناتولی (طرابوزان، پایبورد و ماردین) هم بنام شهرهای همسایه کافر یاد شده است. با این تفصیل این وقایع مربوط به زمانی می‌شود که هنوز شهرهای فوق از طرف ترکان سلجوقی فتح نشده و سکنه‌شان مسلمان نشده بودند؛ یعنی قرن ۱۲ میلادی و یا کمی قبل از آن. البته ریشه داستانها به آسیای میانه می‌رسد که بعداً رنگ اسلامی گرفته و حوادث تازه‌ای بر آنها افزوده شده است.

این کتاب بزبانهای مختلف ترجمه شده. در ایران شاعر فقید سه‌نند این داستانها را به شکل شعر درآورده و بنام "سازیمین سوزو" در دو جلد منتشر کرده است. متن کتاب هم بعد از انقلاب اسلامی توسط م.ع فرزانه چاپ و منتشر شده است.

کتاب دده‌قورقود خزینه لغات و افعال و جملات زیبای ترکی است. زبان داستانهای ترکی سلیس و ساده و آهنگدار و موزون و اغلب مسجع است. اشعار داستانها هم به شکل شعر هجایی و آزاد است. اینک چند نمونه از نثر و شعر داستانها را نقل می‌کنیم:

بابام آت سگیردیشیمه باقسین قیوانسین، اوخ آتیشیما باقسین گووه‌نسنین، قلیج چالیشیما باقسین سئوینسین،
دئر ایدی (دیرسه‌خان اوغلو بوغاج خان بویو)

یوجه‌لردن یوجه‌سن کیمسه بیلمز نئجه‌سن
یا وارام یا وارمایام یا گلم یا گلمه‌یم

نمونه‌ای از ضرب المثل‌ها:

اؤلن آدام دیریلمز

اسکی پامبوق بئز اولماز

قاری دشمن دوست اولماز

آتیلان اوخ گئری قایبتماز.

از نظر دستوری دده‌قورقود در حدود ۹۰٪ با زبان معاصر مطابقت دارد. از نظر لغوی نیز کم و بیش تفاوتی با زبان معاصر در آن دیده می‌شود. لغات دخیل بسیار کم است. کلمات ترکی یا عیناً در زبان معاصر بکار می‌رود یا تغییراتی در آنها رخ داده و یا اینکه بکلی متروک شده‌اند.

ب- زبان ادبی کتبی و ادبیات کلاسیک: قدیمی‌ترین آثار نوشته شده به زبان ادبی ترکی آذری مربوط به قرن ۱۳ میلادی است. اولین اثر منظوم از حسن اوغلو و نصیر باکوئی است و نخستین نثر

ادبی "صاحح العجم" هندوشاه نخجوانی است که برای تعلیم زبان فارسی به ترک زبانان آذربایجان نوشته شده است.

از حسن اوغلو دو غزل باقی مانده. ولی در "تذکره الشعرا سمرقندی" آمده است که وی دیوان شعر به فارسی و ترکی داشته است. زبان این غزلها سلیس و شیوا و تا حدودی تکامل یافته است و نمی‌تواند نخستین نمونه و تجربه‌های شعری در این زبان باشد. غزل نخستین حسن اوغلو که با مطلع "آپاردی کۆنلومی بیر خوش قمر یوز جانفزا دلبر" شروع می‌شود بسیار مشهور و در کتاب‌های تاریخ ادبیات آذربایجان نقل شده. از این جهت در اینجا چند بیتی از غزل دوم او را می‌خوانیم:

نتجه‌سین گل ای یوزی آغوم بنوم
سن اریتدین اودلارا یاغوم بنوم
آند ایچرم سندن آرتوق سئومه بییم
سنون ایلن خوش گئچن چاغوم بنوم
حوری ایچینده سانا مانند اولمایا
اصلی یوجا کۆنلو آلچاغوم بنوم
آل الومی ازه بییم مقصودیمه
قویما یوره کده یانه داغوم بنوم
بن اولوجک یولونا گؤمون بنی
باخا دؤرسون یارا توپراغوم بنوم
بو حسن اوغلو سنون بنده ن دورور
آنی رد ائتمه یوزی آغوم بنوم

اشعار حسن اوغلو در ترکیه و مصر مشهور بود. بطوری که در قرن ۱۴ میلادی سیف سرائی شاعر قباقلی دربار مملوک مصر و در قرن ۱۵ احمد داعی در در آناتولی برای غزل او نظیره نوشته‌اند. نصیر باکویی در اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ در باکو می‌زیسته و مخمسی را که به مناسبت ورود اولجایتو به باکو سروده بدست ما رسیده که برای نمونه دو بند آن نقل می‌شود:

زار کۆنلوم تانرینه قیل گیل ثنا ایمان ایلن
بولدی رونق دین و ایمان طاعت سبحان ایلن
طاعت سبحان بیزه فرض اولدی جسم و جان ایلن
شکر اولا شول حقه کیم بی‌منتها احسان ایلن
سر فراز ائندی بیزی اولجایتو تک سلطان ایلن.

ترک اندیب شرک و چلینی گلدی تانرینه طرف
 دین اسلامی قبول ائیلهدی اول خیرالخلف
 یننگی اسلام بولدی وئردی دین اسلامغا شرف
 اولدی کینه اوخونه اسلامین اعداسی هدف
 یاندی نیران حسده آتش سوزان ایلن.

با مقایسه این ابیات با غزل حسن اوغلو تفاوت آنها از نظر زبانی آشکار می‌شود و در این ابیات ویژگی‌های ترکی شرقی مانند "یننگی" بجای یننی (تازه) و "اسلامغا" بجای اسلاما (به اسلام) خودنمایی می‌کند و این نمایانگر آنست که در قرن ۱۳ میلادی ترکی آذری هنوز در همه نقاط آذربایجان به شکل واحد درنیامده بوده است. نمونه نثر این قرن کتاب "صحاح العجم" است که توسط فخرالدین هندوشاه نخجوانی برای تعلیم زبان فارسی به ترک زبانان نوشته شده. این کتاب لغتی است چهار زبانه (عربی، فارسی، پهلوی و ترکی) که توسط پرفسور غلامحسین بیگدلی تحقیق و بعد از انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است. برای نمونه چند سطر از آن را نقل می‌کنیم:

قاعده: بیگیل مصادر پارسی‌نین علامتی اولدی کی آخرینده نون اولا ساکن اولدوغوحالده مثال دانستن، قاچان (هاچان) اول نونون، ماقبلینی ساکن قیلسان ماضی غائب اولور مثال دانست، قاچان اول ماضی نون آخرینه نون و دال زیاد ائتسن ساکن اولدوقلاری حالدا جمع غائب اولور مثال دانستند....

قرن چهاردهم: در قرن چهارده میلادی تکامل محسوسی در زبان ادبی دیده می‌شود. شعرای بزرگی مانند نسیمی و قاضی برهان‌الدین و ضریر در انواع مختلف نظم طبع آزمایی نموده و دیوان و آثار ارزشمندی بوجود آورده‌اند. نسیمی را می‌توان معمار زبان شعر ترکی آذربایجانی دانست. ضریر ارزشمندی شاعر و در عین حال نویسنده است.

درباره اثر عرفانی، شیخ صفی‌الدین بنام "قرا مجموعه" یا کتاب مقامات و مقالات چون بدست ما نرسیده به ذکر نام آن بسنده می‌کنیم.

نسیمی دارای دیوانهای ترکی و فارسی است که هر دو به چاپ رسیده است. شاعر عارف و جانشین و داماد فضل‌اله نعیمی بنیادگذار طریقت حروفیه بوده و بعد از اعدام مرشدش از شیروان به آناتولی و حلب رفته و در آنجا تبلیغ طریقت حروفی نموده و به خاطر آن بفتوای مفتی و حکم حاکم حلب پوست بدنش را کنده و اعدامش نموده‌اند.

قبل از اعدام برادرش به او می‌نویسد که در اشعار و گفتارش شرط احتیاط و تقیه را بجا آورد. نسیمی چنین جواب می‌دهد:

دریای محیط جوشه گلدی
کون ایله مکان خروشه گلدی

سر ازل اولدی آشکارا
عاشق نئجه ائيله سین مدا را

نسیمی در انواع شعر طبع آزمایی نموده و بخوبی از عهده برآمده است. و حالا یک غزل از نسیمی بخوانیم:

جان شیرینه گؤر نه لر دئدی لر	دوداغین قندینه شکر دئدی لر
بی خبر لر عجب خبر دئدی لر	دئدی لر کی دهانی یو خودور اونون
معنی واهب الصور دئدی لر	اهل معنی خجسته صورتینه
سنی ای نور حق بشر دئدی لر	حق دن ایراق ایمش لر آنلار کیم
بو جهت دن سنه قمر دئدی لر	فتنه دوشدی جهانیه یوزوندن
یاسمین اوزره مشک تر دئدی لر	عنبر افشان ساچینا، عارضینه
اهل معنی بودور نظر دئدی لر	باخ اونون یوزونه ایلاهینی گؤر
عارضین نورینه سحر دئدی لر	شامه بنز تدیلر قارا ساچینی
عاشیقین سینه سین سپر دئدی لر	کیر پیگین اوخونه، قاشین یایینا
صورتین بد رینه قمر دئدی لر	شب یلدا دورور ساچین گنچه سی
گرچی الفاظینه گوهر دئدی لر	ای نسیمی محیط اعظم سن

لغات ترکی در اشعار نسیمی چند گروه‌اند:

- ۱- تعدادی از این لغات امروز هم عیناً در ترکی آذری بکار می‌روند و این‌ها اکثریت را تشکیل می‌دهند.
- ۲- عده‌ای از آن‌ها در جریان سیر تکاملی زبان از نظر فونم‌تیک تغییر یافته و در معانی اصلی خود بکار می‌روند. مانند: آبروق/آبریق (آیری)، اوق (اوخ)، اویقو (یوخو)، بین (مین)، بؤیله (بئله)، توپراق (تورپاق)، قامو (هامی)، قانی (هانی)، کیم (کی) یودماق (اودماق)، یورک (اورک) یوجا (اوجا) و... ییلدیز (اولدوز).
- ۳- لغات فراموش شده مانند تامو (جهنم)، اوچماق (بهشت)، سایرو (مرض)، اسروکئی (مست) و ساغیش (حساب) و غیره می‌باشند.

نسیمی در عین حال بنیانگذار اشعار مذهبی و فلسفی ترکی نیز می‌باشد.

قاضی ضریر: مصطفی ضریر در ارزروم بدنیا آمده و چون کور مادرزاد بوده ضریر تخلص نموده است. شاعر علیرغم نابینائی تا آنجا در زبان و معارف اسلامی پیشرفته که قاضی شهر انتخاب شده و شهرتش از آسیای صغیر به مصر رسیده و در ۱۳۷۷ (=۷۷۹) به دربار ملک منصور علی پادشاه قباچاق مصر راه

یافته و با توصیه او "سیرت نبی" را به ترکی ترجمه کرده است این اثر به شعر و نثر است و در مقدمه آن چنین آمده است:

بو کتاب کیم رسولون سیرتی کتابی عربی دپلیندن تورک دپلینه نه سببدن ترجمه اولدوغونی بیلدورور. ضریر آیدور (دئیر): اول ییل ایچینده کیم رسولون هجرتنه یندی یوز یئتمیش دو قوز اولمیشیدی ضریره مصر سفری روزی اولدی. چون مصر شهرونه گلدی دیلهگی او ایدی کیم مصر ملکینه ینتیشه، ملوک حضرتینه یول بولا، یا سلطانلار صحبتینه لایق اولا.... مسکین ضریر فقیر اول سعادتلو ملکون صحبتینه سؤز سؤیله مک سببیدن یول بولدی....

بعد از زبان پادشاه چنین می گوید:

گل ای گؤزسوز منه بیر سیره سؤیله
کیم آندا صورت و هم سیرت اولسون
هم آندا علم آنیلسون، عدل آنیلسون
ایچینده معنی و معرفت اولسون
بیزه اگلنجه اولسون دینله مکده
یوره گوموزه داخی قوت اولسون

ضریر بعداً در شام تاریخ "فتوح الشام" را از عربی به ترکی ترجمه کرد. اولین اثر ضریر منظومه مثنوی "قصه یوسف" است که ۲۱۲۰ بیت می باشد.

در کتاب "سیرت نبی" ضریر بهترین نمونه نثر ترکی آذری قرن چهاردهم ارائه شده و قسمت مولود نبی آن برای شعرای عثمانی هم سرمشق قرار گرفته است.

قرن پانزدهم: در قرن پانزدهم قارا قویونلوها و بعد از آن آق قویونلوها در آذربایجان حکومت کردند. اینها ضمن اشاعه و ترویج زبان فارسی به زبان مادری هم علاقمند بودند.

جهانشاه قراقویونلو به دو زبان فارسی و ترکی شعر می گفت و در شعر تخلص حقیقی را انتخاب کرده بود. از معروفترین شعرای این قرن شیخ قاسم انوار، حبیبی و خلیلی می باشند.

۲- مرحله خطایی - فضولی: در قرن ۱۶ تأسیس دولت واحد صفویه بدست شاه اسماعیل و برقراری امنیت و رفاه زمینه را برای رشد فرهنگ و ادبیات آماده ساخت.

در زمان شاه اسماعیل زبان ترکی آذری هم به موازات فارسی رواج یافت. ترکی ادبی در ادارات و دربار و ارتش رسماً بکار می رفت و هم در مدارس تدریس می شد. این شرایط زمینه را برای وحدت زبان عمومی مردم آماده ساخت و به همین جهت در آثار ادبی این دوره اختلاف در املا و لهجه تقریباً دیده

نمی‌شود. در این دوره در کتابها و نامه‌ها و فرمانها اصطلاحات ترکی بکار می‌رفت و از اینجا بود که اصطلاحات ترکی به زبان فارسی و عربی راه یافت.

شاه اسماعیل که خود شاعر خوش قریح‌ای بود و در اشعارش تخلص خطایی را برگزیده بود، یک نوع قالب شعر بنام "قوشما" را وارد شعر کلاسیک نمود. قوشما دو بیتی ۱۱ هجایی است که قبلاً هم در میان ترکان در شعر عامیانه معمول بوده است. هر قوشما ۵-۳ بند است. خطایی قوشما را برای بیان افکار مذهبی و طریقت بکار برده و بدین ترتیب لغات و مفاهیم مذهبی- طریقتی به زبان ادبی شفاهی مردم راه یافته است.

جمله عبادتین باشیدیر توحید

صوفی قارداشرین قانیدیر توحید

یورولور بو یولدا منزله چاتماز

جمله عبادتین باشیدیر توحید

اول آله‌ین آدی سؤیله‌نیر

پیریم شیخ صفی‌دن بیزه قالمیشدیر

هرکیم شیخ صفی‌نین امیرینی توتماز

غیر ملت اونا اعتبار ائتمز

شاه اسماعیل در انواع شعر طبع آزمایی نموده و خوب از عهده برآمده است. برای نمونه غزلی هم از او نقل می‌کنیم:

یئریم میخانه دیر مستانه گلدیم

بوگون خصم ایله من میدانه گلدیم

بوگون نسل علی دیوانه گلدیم

منافق قیرماغا مردانه گلدیم

چو اسماعیل تک قریانه گلدیم

ازلدن عشق ایله دیوانه گلدیم

هزاران دونا گیردیم من دولاندیم

امامیمدیر منیم اول شاه مردان

امام عشقینه چالارام قیلینجی

منم بوندا خطایی حیدر اوغلو

زبان این اشعار ترکی ساده است و کلمات فارسی و عربی هم در آنها بکار رفته تلفظ آسانی دارد. در این دوره لغات و پسوندهای ترکی شرقی مخصوصاً ترکی جغتایی و اویغور نیز در اشعار آذری بکار رفته که در اشعار خطایی، کشوری، شاهی و فضولی هم دیده می‌شود.

نفوذ عناصر ترکی شرقی بیشتر بوسیله آثار شاعر بلندپایه جغتایی علیشیر نوایی بود.

در این دوره تأثیر لهجه ی تبریز در ادبیات قوی بود. به علاوه لغات اصیل اوغوز - قبیچاق پهلوی به پهلوی به کار می‌رفت. این وضع تا قرن ۱۸ ادامه داشت. مثلاً قیلماق، ائتمک، ائیلهمک (کردن)؛ وارماق، گنتمک (رفتن)؛ بیرله، بیله، ایله، ایلن (با)؛ آیتماق، دنمک (گفتن)؛ بولماق و اولماق (شدن) و امثال آنها.

آثار خطایی سبب غنای زبان ادبی شد. به علاوه در ادبیات شفاهی آناتولی نیز تأثیر گذاشت. به طوری که شعرای قزلباش او را سرمشق و استاد خود قرار دادند. به علاوه در ادبیات شیعه بکتاشی نیز تأثیر گذاشته است.

فضولی: محمد فضولی بزرگترین شاعر زبان ترکی آذری است و آثار او قرن‌ها در شعرای ترکان شرقی و عثمانی نیز تأثیری عمیق گذاشته است. او از ترکان عراق از قبیله بیات است و گویا مولد و مدفنش در کربلاست. فضولی احتمالاً در سال ۱۴۹۳ میلادی بدنیا آمده و در سال ۱۵۶۲ مصادف با ۹۷۰ هـ ق با مرض طاعون در گذشته است.

او شاعری است دانشمند و به همین جهت ملا نامیده شده و در سه زبان ترکی، فارسی و عربی دیوان نوشته است. دیوان ترکی او که شاهکار شعر ترکی است بارها در تبریز، استانبول و باکو چاپ شده و مثنوی لیلی و مجنونش به زبانهای اروپایی ترجمه شده است. دیوان فارسی او در ترکیه چاپ شده ولی ارزش آن از دیوان ترکی‌اش پائین‌تر است.

فضولی شیعه اثنی عشری است. ضمناً نویسنده توانایی است که در زمان خود بهترین نمونه‌های نثر ترکی آذری را نوشته است.

فضولی مدتها خادم حرم حضرت علی (ع) بوده و کتابی بنام "حدیقه‌السعداء" درباره ی کربلا نوشته است. این کتاب به نثر و نظم ترکی ساده نوشته شده و از نخستین آثار ادبیات مرثیه ی آل عبا بشمار می‌رود.

فضولی استاد غزل است و در اشعارش عشق و اضطراب و سوز و گداز را ترنم می‌نماید. عشق فضولی عشق الهی است. در مقدمه "حدیقه‌السعداء" چنین می‌گوید:

یارب ره عشقینده بنی شیدا قیل
 احکام عباداتی بنا اجر قیل
 نظاره صنعوندا گوزوم بینا قیل
 اوصاف حبیبینده دلیلم گویا قیل

درباره ی می و مستی خود چنین می‌گوید:

کیمی هوشیار گورسن سن آنا سون جام می ساقی
 بحمدالله فضولی مستدیر وحدت شرابیندن

او با درد عشق خوش است و خواستار درمان آن نیست. این نکته را از زبان مجنون چنین بیان می‌کند:

یارب بلای عشق ایله قیل مبتلا منی
 بیردم بلای عشقندن ائتمه جدا منی

در وادی عشق خود را از مجنون هم شوریده‌تر می‌داند و چنین می‌گوید:

منده مجنوندان فزون عاشیقلیق استعدادی وار

عاشق صادق منم مجنونون آنجاق آدی وار

درجای دیگر می گوید:

عشق ایمنی هر نه وار عالمده
علم بیر قیل و قال ایمنی آنجاق
در اشعار فضولی غیر از عشق و اضطراب و زندگی، وفا و افکار مذهبی و فلسفی هم جزو مضامین اصلی است.

فضولی غیر از غزلیات، مثنوی، تمثیل، بنگ و باده و صحبت‌الاثمار را به شعر سروده است. مثنوی لیلی و مجنون فضولی از شاهکارهای شعر ترکی است. اینک برای بررسی زبان آثار فضولی نمونه‌هایی از اشعار و نثر او نقل می‌شود:

وادی عشقده سودا ایله سرگشته ایدیم
گلمه دن گردشه بو گنبد دوار هنوز
نقطه ی خالینه باغلانمیش ایدی جان و کونول
گزمه دن دائره دورده پرگار هنوز
ماهه چکدیم شب هجران علم شعلهی آه
آه کیم اولمادی اول ماه خبردار هنوز
ناله ی زاریم ایله خلقه حرام اولدی یوقو
قاره بختیم یوقودان اولمادی بیدار هنوز
مرهم وصلی ایله بولدی قمو (ها می) درده دوا
بو فضولی الم هجر ایله بیمار هنوز

درباره ی بی‌نیازی چنین می گوید:

قیلماسون دنیاده سلطانلار بنا تکلیف جود
بس دورور باشیمده توفیق قناعت افسری
هر جهتدن فارغم عالمده حاشا کیم اولا
رزق ایچون اهل بقا اهل فنائین چاکری

اینک قسمتی از شکایتنامه فضولی که به مناسبت قطع مقرری وی از اوقات به نشانچی پاشا نوشته است:

سلام و نردیم رشوت دگیلدر دئییه آلمادیلار. حکم گؤستردیم، فایده سیزدیر دئییه ملتفت اولمادیلار. اگرچی ظاهرده صورت اطاعت گؤستردیلر، اما زبان حال ایله جمیع سئوالیمه جواب و نردیلر.

زبان ادبی شفاهی: در قرنهای ۱۶ و ۱۷ ادبیات شفاهی به سرعت تکامل یافت و انواع مختلف آن داستان و قصه و اشعار عاشقانه با اوزان هجایی مانند قوشما، گرایلی (۸ هجایی) و بایاتی (۷ هجایی) و غیره از طرف عاشق‌ها و هنرمندان مردمی ساخته شد. از این دوره به بعد به اوزانها عاشق گفته شد. قرن ۱۷: در قرن ۱۷ با آنکه اوضاع اجتماعی به مناسبت جنگهای ایران و عثمانی مناسب نبود، معهدا مکتب فضولی توسعه یافت و شعرا به سبک و شیوه او شعر می‌گفتند و برای اشعار فضولی نظیره‌ها می‌سرودند. مهمترین شعرای ترکی آذری گوی این قرن صائب تبریزی، قوسی تبریزی، امانی، شاه عباس ثانی (با تخلص ثانی) می‌باشند.

مجموعه اشعار ترکی صائب در باکو چاپ شده. اشعار ترکی‌اش نیز مانند اشعار فارسی او به سبک هندی است.

ادبیات شفاهی نیز در این قرن تکامل یافته و نمونه‌های آن در تذکره‌ها و جُنکها آمده است. مهمترین آثار فولکلوریک مانند داستانهای کوراوغلو، اصلی و کرم، عاشق غریب، شاه اسماعیل و هزاران قوشما، بایاتی و آغی یا مرثیه در این دوره آفریده است.

۳- مرحله واقف در تاریخ تکامل زبان ادبی آذربایجان: در قرن ۱۸ میلادی بعد از کشته شدن نادرشاه در نقاط مختلف آذربایجان شمالی حکومت‌های خانخانی تشکیل شد. این خانها گاهی با یکدیگر به مبارزه و نزاع و گاهی هم به مراوده و دوستی می‌پرداختند. بعضی از این خوانین از ادبیات حمایت می‌کردند و حتی خودشان هم شعر می‌گفتند.

در نیمه دوم این قرن وضع مردم این سامان بهتر شد و در شهرها و بعضی قراء بزرگ مدارس باز شد و در آنها عربی، فارسی و گاهی ترکی هم تدریس می‌شد.

در این دوره نیز مکتب فضولی مهمترین مکتب کلاسیک بود. بعضی از شعرا مانند واقف از عناصر زبان مردم نیز استفاده کردند و در وزن هجایی مخصوصاً قوشما شعر سرودند. واقف بزرگترین شاعر آذربایجان در قرن ۱۸ میلادی است و با نوآوری در شکل و واقع‌گرایی در محتوا مرحله‌ی جدیدی را در تاریخ زبان و ادبیات آذربایجان باز کرده است. چند دو بیتی از قوشماهای او را نقل می‌کنیم:

آغلارام گۆز یاشیم چایلارا دؤنور	قاشلارین چکیلیر یایلارا دؤنور
جانلار آلان بیر مارالی سئومیشم	بزه‌نیر ایللره، آیلارا دؤنور
اودلارا یانمیشام اؤزوم اؤزومدن	سؤزون هنج آیریلماز منیم سؤزومدن
دریا تک آچیبان چایا دؤنموشم	اول قدر یاش تۆکدوم ایکی گؤزومدن

اشعار او را عاشق‌ها و خواننده‌های آذربایجان در مجالس مختلف می‌خواندند و برای آنها نظیره‌ها می‌گفتند.

سبک علمی: در این دوره چند کتاب طبی و کتابهایی در صرف و لغت و حساب، هیئت و نجوم و تاریخ و جغرافیا و کتابهای مذهبی به زبان ترکی آذری نوشته شده است.

ادبیات شفاهی: در قرن ۱۸ ادبیات شفاهی هم به پیشرفت خود ادامه داد، حتی عاشق‌های ارمنی مانند سایات نووا اشعاری به ترکی آذری می‌نوشتند. در این دوره ادبیات مرثیه پیشرفت چشم‌گیری داشت. مهمترین شعرای مرثیه‌گو نظام‌الدین توفارقانلی، سید فتاح مراغه‌ای (اشراق)، حاجی خداوردی خوئی (تائب) بودند. نمونه‌های نثر ادبی نیز در این قرن فزونی یافت.

در قرن ۱۸ زبان ادبی به تدریج به شکل عمومی و یگانه درآمد و ارتباط بین لهجه‌های محلی بیشتر و اختلافشان کمتر شد. در سبک‌ها هم تغییراتی پیدا شد. سبک رسمی از سبک علمی نشأت گرفت و سبک علمی از دور خارج شد.

در عناصر فونته‌تیک و دستوری یک رنگی و ثبات ایجاد شد. مثلاً در عناصر فونته‌تیک تغییرات زیر ظاهر شد:

۱- تبدیل *اب/به/ام*: تا مدت‌ها *اب/ام* هر دو بکار می‌رفت. ولی در آخر این قرن، *ام/جای/اب* را گرفت. یعنی *من جانشین بن* شد.

۲- تبدیل *اق/و/اخ/به/اه/در اول کلمات*: *ق/که* از قدیم در اول کلمات بکار برده می‌شد، از قرن ۱۵ به موازات *اخ/و* متفقاً بکار می‌رفت. ولی از قرن ۱۸ به بعد تبدیل به *اه/شد*. مثلاً *قانسسی* و *قانی* به *هانسی* و *هانی* شد.

۳- تبدیل *اق/به/اخ/در آخر کلمات*: *ق/قدیم* از قرن پانزدهم به موازات *اخ/و* متفق با او بکار برده می‌شد. ولی بعد از قرن ۱۸ فقط *اخ/بکار* رفته است. مثلاً *باق* (ببین)؛ *باق* (بسوزان) تبدیل به *باخ* و *یاخ* شده است. در ترکیه به شکل قدیم باقی مانده است. *ق/در* وسط بعضی کلمات دو هجایی نیز تبدیل به *اخ/شده* است. مانند *یاقشی*، *یاخشی*.

۴- علامت مفعول صریح *ایی/تبدیل* به *انی/شده* است: مثلاً *آتایی* (پدر را) تبدیل به *آتانی* شده است.

۵- کلماتی مانند اول - او، کیم - کی، بیرله - بیله، ایله، آیریق - آیری و مانند آنها که تا آن موقع به موازات هم بکار می‌رفت، بعد از قرن ۱۸ فقط به شکل او، کی، ایله، آیری بکار می‌روند.

عناصر دستوری: از قدیم *ار*، *ار* برای فعل مضارع بکار می‌رفت. از قرن ۱۶ به بعد برای آینده پسوند - اجاق و - اجک بکار رفته و در قرن ۱۸ به صورت قاعده درآمد و پسوند *ار* و *ار* برای مضارع و *ایر* و - اور برای حال اختصاص یافته است.

در دوم شخص امر پسوند حذف شده، و ترکیب به صورت وثر درآمده است (بده).
در اول شخص جمع امر پسوندهای -اووز، -آلیم، -الیم، -آییم، -اییم تبدیل به پسوند -اق و -اک شده است. یعنی "آلاق" (بگیریم) جانشین "آلووز"، "آلالیم، آلالیم شده است. در ترکی ترکیه هنوز هم آلالیم و آلالیم گفته می‌شود.

دراول شخص جمع پسوند -ایز و -اوز جای خود را به -ایق و -ایک داده است. یعنی بجای آلیریز، آلیریق (می‌گیریم) و بجای وثریریز، وثریریق (می‌دهیم) گفته می‌شود.
در ترکی ترکیه هنوز شکل قدیمی متداول است.

پسوند حال و مضارع منفی (-زم، -نم) جای خود را در مضارع منفی به -مارام، -مهرم و در حال به - میرام، -میرم داده است. مثلاً آلامازم، ویرمزم جای خود را به آلامارم و وثرمهرم (مضارع) و آلمیرام و وثرمیرم (حال) داده است.

بطور کلی در قرن ۱۸ کلمات قدیم جای خود را به کلمات جدید داده و شکل واحد آن‌ها در زبان ادبی تثبیت شده است. این جریان در قرن ۱۹ بطور سیستماتیک ادامه یافته است.

در سال ۱۸۲۸ در نتیجه شکست ارتش ایران از روسیه قسمت شمالی آذربایجان تا رود ارس از ایران جدا شد و به امپراطوری روسیه پیوست. این حادثه ناگوار که از بزرگترین فجایع در تاریخ ایران محسوب می‌شود هرگز نمی‌تواند به فراموشی سپرده شود.

از این تاریخ به بعد به تدریج بعضی کلمات روسی و لاتینی وارد زبان ترکی آذربایجان شمالی شد و رفته رفته تفاوت محسوسی مخصوصاً در زبان رسمی با ترکی آذربایجان جنوبی پیدا شد. البته این تفاوت مخصوص لغات اجتماعی و اصطلاحات دولتی است. چه در آذربایجان ایران لغات و اصطلاحات فارسی رایج شده، در صورتی که در شمال اصطلاحات روسی و بعضاً لاتینی وارد شده است.

در قرن نوزدهم با پیشرفت فرهنگ علاقه بیشتری به زبان مادری پیدا شد و زبان ترکی از هر لحاظ مورد بررسی قرار گرفت.

در سال ۱۸۷۵ اولین روزنامه به ترکی در باکو بنام /کینچی (کشاورز) به مدیریت حسن بیگ زردابی منتشر شد. در این روزنامه آخوندزاده و زردابی و دیگران مقالات و اشعار خود را منتشر می‌ساختند. اگر چه این روزنامه بعد از دو سال تعطیل شد، ولی خدمت زیادی به تثبیت املا و انشاء ترکی نمود و بعداً هم روزنامه‌های دیگری منتشر شدند. مخصوصاً بعد از انقلاب ۱۹۰۵ چند سالی آزادی نسبی سبب شد تا فرهنگ و ادبیات در آذربایجان شمالی رشد بیشتری پیدا کند. از آثار با ارزش جاودانی که در این سالها نوشته شده تفسیری از قرآن کریم است بنام "کشف الحقایق عن نکات الایات و دقایق تفسیر قرآن شریف تورک آذربایجان دپلینده" که توسط میرمحمد کریم فرزند حاج

میرجعفر العلوی الحسینی الموسوی باکوئی که در سه جلد نوشته شده و در ۱۳۲۲ قمری به چاپ رسیده. این تفسیر توسط آقای نوبری به فارسی ترجمه شده است.

دیگری "تفسیرالبیان ترکی" (ترجمه و تفسیر) اثر شیخ الاسلام محمدحسن مولی‌زاده شکوی است که در سال ۱۳۲۶ قمری در باکو چاپ شده و بعد از انقلاب اسلامی از طرف علمای قم تجدید چاپ شده است.

در این دوره توسعه مطبوعات و فرهنگ و وجود شعرایی ماند صابر سبب شد مضامین اجتماعی به زبان مردم در مطبوعات و ادبیات مطرح شود. مخصوصاً با پیشرفت تئاتر زبان کتابت و گفتگو بیش از پیش به هم نزدیک شد. در قرن نوزده در آذربایجان ایران غزل و ادبیات مرثیه حاکم بود. این وضع در آذربایجان شمالی نیز تا نیمه قرن ۱۹ ادامه داشت نوحه‌ها و مرثی دربارہ ی واقعه کربلا و اهل بیت سروده شده و انگیزه اصلی آن عقاید تشیع بوده.

مهمترین شعرای ادبیات رثائی دخیل مراغه‌ای، راجی، دلسوز، صراف، پرغم بودند. مرثی غیر از اشاعه و ادامه فرهنگ مذهبی و تاریخی در نگهداری زبان و ادب ترکی نیز نقش مهمی داشته است. از شعرای مهم قرن ۱۹ نباتی اوشتوبینی را باید نام برد که به دو زبان فارسی و ترکی اشعار عرفانی گفته و سرآمد شعرای عصر خود بوده است.

در سالهای آخر قرن ۱۹ یعنی ۱۸۹۳ میرزا حسن رشدیه اولین مدرسه به اسلوب جدید را بنام "دبستان رشدیه" در تبریز تأسیس کرد. بعد کتاب "وطن دیلی" (زبان وطن) را برای تدریس در مدارس آذربایجان تألیف و مشابه آنرا برای فارسی زبان‌ها تهیه کرد.

بدین‌گونه سیر پرشتاب در تاریخ زبان و ادبیات ترکی آذری تا اوایل قرن حاضر به پایان می‌رسد. بقیه ی داستان یعنی دوران خفقان و رکود زبان و ادبیات آذری در دوران ۶۰ ساله ی پهلوی را کما بیش همه می‌دانیم و امروز خرسندیم که بر گلشن خزان دیده ی ما آثار شکوفائی از نو احساس می‌گردد و انشاءالله در پرتو احکام قانون اساسی و عدالت اسلامی آثاری از ستم فرهنگی باقی نخواهد ماند و اقوام برومند و مسلمان کشور عزیزمان ایران دست در دست همدیگر مراحل ترقی و تکامل را همچنان خواهند پیمود.

دیوان لغات الترتک

محمود کاشغری

از قدیمی ترین مآخذ زبان و ادبیات ترکی^{۱۶}

دیوان لغات الترتک یا فقه اللغه زبانهای ترکی برای تعلیم زبان ترکی ادبی و یا ترکی خاقانی و لهجه های ترکی برای اعراب نوشته شده، ضمنا اولین کتاب گرامر ترکی است که بهترین اطلاعات را درباره ی اقوام مختلف ترک هم داده و در عین حال منتخباتی از ادبیات اقوام ترک زبان میباشد. این کتاب که قدیمی ترین تاریخ زبان و فرهنگ ترک محسوب میشود، از طرف محمود کاشغری در سال ۱۰۷۲م (۲۴۶ هـ.ق) نوشته شده و به خلیفه ی عباسی ابولقاسم عبدالله تقدیم شده است.

مؤلف ضمن تقدیم کتاب چنین می گوید:

خداوند در روی زمین قدرت را به ترکان داده است و لذا فرا گرفتن زبان آنها مفید است.
این کتاب را برای تعلیم زبان ترکی به اعراب نوشتم.

بعد از وسعت زبان ترکی سخن می گوید و اضافه میکند که اگر کلمات اهمال شده را به حساب بیاوریم ترکی با عربی برابری می کند.

^{۱۶} به نقل از مجله واریتی، شماره ۵۸-۵۷، بهمن و اسفند ۱۳۶۲، صص. ۶۳-۵۷ و ۴۵

در این کتاب ضمن شرح لغات ترکی ویژگی‌های فونته‌تیک و مورفولوژیک لهجه‌های مختلف هم شرح داده شده است. محمود کاشغری قبل از دیوان لغات الترک کتابی درباره‌ی نحو زبان ترکی به نام کتاب جواهرالنحو فی لغت الترکی نوشته که متأسفانه مفقود شده است.

در دیوان ضمن بررسی لغات ترکی و توضیح معانی آنها از امثال و حکم و ضرب‌المثلها و اشعار ترکی مثال زیاد داده شده و بدینوسیله بهترین نمونه‌های ادبی و فولکلور ترکی ارائه شده است.

کتاب در ۱۳۵۰ صفحه و در سه جلد نوشته شده. مؤلف بعد از سه بار بازنویسی و مرور برای بار چهارم آنرا بشکل قطعی درآورده است.

نسخه‌ی خطی این کتاب در اوایل قرن بیستم در استانبول پیدا شده و در کتابخانه‌ی ملت نگهداری شده است. این نسخه در سال ۶۶۴ هجری یعنی دویست سال بعد از تالیف کتاب از طرف ابوبکر بن ابوالفتح ساوهای در شام استنساخ شده و در کتاب کشف الظنون کاتب چلبی نیز قید شده است.

نسخه خطی در سال‌های ۱۷-۱۹۱۵ از طرف معلم رفعت در استانبول در سه جلد به چاپ رسیده و در سالهای ۴۱-۱۹۳۹ از طرف بسیم آتالای در سه جلد به ترکی ترکیه در آنکارا چاپ و منتشر شده و ضمناً دو جلد هم اندکس لغات به ترکی، یکی بر اساس املا‌ی عربی و دیگری بر اساس املا‌ی لاتینی چاپ شده است. در سالهای ۳-۱۹۶۰ دیوان لغات از طرف س. مطلبیوف به ترکی اؤزبکی ترجمه و با اندکس ترکی اؤزبکی در شوروی به چاپ رسیده است. بقرار اطلاع ترجمه‌ی کتاب در آذربایجان شمالی نیز آماده شده ولی هنوز به چاپ آن اقدام نگردیده است.

کارل بروکلیمان تورکولوژیست معروف آلمانی در سال ۱۹۲۸ اندکس آلمانی دیوان کاشغری را چاپ نموده است.

مؤلف در نگارش دستور زبان صرف و نحو عربی را مآخذ قرار داده از کتاب‌های زبان عربی مانند صحاح جوهری فارابی استفاده نموده است. با وجود این تعلیم کاشغری بر خلاف شیوه‌ی قدیم زبان آموزی از نمونه بقاعده بوده و در هر مورد بعد از دادن نمونه‌هایی قاعده را بیان نموده است.

پدر محمود کاشغری (حسین) از قصبه‌ی بارسایان یا بارساغون (در شمال شرقی کاشغر) و خردش اهل کاشغر بوده است. کاشغر در آن زمان مرکز فرهنگ و تمدن ترکان قاراخانی بود. محمود کاشغری سیاحی کار آموزده بود و در تمام کشورهای اسلامی سیاحت نموده. ضمناً مدتی هم در بغداد و شام تحصیل نموده از چین تا روم شرقی با اقوام مختلف ترک آشنا شده و ضمن تحقیق در طرز زندگی و

عادات و رسوم آنها ویژگی‌های لهجه‌های آنان را یادداشت نموده و در کتاب خود از این منابع استفاده نموده است.

محمود کاشغری ضمن شرح اقوام ترک به مقرر آنها نیز اشاره نموده نقشه‌ای دایره‌ای شکل از دنیای آن روز ترسیم نموده است. در این نقشه ی رنگی مرکز عالم شهر بالاساوغون یعنی مرکز حکمرانان قاراخانی قرار گرفته و نواحی ترک نشین و همسایگان آنها بدقت و وضوح ترسیم شده، ولی سایر قسمت‌ها چندان واضح و دقیق نیست.

در دیوان کاشغری نام و محل بیست قوم ترک که همه از یک تبار و ریشه‌اند تصریح شده که هر قومی از چند قبیله بوجود آمده است. این اقوام عبارتند:

- ۱ - پچهنک‌ها که نزدیکترین قوم به کشور بیزانس‌ها هستند و غربی‌ترین ترکان را تشکیل می‌دهند.
- ۲ - بعد از غرب به شرق قبچاق و یا قیفچاق، اوغوز، یمک، باشقیرت، باسمیل، یاباقو، تاتار و قیرقیزها نزدیک چین هستند.
- ۳ - چیگیل، توخسی، یاغما یا یغما، اعراق، چاروک، چومول، اویغور، تانقوت، ختای که از شمال بطرف جنوب کشیده شده‌اند.
- ۴ - تاوقاچ‌ها که در جنوب چین قرار گرفته‌اند.

از اقوام ترک قبایل بیست و دوگانه اوغوز با علامات مخصوص آنها (دامغا یا طمغا) به ترتیب زیر شرح داده شده است.

- ۱- قینق، ۲- قاییق، ۳- بایندور، ۴- ایوا، ۵- سالغور یا سالور، ۶- افشار، ۷- بیگدلی، ۸- بوکدوز، ۹- بایات یا بیات، ۱۰- یازغیر، ۱۱- ایمر، ۱۲- قارا بؤلوک، ۱۳- آلفا بؤلوک، ۱۴- ایغدیر، ۱۵- اوره گیر، ۱۶- توتیرقا، ۱۷- اولایوندلوق، ۱۸- توگر، ۱۹- پچهنک، ۲۰- چووالدار، ۲۱- چینی، ۲۲- چارلوق.

مؤلف بعد از شرح قبایل و اقوام ترک ویژگی‌های لهجه‌های آنها را بیان می‌کند و مناسبات آنها را با یکدیگر و اختلاف میان آنها را از نظر فونوتیک و موفولوژی شرح می‌دهد. به نظر کاشغری لهجه‌های مختلف ترکی به شرح زیر تصنیف و تقسیم میشوند:

- ۱ - صحیح‌ترین و واضح‌ترین لهجه ترکی مربوط به ترکانی است که فقط یک زبان میدانند و با ایرانیان و خارجیها تماس نداشته‌اند.

- ۲ - لهجه ی اویغورها خالص نیست و در بین خود گویش‌های مختلفی هم دارند.
- ۳ - ترکی قبایل اوغوزها، قبیچاق، قیرقیز، توخسی، یغما، چیگیل، اغراق، چاروق خالص است و به یک لهجه صحبت میکنند. لهجه قبایل یمک (شاخه ای از قبیچاق) و باشقیرت هم به قبایل فوق نزدیک است.
- ۴ - زبان قبایل پچه‌نک، بلغار و سووار هم ترکی است. فقط کلمات زیادی تغییر شکل یافته است. بطور کلی آسانترین لهجه های ترکی لهجه ی خاقانی یا کاشغری است که زبان شهزادگان ترک وتوابع آنهاست.
- صحیح ترین لهجه های ترکی لهجه ی توخسی و یاغماهاست.
- به نظر کاشغری از نظر فونته‌تیک فرق‌های زیر در بین لهجه‌های ترکی موجود است. بگفته ی او اختلاف در خود کلمات ناچیز است و بیشتر از دگرگونی و تبدیل بعضی حروف (فونم) و یا حذف آنها بوجود آمده است. مثلا:
- کلماتی که در لهجه خاقانی یا کاشغری با *ای* شروع میشود، در لهجه‌های اوغوز و قبیچاق *ای* حذف میشود و کلمه با *ای* شروع میشود. مثلا: بیلان (مار) تبدیل به ایلان میشود و یا بیل (سال) تبدیل به ایل میگردد.
- ۲ - در بعضی جاها همین *ای* در لهجه های اوغوز و قبیچاق تبدیل به *ایج* میشود.
- ۳ - در لهجه آرگو *ای* وسط و آخر کلمات به *ن* تبدیل میشود. مثلا قوی تبدیل به قون (قویون: گوسفند) میشود. بطوری که قبلا اشاره شد و حرف مرکب (نی *my*) ترکی گوگ تورک در ترکی اویغور به دو حرف *ن* و *ای* تقسیم میشود و اویغورهای بودایی *ای* و اویغورهای مانوی *ن* را انتخاب کردند. در زمان کاشغری لهجه‌ی *ای* حاکم بوده و ماخذ قرار گرفته است.
- ۴ - در لهجه اوغوز، قبیچاق و سووار صدای *م* / *ام* اول کلمات به *اب* تبدیل شده است. مثلا: "من" به "بن" و "میندیم" (سوار شدم) به "بیندیم" تبدیل شده است.
- ۵ - در بین اوغوزها و قبایل نزدیک آنها حرف *ات* / *اول* کلمات به *اد* تبدیل شده است. مثلا: "توه" (شتر) تبدیل به "دوه" شده است.
- ۶ - برعکس حرف *ادا* هم در بین اوغوزها به *ات* تبدیل شده. مثلا: "بوکده" تبدیل به "بوکته" (خنجر) شده است.

۷ - حرف /ذ/ ترکی قدیم و جغتایی در لهجه‌های اوغوز، یاغما، توخسی در وسط کلمات به /ای/ و در لهجه‌های بلغار و سووار و قبیچاق به /زا/ تبدیل شده است. مانند "قازین آغاجی" و "قاین آغاجی" (درخت قاین).

۸ - /غ/ و /ق/ آخر اسم زمان و مکان تبدیل به /آ/ شده است. مثلا: "بارقو بیر" (واریلاجاق یئر/جائی که باید رفت) در اوغوز می شود:

"باراسی بیر" و یا "توراقو اوغور" (دورولاجاق زمان/ وقتی که باید برخاست) می شود "دوراسی اوغور".

۹ - /غ/ وسط اسماء و افعال (در حالت ادامه فعل) در لهجه‌های اوغوز، قبیچاق حذف می‌شود. مثلا "تامغاق" تبدیل به "تاماق" (داماق: سقف دهان) و یا "اورقان" (زننده) تبدیل به "ووران" می‌شود.

۱۰ - حرف /ب/ ترکی قره‌خانی یا کاشغری در لهجه اوغوز تبدیل به /و/ می‌شود. مثلا: /اب/ (خانه) تبدیل به /ائو/ می‌شود و یا "بارماق" (رسیدن) تبدیل به "وارماق" می‌شود.

محمود کاشغری بعد از شرح مختصر اختلاف لهجه‌های ترکی روی دو لهجه ادبی ترکی خاقانی و ترکی اوغوز تکیه کرده و آنها را بطور تفصیل شرح داده است.

ترکی خاقانی: ترکی خاقانی که بنا به تعبیر محمود کاشغری به لهجه شهزادگان و اتباع آنها اطلاق شده همان ترکی کاشغری است و زبان رسمی دولت قراخانیان و زبان و کتابت آنهاست. اهالی شهر کاشغر و بالاساغون و حوالی آنها نیز به این لهجه صحبت می‌کردند. از اینجهت ترکی کاشغری نیز نامیده شده است. اقوام قره‌خانیان بیشتر از دو قوم اوینغور و قارلوق تشکیل شده بودند و لهجه ی این دو قوم بسیار بهم نزدیک بوده. لهجه ی اوینغور هم با مختصر اختلاف همان لهجه ی خاقانی است. لهجه ی خاقانی به لهجه های توخسی و یغما نیز نزدیک است.

کتاب‌های با ارزشی با لهجه خاقانی نوشته شده که مهمترین آنها "قوتادغو بیلگ" و "عتبته الحقایق" میباشد. این لهجه تا تشکیل لهجه جغتایی زبان ترکی ادبی مشترک آسیای میانه بوده است.

ترکی اوغوز: مختصری از ویژگی‌های ترکی اوغوز در مقایسه با ترکی کاشغری قبلا شرح داده شد. به نظر محمود کاشغری لهجه‌های قبیچاق، یتمک، پچه‌نک و بلغار هم جزو گروه اوغوز می باشد.

بگفته ی وی یکی از ویژگی‌های بارز ترکی اغوزها وجود کلمات زیاد فارسی در زبان آنهاست. اوغوزها به علت مجاورت و تماس زیاد با فارسها بسیاری از کلمات ترکی را فراموش کرده و بجای آنها کلمات

فارسی بکار می‌برند. محمود کاشغری برای بیان درجه‌ی نزدیکی و اختلاط آنها یکی از امثال و حکم قدیمی ترکی را در کتاب خود آورده است که عبارتست:

باشسیز بؤرک اولماز تاتسیز تورک اولماز

ترجمه: کلاه بی سر و ترک بی تات (فارس) نمی‌شود.

با آنکه در کتاب دیوان لغات الترک به تفصیل از ترکی اوغوز بحث شده، متأسفانه هیچ اثر ادبی به لهجه‌ی اوغوز که مربوط به زمان محمود کاشغری باشد در دست نیست. در صورتی که آثار گرانقدری به ترکی خاقانی و یا ترکی ادبی آسیای میانه موجود است.

درمبحث قواعد زبان ترکی ضمن شرح قواعد دستوری می‌گوید: قواعد زبان ترکی تقریباً در همه جا قطعی است. استثنا و بی‌قاعده بسیار ناچیز است. در مبحث پسوندهای کلمات به قواعدی اشاره می‌کند که تا تغییر الفبای ترکی در ترکیه (۱۹۲۸) هم شناخته نشده بود. مثلاً می‌گوید علامت ماضی مطلق /- دی/ می‌باشد که در تمام لهجه‌ها مشترک است. مانند "ایچدی" (نوشید)، "دیکدی" (دوخت)، "انتدی" (کرد) و...

اگر آخر فعل با حروف سخت /پ،ت،ج،ک/ مختوم شود "دی" تبدیل به "تی" می‌شود.

مانند؛ "تپتی" (چپاند)، "توتتو" (گرفت)، "قاچتی" (فرارکرد)، "چؤکتو" (فروریخت)...

همچنین در ترکی معمولاً دو حرف بی صدا پشت سر هم نمی‌آید مگر در مواردی که حروف نوک زبانی مانند /ل،ر،ن،س،ش/ وقتی با حروف سخت /ک،ج،ت/ پشت سر هم قرار گیرند هر دو ممکن است بی صدا باشند. مانند: "ایلک" (نخست)، "دینج" (راحت)، "سیرت" (پشت)، "اوست" (بالا).

گاهی بعد از /ر/ هم /س/ می‌آید. مانند "ترس" (معکوس)، "ارسلان" (شیر). درباره‌ی اسامی زبانها می‌گوید بااضافه "جه"، "جا" به آخر نام ملت‌ها ساخته می‌شود. مانند: تورکجه، فارسجا و آلمانجا.

محمود کاشغری ضمن شرح حروف صدادار ترکی (۹ عدد) برای جبران کمبود حروف صدادار عربی از علامات مخصوصی استفاده نموده و با این ترتیب کاشغری برای اولین بار اقدام به تکمیل الفبای عربی برای نوشتن ترکی نموده است.

در دیوان لغات الترک غیر از لغات و قواعد زبان ترکی در حدود ۲۷۰ امثال و حکم (آتالار سؤزو) و تعداد زیادی اشعار به ترکی موجود است. تمام این امثال و حکم و اشعار به ترکی خالص است. بطوری که نسبت کلمات غیر ترکی در آنها به یک درصد نمی‌رسد.

برای نمونه چند ضرب‌المثل ترکی و دو بیتی نقل میشود:

امثال و حکم (آتالار سۆزو)

آرپا سیز آت آشوماس آرقاسیز آلپ چریک سیوماس

ترجمه: اسب بدون چو نمی‌دود. قهرمان (پهلوان) بی پشت سرباز دشمن را به زانو در نمی‌آورد.

آلپلار بیرله اوروشما بیگلر بیرله توروشما

ترجمه: با قهرمانان ستیز مکن با بیگ ها درنیفت.

قورقموش کیشیگه قوی باشی توش کۆرونور.

ترجمه: کسی که ترسیده باشد سر گوسفند را دوتا می‌بیند.

بیر قارقا بیرله قیش گلمس.

ترجمه: با یک کلاغ زمستان نمی‌آید.

قانی قان بیله یوماس.

ترجمه: خون را با خون نمی‌شویند.

یالنونق اوغلی مونسیز بولماس.

ترجمه: فرزند آدم بی غم و بی عیب نمی‌شود.

چند بند از مرثیه ی افراسیاب که به شکل دوبیتی‌های هفت هجایی (بایاتی) سروده شده.

ایسیز آجون قالدی مو

آلپ ارتونقا اۆلدی مو

ایمدی یورک بیرتیلور

اۆدلیک اۆچین آلدی مو

ترجمه:

آیا دنیای فانی ماند

آیا آلپ ارتونقا (افراسیاب) مرد

حالا دل پاره پاره می‌شود.

آیا زمانه انتقامش را گرفت

آلدی اۆزوم قونوقی

باردی کۆزوم یاروقی

ایمدی اودین اودقارور

قاندا ارینج قانیغی

ترجمه:

نوردیده‌ام رفت با او روحم رفت
حالا او کجاست حالا او مرا بیدار می‌کند.

در تصویر بهار

بارچین یازیم کریلدی
توملوق یاناکلگو سوز

تورلوق چیچک یازیلدی
اوچماق یئری کورولدی

ترجمه:

گل‌های مختلف باز شدند
جایگاه بهشت دیده میشود
قوش قورت قاموق تیریلدی
اؤگور آلیب تازیلدی
مثل اینکه تشک ابریشمی پهن شد
دیگر سرما نخواهد آمد.
ارکک تیشی تریلدی
یینقا یونا گیرگیسوز

ترجمه:

مرغان و جانوران همه زنده شدند
دسته دسته شدند و رفتند
نر و ماده جمع شدند
دیگر در آشیانه نخواهند ماند.

قایا توبی قاقا تورور
گولونگ تاکی کوشه‌رور

ایتیل صووی آقا تورور
بالیق تلیم باقا تورور

ترجمه:

آب رودخانه جاری میشود
ماهی‌همه‌اش نگاه میکند
پی صخره‌ها را میکوبد.
استخر(دریاچه)هم لبریز میشود

دیوان لغات الترك در واقع یک دایره المعارف زبان و فرهنگ ترکی قدیم است و برای تورکولوژیست های دنیا مهمترین منبع و مأخذ ترک و ترکی شناسی است و از نظر بررسی تاریخی لهجه های ترکی کتاب بی نظیری میباشد. کاشغری با بررسی مقایسه ای لهجه های ترکی مکتب تورکولوژی منایسه ای را نیز نهصد سال قبل بنیانگذاری نموده است. به همین مناسبت و. رادلوف که پدر ترکولوژی جدید لقب گرفته، محمود کاشغری مولف دیوان لغات الترك را پدر ترکولوژی نامیده است.

نقدی بر کتاب

"روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی"

تألیف آقای علی مرشدی‌زاد^{۱۷}

اخیراً کتابی تحت عنوان «روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی» از طرف آقای علی مرشدی‌زاد تألیف و بوسیله ی نشر مرکز تهران، در ۳۹۳ صفحه و ۲۰۰۰ نسخه چاپ و انتشار یافته است. مؤلف کتاب خواسته است حوادث و جریانهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هشتاد ساله ی اخیر را در مورد آذربایجانی‌ها به شیوه‌ای واقع‌گرا بنویسد و در بعضی موارد هم موفق شده و حقایق را بازگو کرده است. ولی متأسفانه به علت داشتن افکار و عقاید ملی‌گرای افراطی در بسیاری از موارد به خطا رفته و نتوانسته است حقایق و واقعیت‌ها را بی‌طرفانه بازگویی نماید.

من این کتاب را به دقت مطالعه کردم و حاشیه‌هایی بر او نوشتم و این مقاله را ضمن بازخوانی کتاب و حاشیه‌های خودم تهیه نمودم. امیدوارم من هم راه خطا نرفته و در نقد کتاب و بازگویی حقایق از واقع‌گرایی و بی‌طرفی خارج نشده باشم. ضمناً امید آنرا دارم که مؤلف محترم هم از خواندن مطالب مقاله ی تنقیدی من ناراحت نشود و شاید هم در چاپ دوم کتاب خود از آن بهره‌مند شود.

کتاب بعد از مقدمه ی مؤلف در چهار فصل نوشته شده و در آخر کتاب در پنج صفحه نتیجه‌گیری شده است. در فصل اول بحث نظری در باره ی دیدگاههای مختلف در باره ی ملیت و قومیت، رهیافتهای مربوط به قومیت و بالاخره روشنفکران و قومیت مطرح شده است. در فصل دوم کلیاتی در باره ی پیشینه تاریخی آذربایجان مطرح گردیده و قسمت‌هایی نیز به بررسی نظرات روشنفکران

^{۱۷} به نقل از مجله وارلیق، شماره ۱۲۱، صص. ۹۶-۸۵ و شماره ۱۲۲، صص. ۷۳-۶۰.

آذری در باره ی ملیت ایرانی در دوره‌های رضاشاه و پهلوی دوم و جمهوری اسلامی ایران اختصاص یافته است.

در فصل سوم سیاست داخلی دولتها در زمان رضاشاه، پهلوی دوم و جمهوری اسلامی و تأثیر آن در نگرش روشنفکران آذری شرح داده شده است.

فصل چهارم به بررسی عوامل و سیاستهای خارجی در دوره‌های فوق الذکر و تأثیر آن بر نگرش روشنفکران آذری اختصاص یافته است. در مبحث نتیجه‌گیری نیز از سیاست داخلی دولتها و عوامل خارجی بعنوان دو عامل مهم در گرایش قومی روشنفکران آذری یاد شده و عوامل خارجی به عنوان مهمترین عامل مؤثر در شکل‌گیری قوم‌گرایی روشنفکران آذری ارزیابی شده است.

به نظر مؤلف سیاست داخلی دولتهای ایران از زمان روی کار آمدن رضاشاه تا کنون همانند سازی (فارس سازی) بوده که در دوره‌های کوتاه (ضعف دولت مرکزی به هر علت) تخفیف پیدا کرده است (صفحه ۳۹). مؤلف عوامل خارجی، سیاست دولتهای خارجی به ویژه دولتهای همسایه، ایدئولوژی‌هایی مانند مارکسیسم-لنینیسم، پان ترکیسم و نظایر آن را در شکل‌گیری دیدگاه‌های قومی بسیار مؤثر ارزیابی کرده است.

ایشان روشنفکران آذری را به سه دسته ی مارکسیست، تجددگرا (غیر مارکسیست) و ایران‌گرا تقسیم می‌کند و تعریفی نارسا و نادرست از روشنفکران قومی ارائه میدهد که شایان تأمل است:

«روشنفکران قومی بطور کلی کسانی هستند که از چارچوب سنت ملی مستقر فراتر رفته، در صدد ایجاد ارزشهای قومی جدید بر می‌آیند و به پیشبرد و تبلیغ و گاه عملی ساختن ایده‌های ساخته و پرداخته ی خود می‌پردازند» (صفحه ۳۲).

باید دانست که روشنفکران قومی هرگز ارزشهای قومی جدیدی نمی‌سازند تا آنها را تبلیغ و عملی کنند، بلکه با شناخت هویت قومی یعنی زبان، فرهنگ، تبار، سرزمین و مذهب سعی می‌کنند این مشترکات موجود را که اغلب بخشی از کل مشترکات و ارکان ملی یک جامعه و گاهی نیز (در مورد ملتها وکشورهای تک قومی) کل آنها تشکیل می‌دهد، به عنوان ارزش‌های مشترک موجود به مردم تفهیم و تبلیغ نمایند و آنها را به حقوق فردی و گروهی خود آشنا سازند.

نویسنده از روشنفکران تجددگرا نظیر سید حسن تقی‌زاده، فروغی، محمد قزوینی، محمدعلی جمال زاده و همچنین از روزنامه‌های *کاو، ایرانشهر و فرنگستان* نام می‌برد و معتقد است که اینها تحت تأثیر ناسیونالیسم آلمانی (نازیسم) به تبلیغ نژاد آریائی ایران و نهاد هویت ملی یعنی زبان

فارسى همت گماشته و مبلغ افکار ملي آخوندزاده (م. ف. آخوندوف) و ميرزا آقاخان بودند. سپس از احمد كسروى و اندیشه‌هاى او سخن به ميان مى‌آورد و از دكتور محمود افشار يزدي مدير مجله ي آينده نام مى‌برد و نظريات او را در باره همانند سازى (فارس سازى) آذريها شرح ميدهد.

نويسنده روشنفكران چپ آذرى را به دو دسته تقسيم مى‌كند:

۱- گروه اراني كه در سال ۱۳۱۵ دستگير شدند (گروه ۵۳ نفر) و بعد از اشغال ايران به دست متفقين (۱۳۲۰) آزاد شدند و حزب توده را تشكيل دادند.

۲- حزب كمونيست ايران كه اكثريت اعضاى آنها آذريها تشكيل مى‌دادند. نويسنده در اين فصل از سيد جعفر پيشه‌ورى و بخشى از فعاليتهاى او و از روشنفكران آذرى در دوره ي پهلوى دوم، از حزب توده و فرقه دموكرات آذربايجان و سردمداران آنها صحبت مى‌كند. به نظر نويسنده حزب توده ايران كه از تقى اراني الهام مى‌گرفت و بنيان خود را بر اساس نظرات و افكار وي نهاده بود، اساساً حزبى ملي بود و آذريهاى چون خليل ملكى كه در شوراى مركزى حزب توده عضويت داشتند، داراى گرايش‌هاى شديد ميهن‌پرستانه و ناسيوناليستى بودند (صفحه ۱۲۵). وي در صفحه بعد توضيح مى‌دهد كه حزب توده بعد از سال ۱۳۳۹ (پلنوم هفتم) مواضعى به نفع جدائى صلبان اتخاذ كرد و رأى به كثيرالملة بودن و وجود ستم ملي در ايران داد (در حالى كه هيچ وقت ايران نه كثيرالملة بوده و نه ستم ملي وجود داشته است).

مؤلف روشنفكران آذرى دوران جمهورى اسلامى را به گروه‌هاى زير تقسيم مى‌كند:

۱- گروه غير ماركسيست با گرايش‌هاى قومى كه از جمله آنها ميتوان از دكتور جواد هيئت، دكتور حميد نطقى و محمدعلى فرزانه و دكتور غلامحسين بيگدلى نام برد.

«اين روشنفكران (سه نفر اول) در زمان پيروزى انقلاب اسلامى "انجمن آذربايجان" را تشكيل دادند و بعداً با انتشار مجله *واريق* به ترويج ديدگاه‌هاى خود پرداختند. به استثنائى اين جمع، در كل روشنفكران آذرى تجددگرا داراى گرايش‌هاى ملي بوده‌اند و مهمترين مركز فعاليت آنها بنياد دكتور محمود افشار بوده است. از مهمترين چهره‌هاى ملي (ايران‌گراى) آذربايجانى در حال حاضر مى‌توان از دكتور جواد شيخ الاسلامى، مهندس ناصح ناطق، كاوه بيات و عنايت رضا [رشتى] نام برد.»

۲ - نویسنده سپس روشنفکران مارکسیست را شرح می‌دهد و می‌گوید:

«می‌توان با اطمینان گفت که عمده‌ترین عامل در قومی شدن آذربایجان، ایدئولوژی مارکسیسم- لنینیسم و حاملان و ناقلان این ایدئولوژی در ایران یعنی روشنفکران مارکسیست بوده‌اند.» (صفحه ۱۴۰).

بعد از حسین صدیق و رضا براهنی صحبت می‌کند و نوشته‌های آنها را شاهد می‌آورد.

نویسنده سپس از روشنفکران آذری ایران‌گرا، از آیت‌الله شریعتمداری و حزب خلق مسلمان و فعالیت آنها در سال ۱۳۵۸ صحبت می‌کند و بالاخره از دومین جریان شکل‌گیری روشنفکران ایران‌گرای آذری با گرایشهای قومی از دهه دوم انقلاب بحث می‌نماید و می‌گوید:

«در این دوره در درون انجمنها و مجامع دانشجویی شهرستانی شب‌های شعرخوانی به زبانهای محلی (از جمله ترکی) باعث شد که خواسته‌های قومی حامیان و مدعیان جدیدی پیدا کند.»

وی اضافه می‌کند:

«اینها دارای گرایش مذهبی هستند و بعضا دارای مناصبی در درون حاکمیت می‌باشند. بعنوان مثال حکیمی‌پور عضو شورای شهر تهران است و غریبانی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ برای مدتی استاندار بود. خواسته‌های این روشنفکران بیشتر در حوزه ی زبان و ادبیات، آموزش به زبان محلی (آذری)، عدم تحقیر آذریها توسط رسانه‌ها بخصوص صدا و سیما خلاصه می‌شود.»

نویسنده سپس قسمتی از متن نامه ی سرگشاده گروهی از دانشجویان دانشگاه پیام نور مرکز مرنند را شاهد می‌آورد که در مجله ی *واریتی* پائیز سال ۱۳۷۳ به چاپ رسیده بود.

نویسنده سپس به عنوان مثال از یکی از چهره‌های برجسته و شاخص این نسل، از دکتر محمود علی چهرگانی صحبت به میان می‌آورد و اظهار می‌دارد:

«نام چهرگانی در واقع از زمان انتخابات مجلس پنجم بر سر زبان‌ها افتاد. وی که کاندیدای نمایندگی از تبریز بود به دلیل استفاده از شعارهای قومی در تبلیغات انتخاباتی خود مورد مخالفت قرار گرفت و نهایتا از ادامه نامزدی وی ممانعت به عمل آمد.»

ولی ذکری از آرای انتخاباتی وی نمی‌نماید.

نویسنده سپس از روشنفکران ایران گرای دارای گرایش ملی صحبت می‌کند و می‌گوید: «در رأس آنها می‌توان به آیت‌الله خامنه‌ای اشاره کرد.» سپس بلافاصله عنایت الله رضا [ارشتی] را نمونه‌ی دیگری از روشنفکران ایران گرای آذری معرفی می‌کند(۱) و از کتاب «آذربایجان و اران» (البانیای قفقاز) وی تمجید می‌نماید و چنین ادامه می‌دهد:

«روشنفکران تجددگرا، سومین دسته از روشنفکران مورد بحث در این دوره تجددگرایی هستند که قوی‌ترین گرایش در میان آنها گرایش ناسیونالیستی است. پایگاه اصلی آنها بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار است. این روشنفکران در واقع دنباله‌ی خط فکری و عملی دکتر محمود افشار (یزدی)، سیدحسن تقی‌زاده و احمد کسروی هستند، که دکتر جواد شیخ‌الاسلامی از مثالهای برجسته‌ی این روشنفکران است. وی در مقاله‌ای با عنوان «زبان فارسی‌نشان والای قومیت ایرانی» که در مجله‌ی آینده انتشار یافت، به روشنی دیدگاه‌های خود را در خصوص آذربایجان بیان می‌دارد.»

نویسنده سپس به دلایل نامعلومی مجدداً از "جمعیت آذربایجان" و نویسندگان *وارلیق* سخن به میان می‌آورد!

لازم به یادآوری است که مؤلف محترم کتاب خود را به "تمامی آذری‌هایی که آتش عشق ایران در آتشگاه جانشان زبانه می‌کشد"، تقدیم نموده است و طبیعتاً شامل اینجانب و همه‌ی نویسندگان مجله *وارلیق* و بلکه تمامی آذریهای ایرانی می‌شود. از این رو مراتب تشکر و سپاس خود را به ایشان تقدیم می‌نمایم.

مؤلف از منابع زیادی در باره‌ی آذربایجان و آذریها استفاده نموده و حقایق بسیاری را در کتاب خود نقل کرده است. بسیاری از مطالب کتاب برای من هم قابل استفاده بود و من از این جهت وظیفه‌ی خود می‌دانم از ایشان تشکر نمایم و از زحماتی که در مطالعه و جمع‌آوری این مطالب کشیده‌اند، قدردانی نمایم. در مورد اینجانب و نویسندگان مجله‌ی *وارلیق* نیز انصاف را رعایت نموده است. از این بابت نیز سپاسگزار ایشان هستم، با وجود این مؤلف محترم به علت داشتن افکار ملی‌گرائی افراطی نتوانسته است بررسی خود را بی‌طرفانه انجام دهد و دیدگاههای مخالف را هم نقل نماید و قضاوت و داوری را نه بعنوان یک نویسنده شوینیست، بلکه به عنوان یک ایرانی روشنفکر با انصاف و بی‌طرف انجام دهد و نتایج سودمندی را برای استفاده خوانندگان به ویژه نسل جوان کشور عزیز ما ایران ارائه دهد.

مؤلف از نویسندگان ایرانی بیشتر از آثار ملی‌گرایان افراطی ترک ستیز مانند عنایت‌الله رضا، دکتر محمود افشار، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی و امثال آنها و گاهی هم اسلام ستیز (مانند کسروی، ارانی و...) استفاده کرده و بر اساس عقاید آنها اقدام به نتیجه‌گیری کرده است. وی از منابع اسلامی و خارجی نیز آنچه را که موافق عقاید خودش بوده، نقل نموده است. مثلاً در مورد حدود آذربایجان و منطقه‌ی شمال ارس ذکری از مندرجات معتبرترین تاریخ‌های اسلامی یعنی "تاریخ طبری"، "تاریخ یعقوبی"، "مسعودی"، "تاریخ بلعمی"، "ابن اثیر"، "برهان قاطع" و حتی "لغت‌نامه دهخدا" ننموده است، چه در این منابع حدود آذربایجان از زنجان تا دربند ذکر شده است. یعقوبی در "فتوح البلدان"، ناحیه‌ی ماوراء ارس را "آذربایجان علیا" نامیده است. مسعودی در "مروج‌الذهب" از اران به عنوان شهرهای آذربایجان (الارآن مین بلاد آذربایجان) نام برده است و "برهان قاطع" اران را ولایتی از آذربایجان به شمار آورده است (رجوع شود به مقاله‌ی اینجانب در باره‌ی نام و حدود آذربایجان: «سرود میخ آهنین در سنگ»، مجله‌ی کهکشان، شماره‌ی ۱۸-۱۳۷۱-تهران).

آقای علی‌مرشدی‌زاد از ابتدا قوم‌گرایی را بطور واضح و علنی تعریف نمی‌کند و قوم‌گرایی آذری را در برابر ملی‌گرایی ایرانی قرار می‌دهد، زیرا ملی‌گرایی ایرانی را معادل فارس‌گرایی می‌داند، در صورتی که فارس‌گرایی و یا قوم‌گرایی فارس نیز مانند قوم‌گرایی آذری (یا ترک ایرانی) بخشی از ملی‌گرایی ایرانی است و نمی‌تواند بعنوان ملی‌گرایی ایرانی معرفی شود. قوم‌گرایی سایر اقوام ایرانی نیز از این قاعده مستثنی نیست. تمام اشکال کار ایشان و همفکرانشان در همین نکته است که ایشان ایرانیت را با فارس بودن یکی می‌داند و کسانی که فارس نباشند و آشنا و علاقمند به قومیت خود باشند، هر چند خود را ایرانی بدانند و تمام عمر خود را در خدمت مردم ایران هم صرف نمایند و یا برای دفاع از استقلال ایران در جبهه‌های جنگ شهید هم داده باشند، در قاموس ایشان ایرانی و هموطن ملی به شمار نمی‌آیند. به همین جهت قوم‌گرایی افراطی و انحصارطلب فارس را ملی‌گرایی ایرانی می‌پندارد و علاقه به زبان و فرهنگ قوم آذری را قوم‌گرایی تحت نفوذ خارجی، پان‌ترکیسم و یا مارکسیسم به شمار می‌آورد (صفحه ۱۴۰). مؤلف برای این که خواننده متوجه تفاوت قوم‌گرایی و ملی‌گرایی نشود، هیچکدام از دو مفهوم قومیت و ملیت را بطور واضح تعریف نمی‌کند. در صورتی که می‌دانیم، قوم‌گرایی بر زبان و فرهنگ و تبار مشترک تکیه دارد و ملیت بر سرزمین (وطن) و دین، حکومت و تاریخ و فرهنگ ملی که شامل همه‌ی فرهنگ‌های قومی هم می‌شود. همچنین ملیت بر احساس همبستگی و آینده‌ی مشترک استوار است و ما کمتر ملتی را

می‌شناسیم که در تمام ارکان ملی مشترک باشند، یعنی تمام افراد آن در سرزمین، زبان، دین و مذهب (فرهنگ)، تبار، تاریخ، تابعیت و احساس همبستگی، مشترک باشند.

در کشورهای مختلف وجوه مشترک مردم اساس ملیت قرار داده می‌شود. مثلاً در سوئیس و بلژیک که مردمش به چند زبان تکلم می‌کنند، وطن یعنی سرزمین و تابعیت اساس ملیت (nationalite) قرار می‌گیرد. در آمریکا نیز تابعیت و سرزمین مضمون اصلی ملیت را تشکیل می‌دهد. در قانون اساسی ایران، قبل از انقلاب و حاکمیت جمهوری اسلامی نیز دین اسلام و سرزمین و تابعیت اساس ایرانیت بود و به همین جهت تمام اقوام ترک، فارس، عرب و حتی ترکمنان ایرانی محسوب می‌شدند، ولی زرتشتیان ایران مانند یهودیان و مسیحیان اقلیت به شمار می‌آمدند. حالا که بحمدالله حکومت اسلامی است، پر واضح است که فارس بودن نمی‌تواند منحصراً اساس ایرانیت را تشکیل دهد. اینها نغمه‌هایی است که بیشتر ایرانیان خارج از کشور و سردمداران حکومت پهلوی و دست پروردگان داخلی فرهنگ فاشیستی آن دوران از خارج و داخل به جوانان ما تلقین می‌کنند و می‌خواهند دوباره رژیم پان فارسیست پهلوی را به ایران بیاورند!

در کشورهای چند قومی و یا چند زبانی (polyglote) یک زبان به عنوان زبان مشترک کشور انتخاب می‌شود. ولی این زبان نمی‌تواند اساس هویت ملی قرار گیرد و دست‌آویزی برای سرکوب و حذف زبانهای اقوام دیگر گردد. ارکان ملی باید مشترکات همه و یا اکثریت قاطع مردم باشند، مانند سرزمین و اسلام و تابعیت در ایران.

مؤلف در مقدمه کتاب قومیت را چنین تعریف می‌کند: «فرایند قومی شدن فرایندی است که طی آن پیوند میان سرزمین و فرهنگ تضعیف می‌شود و امکان همگرایی یک ملت در معرض خطر قرار می‌گیرد». این تعریف غلط نیز از همان پیش فرض غلط حاصل شده است که قوم‌گرایی فارس را با ملی‌گرایی ایرانی یکی می‌داند. در گذشته دور که اقوام و از آن جمله اقوام ترک زبان به شکل کوچ نشین زندگی می‌کردند، در مواقعی که مورد هجوم اقوام مجاور (ترک و غیر ترک) قرار می‌گرفتند و یا از آنها شکست می‌خوردند، غالباً کوچ و تغییر سرزمین را به تسلیم شدن در برابر دشمن ترجیح می‌دادند. ولی بعد از آنکه اکثریت آنها ده‌نشین و شهرنشین شدند و صاحب سرزمین ثابت یعنی وطن گردیدند و به شکل خلق و ملت درآمدند، دفاع از سرزمین و یا وطن نیز از مقدسات قرار گرفت، به ویژه بعد از پذیرش دین اسلام به حکم «حب‌الوطن من الایمان» دفاع از وطن از وظایف دینی نیز شمرده شد. در این مرحله وطن چنین تعریف می‌شود: *توریاتی اگر اوستونده اولن وارسا، وطندیر*. یعنی وطن سرزمینی است که برای دفاع از آن شهید داده باشی و یا آماده ی مردن باشی.

پیش فرض دیگر مؤلف این است که «حوزه ی نگرش بعضی از روشنفکران آذری از آغاز سلطنت رضا شاه تاکنون دچار تغییراتی شده است». این مسئله برای فارسی زبانان ایرانی نیز مصداق دارد. زیرا در تمام دوران سلطنت پهلوی‌ها تبلیغ آریاپرستی و فارس‌گرایی همراه ترک‌ستیزی، عرب‌ستیزی و حتی تبلیغ زرتشتی‌گری به جای اسلام به شکل سیاست فرهنگی دولت درآمده بود و همین سیاست فرهنگی که با تحقیر ترکان ایرانی همراه بود، عامل مهمی در تغییر نگرش بعضی از روشنفکران آذری و بیداری شعور و احساسات قومی و هویت‌خواهی آنان شده است. شعور ملی بر مبنای قومی و یا ناسیونالیسم متکی بر قومیت در یکصد سال اخیر تحت تأثیر ناسیونالیسم اروپا (بویژه فرانسه و آلمان) به ایران آمده و در کشور ما به شکل ملی‌گرایی آریایی و در عمل به شکل فارس‌گرایی و پان‌فاریسیسم و تقدیس ایران باستان ظهور نموده و در دوران پهلوی‌ها شکوفا شده و شکل فاشیسم همراه ترک‌ستیزی، عرب‌ستیزی و تا حدودی اسلام‌ستیزی به خود گرفته و به شکل فرهنگ حاکم بر همه ی اقوام ایرانی تحمیل شده است. قوم‌گرایی آذری نیز که در واقع هویت‌خواهی است، در مقابل تحقیر و سرکوب و تعطیل زبان و فرهنگ آذری رشد نموده است.

مؤلف در همه جای کتاب قوم‌گرایی را با ملی‌گرایی مخلوط می‌کند و قوم‌گرایی فارس را به عنوان ملی‌گرایی (سنت ملی) ارائه می‌دهد و افراد دیگر اقوام را به شرط فارس شدن و طرد هویت قومی خود یعنی همانند شدن (assimilation) و یا فارس شدن ایرانی می‌داند. ضمناً دکتر محمود افشار یزدی و عنایت الله رضای رشتی را هم که در ترک‌ستیزی معروفاند، به عنوان آذری معرفی می‌نماید. مؤلف در شرح علل گرایشهای قومی از سیاست داخلی دولتها، از همانندسازی و تکثرگرایی صحبت می‌کند و ضمن اعتراف به سیاست همانندسازی (استعمار فرهنگی و یا از خودبیگانه‌سازی) دولتهای ایران، تلویحاً آنرا تأیید می‌نماید و می‌گوید: «همانند سازی را میتوان به سان غرض یا ایده‌آلی منسجم‌ساز برشمرد...». بعد با شرح نظر وان‌دنبِریگ (Van den Berg) بطلان نظریه ی همانندسازی را لااقل برای ایران آشکار می‌سازد. «وان‌دنبِریگ بیشتر چنین گروه‌هایی را مستعد همانندسازی می‌داند: گروهی از مهاجران که به لحاظ ظاهر فیزیکی و فرهنگی با گروهی که قرار است همانند شوند، شباهت داشته، نسبت به کل جمعیت از تعداد اندکی برخوردار بوده، دارای منزلت پائینی باشند و به لحاظ زمینی پراکنده باشند...». این فرضیه اگر هم در مورد کشوری نظیر امریکا مصداق داشته باشد، یقیناً در مورد ایران مصداق ندارد، به ویژه در مورد آذری‌ها و کردها و اعراب ایرانی که قرن‌هاست در آذربایجان و کردستان و خوزستان به صورت جمعیتی فشرده و با زبانی واحد با هم زندگی می‌کنند. مؤلف قومی شدن آذریها را تحت تأثیر عوامل خارجی و داخلی

(سیاست دولتها) می‌داند، در صورتی که بشر از ابتدا به شکل اقوام و قبایل آفریده شده و ملی‌گرایی محصول دو قرن اخیر است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: *ما شما را بشکل ملت‌ها و قبیله‌ها (اقوام) آفریدیم تا همدیگر را بشناسید و عزیزترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست.* به نظر من بهترین کلام در باره ی ملت و ملی‌گرایی و اقوام و قوم‌گرایی همین است. زیرا ملی‌گرایی اروپائی به فاشیسم و دیگرستیزی منتهی می‌شود. هر چند در کشورهای حوزه ی بالکان و کشورهای عربی ملی‌گرایی سبب تجزیه امپراطوری عثمانی و استقلال این کشورها گردید، ولی بعد از تشکیل دولت‌های ملی، خود آن‌ها در باره ی اقلیت‌های قومی شیوه استبداد و سرکوب را به کار بردند که بهترین نمونه‌های آن را می‌توان در عراق در مورد کردها و ترکان کرکوک و یا در یونان و بلغارستان در مورد ترکان باقیمانده در آن کشورها مشاهده کرد. بنابراین ناسیونالیسم اروپایی سکه‌ایست که یک رویش آزادیخواهی و استقلال‌طلبی و روی دیگرش فاشیسم و دیگرستیزی و سرکوبگری است. یک ضرب‌المثل فرانسوی ناسیونالیسم را در مقایسه با وطن‌خواهی چنین تعریف می‌کند: *وطن‌خواهی عشق به خودیهاست و ناسیونالیسم نفرت از دیگران است.*^{۱۸}

و اما آیه شریفه می‌گوید، *ما شما را به شکل اقوام مختلف آفریدیم تا همدیگر را بشناسید (سوره حجرات).* شناختن همدیگر تکالیفی را برای طرفین ایجاد می‌کند که باید به جا آورده شود. وقتی شما کشوری و یا ملتی و یا قومی را به رسمیت شناختید، با او ارتباط برقرار می‌کنید، حرمت و حریم او را رعایت می‌کنید، بدون این که خود را برتر از او بدانید و به حریم و حقوق او تجاوز کنید. قرآن کریم در جایی دیگر می‌فرماید: *«قوم دیگر را حقیر نشمرید چه بسا از شما برتر باشند. از سوء ظن بپرهیزید، خبرچینی و جاسوسی نکنید.»* (حجرات، ۱۲-۱۱).

مؤلف از روشنفکران تجددگرا و ملی‌گرای دوران رضاشاه روی سیدحسن تقی‌زاده، احمد کسروی، محمدعلی فروغی و دکتر محمود افشار تأکید می‌کند و خط مشی آنان را شرح می‌دهد، مثلاً می‌گوید:

«مقالات روزنامه کاهه که توسط تقی‌زاده منتشر می‌شد، عمدتاً حول دو محور ضرورت غربی شدن و باستان‌گرایی که سیاست مسلط در دوره رضاشاه بود، دور

^{۱۸} - Patriotisme est l'amour des siens, le nationalisme est la haine des autres.

می‌زد. با تأسیس مجله ی کاوه در برلین (۱۹۲۴-۱۹۱۶) به وسیله ی تقی‌زاده و تأسیس "هیئت میهن پرستان" که اشخاصی نظیر محمدعلی فروغی، علامه محمد قزوینی و محمدعلی جمال‌زاده در آن فعالیت داشتند، افکار ملی آخوندزاده (از آذربایجان قفقاز) و میرزا آقاخان^{۱۱} که تا آن زمان در کتاب‌ها بود، اینک به صورت اجتماعی تبلیغ می‌شد و آنها تحت تأثیر ناسیونالیسم آلمانی به تبلیغ در باره ی نژاد آریایی [یعنی چیزی که وجود خارجی ندارد، ج.ه.ا] و ایران و نماد هویت ملی یعنی زبان فارسی می‌پرداختند.»

باید دانست که آریایی نژاد نیست، بلکه گروه زبانی است (زبان‌های تحلیلی). نژاد به مجموعه ی ویژگی‌های ظاهری و جسمانی مانند رنگ پوست، مو، جمجمه، شکل صورت، بینی و لب‌ها اطلاق می‌شود.

وی سپس از کسروی و مجله ی پیمان صحبت می‌کند و از زبان کسروی چنین نقل می‌کند: «مردم یک کشور تا یک دل و یک زبان نباشند، نمی‌توان آینده ی درخشانی برای آنان امیدوار بود». یعنی مردم سوئیس، بلژیک و کانادا چون یک‌زبان نیستند، آینده ی درخشانی ندارند!

کسروی می‌گوید: «هر چند اکثر ایرانیان شیعه‌اند، این امر کمکی به ایجاد پیوند بین آنها نمی‌کند!». کسروی در مجله ی پیمان شعار خود را «یک درفش، یک دین، یک زبان» قرار داد. او میهن‌پرستی افراطی را زاییده ی تمدن غرب می‌دانست و مخالف «فزون‌جویی و کینه و دشمنی با همسایگان» بود. اما منظور کسروی از یک دین، «پاکدینی» است که خودش آورده و می‌خواهد به جای اسلام قرار دهد! (صفحه ۸۵).

مؤلف می‌گوید، نویسندگان جراید کاوه، ایرانشهر و آینده (محمود افشار) و پایه‌گذاران انجمن ایران جوان علیرغم اختلاف نظر سیاسی اکثراً بر این باور بودند که وحدت ملی تنها در قالب دو عامل بنیادین فرهنگ و زبان امکان‌پذیر است. ولی کسروی معتقد بود که

^{۱۱} - میرزا آقا خان کرمانی در هنگام سخن گفتن از قرآن کریم آن را «موهومات» می‌خواند و ایرانیان را به باد سرزنش می‌گیرد که به جای نوشته‌های برگمهر حکیم و جاماسب بیدار دل و مزدک فرزانه اورا قی بی‌سر و ته به دست مردم داده‌اند که یک جمله ی آن را هیچ عجمی نمی‌فهمد (پورپیرار، ناصر، پلی بر گذشته، کتاب دوم، بخش دوم، ص ۸۸).

یگانگی باورهای دینی (پاکدینی، یعنی دینی که خودش آورده بود) شرط لازم و کافی وحدت ملی است! در اینجا سؤال من از مؤلف محترم و نویسندگان و متفکرانی که ایشان استناد می‌کنند، این است که، در کشوری که مردم آن مانند سوئیس، بلژیک و کانادا و ایران به چند زبان صحبت می‌کنند، آن هم نه به شکل پراکنده، بلکه به شکل گروه متراکم چند میلیونی (مانند آذربایجان، کردستان، خوزستان، ترکمنستان ایران و...)، به طوری که اگر مدرسه نروند قادر به فهم زبان فارسی نیستند، آیا عاقلانه و مقدور است که بنیاد وحدت ملی را نه بر مشترکات ملی یعنی، سرزمین مشترک (وطن)، دین مشترک (اسلام)، تاریخ مشترک و احساس همبستگی مشترک برای با هم زیستن و آرمان مشترک، بلکه بر موارد افتراق مانند زبان فارسی قرار داد؟ در کجای دنیای متمدن و آزاد به جای مشترکات، موارد افتراق را مبنای وحدت ملی قرار می‌دهند؟! و اما در مورد دین من‌درآوردی کسروی (پاکدینی)، کدام فرد عاقلی حاضر می‌شود که در قرن ۲۱-۲۰ دین آباء و اجدادی خود را رها کند و خود را گرفتار دین تازه‌ای بنماید، آن هم دین من‌درآوردی کسروی؟! ملت ایران قریب ۱۴۰۰ سال است که دین اسلام را پذیرفته و با این دین فرهنگ و ادبیات متعالی کم نظیری را ساخته و پرداخته است (که کسروی می‌خواست با کتاب سوزانی آنها را از بین ببرد!)، به این ترتیب نه تنها دین، بلکه فرهنگ ما هم اسلامی است و بهترین فصل مشترک ملت است، هم اوست که طی قرون متمادی ما را به شکل یک ملت واحد درآورده و باعث انسجام و استقلال ملی بوده است.

مؤلف از روشنفکران چپ (مارکسیست) دوران رضاشاه روی دکتر ارانی و پیروان او که به دستور رضاشاه زندانی و به ۵۳ نفر معروف شدند، تکیه می‌کند و دکتر ارانی کمونیست انترناسیونالیست را به خاطر افکار افراطی آریاپرستی و فارس‌گرایی همراه با ترک‌ستیزی‌اش ملی می‌شمارد!

مؤلف می‌گوید: «دکتر ارانی استدلال می‌کرد که مهاجران مغولی-ترکی خود را به مردم آریایی محل تحمیل کرده‌اند!». آقایان متوجه نیستند که زبان مغولی با زبان ترکی همان قدر تفاوت دارد که زبان ژاپنی با زبان چینی و با زبانهای دیگر. این استدلال بدان می‌ماند که بگوییم: عربها که به ایران آمدند زبان فارسی را به مردم خراسان تحمیل کردند! هر چند

اختلاف زبان مغولی با ترکی بیش از زبان عربی با فارسی است، وانگهی اگر مغولها دارای چنین امکاناتی بودند، زبان مغولی را بر ما تحمیل می‌کردند، نه زبان ترکی را. البته دکتر ارانی بعدها از آنچه در جوانی بر اثر کم سوادى و بی‌تجربه‌گی در این زمینه نوشته بود، ابراز پشیمانی کرد، ولی هنوز هم بسیاری از ملی‌گرایان افراطی این بدآموزیهای دوران رضاشاه را بازگویی می‌کنند.

مؤلف با همین استدلال حزب توده ایران را ملی می‌شمارد: «حزب توده ایران اساسا حزبی ملی بود». یعنی عقاید انترناسیونالیستی نداشت و از مسکو الهام و دستور نمی‌گرفت، چون از ارانی الهام گرفته بود و آذری‌هایی چون خلیل ملکی در شورای مرکزی این حزب عضو بودند (ص ۱۲۵) و بعدها (از پلنوم هفتم ۱۳۳۹) «مواضعی به نفع جدایی‌طلبی اتخاذ کرد و رأی به کثیرالمله بودن و وجود ستم ملی در ایران داد!». مؤلف از روشنفکران آذری در دوره ی پهلوی دوم، از اعضای آذری حزب توده و فرقه ی دموکرات آذربایجان به ویژه از پیشه‌وری، حاج میرزا علی شبستری، جعفر کاویان، غلام‌یحیی دانشیان و دکتر سلام‌الله جاوید (روشنفکران مارکسیست) نام می‌برد و می‌گوید:

«پیشه‌وری در همان آغاز تشکیل فرقه مدعی بود، خواسته‌های فرقه را در چهارچوب سرحدات ایران مطرح می‌کند و به استقلال ایران کاملا علاقه‌مند است، ولی از همان هنگام می‌نوشت که اگر حکومت تهران به فشارها و تهدیدات خود ادامه دهد، آذربایجان راه خود را جدا خواهد نمود.»

با وجود این مؤلف فرقه ی دموکرات را تجزیه‌طلب و حکومت محلی فرقه را در همه‌جا "جمهوری دموکراتیک آذربایجان" می‌نامد. در حالی که در آذربایجان ما (ایران) هرگز اعلام جمهوری نشده و کسی هم غیر از آقای علی‌مرشدی‌زاد چنین عنوان جعلی را به آن حکومت محلی نداده است! (ص ۳۱۴ و ...)

مؤلف به عنوان روشنفکران آذری با گرایش ملی در این دوره از یحیی ذکاء و رحیم زهتاب‌فرد نام می‌برد که یکی پیرو کسروی و دیگری مرید سید ضیاء بوده است. مؤلف "ادبیات اشتیاقی" را که به نظر ایشان به دنبال شکست دموکراتهای آذربایجان و فرار رهبران و روشنفکران و نویسندگان آذری به شمال به وجود آمده و آن را ایده موهومی

می‌شمارد، با سیاست دوران برژنف مرتبط می‌سازد! سپس زبان را تکیه‌گاه اصلی روشنفکران در خلق هویت قومی به شمار می‌آورد (ص ۱۳۷ و ۲۳۶).

اولا نام این ادبیات، "نیسگیل ادبیاتی و یا حسرت ادبیاتی" یا ادبیات حسرت است نه اشتیاق. ثانيا ادبیات حسرت حاصل جدایی کامل مردم دو سوی ارس و خانواده‌هایی است که با کشیدن دیوار آهنین (از ۱۹۳۰ به بعد) به وسیله ی استالین از هم دور ماندند و تا فروپاشی شوروی در حسرت دیدار یکدیگر عمر خود را سپری کردند و بسیاری از آنها مردند و پدر، مادر، برادر، خواهر و خویشاوندان خود را ندیدند. مسئله ی زبان هم طبق اصول جامعه‌شناسی شاخصه ی اصلی قومیت است و ربطی به نژاد ندارد، ولی می‌تواند در کشورهای تک قومی (تک زبانی) از ارکان ملیت و وحدت ملی قرار گیرد مانند آلمان و...

مولف نمی‌خواهد بپذیرد که ما یعنی آذری‌هایی که طرفدار حفظ و کاربرد نوشتاری ترکی آذری در کنار فارسی (به‌عنوان زبان مشترک کشور) هستیم، بیش از کسروی، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی و دکتر محمود افشار و امثال آنها خود را ایرانی می‌دانیم و ایران را به‌عنوان وطن خود از جان و دل دوست داریم.

در فصل روشنفکران آذری در جمهوری اسلامی، مولف می‌گوید:

«با فروپاشی نظام کهن شاهنشاهی، نیروهای اجتماعی که در دوره ی پهلوی از توان محدودی برای اظهار نظر و بر آورده ساختن خواسته‌های خود برخوردار بودند، از جمله نیروهای قومی، با آزادی هر چه تمامتر به بیان خواسته‌ها و انتظارات خویش پرداختند».

بعد، از حزب خلق مسلمان، روشنفکران با گرایشهای مذهبی و بومی با حداقل گرایش به جریانات قوم‌گرای خارجی در دهه دوم انقلاب مانند محمود علی چهرگانی، حکیمی‌پور و نشریاتی مانند امید زنجان نام می‌برد. بعد، از نخبگان مارکسیست سابق صحبت می‌کند و حسین صدیق و رضا براهنی را مثال می‌آورد. بعد، از روشنفکران آذری غیرمارکسیست با گرایشهای قومی سخن می‌گوید و از دکتر جواد هیئت، دکتر حمید نطقی و محمدعلی فرزانه و دکتر غلامحسین بیگدلی نام می‌برد. و چنین ادامه می‌دهد:

«این روشنفکران در زمان پیروزی انقلاب اسلامی "انجمن آذربایجان" را تشکیل دادند و بعدا با انتشار مجله ی وارلیقی به ترویج دیدگاههای خود پرداختند. به

استثنای این جمع در کل، روشنفکران آذری تجددگرا دارای گرایشهای ملی بوده‌اند و مهمترین مرکز فعالیت آنها بنیاد دکتر محمود افشار (موقوفات بعدی) بوده است. از مهمترین چهره‌های ملی (ایران)‌گرای آذربایجانی در حال حاضر می‌توان از دکتر جواد شیخ الاسلامی، مهندس ناصح ناطق، کاوه بیات و عنایت‌الله رضا نام برد.^{۲۰}

البته اگر بجای ملی (ایران)‌گرای آذربایجانی "فارس‌گرا" قرار دهیم، اظهار نظر مولف درست در می‌آید، به شرط اینکه نام عنایت‌الله رضا را حذف کنیم چون ایشان رشتی است و ارتباطش با آذربایجان روابط دشمنی است!

مولف عمده‌ترین عامل قومی شدن روشنفکران آذربایجان را ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم می‌داند (ص ۱۴۰)، در صورتی که مهمترین عامل را باید در سیاست پان فارسیستی و شووینیسم فارس‌گرا و ترک‌ستیز که به نام ملی‌گرایی ایرانی ارائه و تحمیل می‌شد، و در دوران پهلوی با تحقیر ترکان و زبان ترکی و ترک‌ستیزی همراه بود، باید جستجو کرد. این احساس و طرز تفکر بعد از فروپاشی دولت شوروی و شکست مارکسیسم-لنینیسم شدیدتر شده، در صورتی که اگر بگفته می‌شد مولف عامل اصلی مارکسیسم-لنینیسم بود، باید بعد از شکست آن فروکش می‌کرد. مثلاً آنچه را که مولف در باره ی رفتار استاندار (مستوفی) رئیس فرهنگ آذربایجان (محسنی) در زمان رضاشاه در تحقیر آذری‌ها نقل نموده (ص ۱۸۷)، برای تحریک غیرت ملی و هویت‌خواهی آنان کافی است و نیازی به تبلیغات بیگانه نیست. البته بیگانگان هم در صدند که از آب گل‌آلود ماهی بگیرند، ولی در این مسئله کسانی گناهکارند که در اثر تعصب قوم‌گرایی و یا خدای نخواستہ مأموریت، آب را گل‌آلود می‌کنند. بنابراین عامل مهم بیداری شعور هویت‌خواهی آذری‌ها چنانکه مولف در صفحه ی ۱۶۰ کتاب اعتراف می‌کند، «سیاست همانندسازی یا آسیمیلاسیون دولتها از زمان رضاشاه تاکنون بوده است». البته دوران بعد از انقلاب اسلامی نباید با زمان پهلوی‌ها مقایسه گردد.

بعد مولف ضمن بررسی سومین گروه روشنفکران در جمهوری اسلامی ایران یعنی روشنفکران تجددگرا و ملی‌گرا، از دکتر شیخ‌الاسلامی سخن می‌گوید و در مورد موضع فاشیستی و ارتجاعی دکتر شیخ‌الاسلامی (استاد مولف) سخن می‌گوید که می‌خواهد کودکان آذربایجانی را از مادر و پدر و کانون خانواده جدا نماید و با متد "دنوشیرمه"^{۲۱} (devşirme) آنها را به خانواده‌های فارس

^{۲۰}-دنوشیرمه: عثمانی‌ها از چهارصد سال قبل، بعد از تصرف کشورهای اروپای شرقی کودکان آن‌ها را همراه خود به استانبول می‌آوردند و آن‌ها را به خانواده‌های ارتشی ترک می‌سپردند. بعد این کودکان را در مدارس ترکی آموزش می‌دادند و بالاخره با آموزش نظامی و جنگی آن‌ها را به صورت نظامی مسلمان ترک و دشمن مسیحیان به بار می‌آوردند

در فارس، اصفهان و تهران و دیگر شهرهای فارس زبان بسپارد، تا شاید ظرف پنجاه سال زبان سی میلیون ترک‌زبان را فارسی کند (به گمان اینکه زبان ترکی زبان فارسی را طی ۷۰ سال گذشته از آذربایجان بیرون کرده! در حالی که به شهادت تاریخ در آذربایجان قبل از ترکی هرگز زبان واحدی وجود نداشته و بنا به نوشته ی مورخین، نیم زبان‌ها و یا گویش‌های مختلفی در کنار ترکی در این منطقه رایج بوده که همدیگر را هم نمی‌فهمیدند (مقدس‌سی). من در نقد مقاله ی «زبان فارسی نشان والای قومیت ایرانی» نوشته ی دکتر شیخ‌الاسلامی مقاله‌ای در همان سال ۱۳۶۰ در مجله ی *واریق* نوشته و با دلایل علمی و تاریخی بطلان افکار خیال‌پرستانه و فاشیستی دکتر شیخ‌الاسلامی را آشکار ساخته‌ام.

شیخ‌الاسلامی می‌گوید:

«آذربایجان تا زمان غزنویان فارسی زبان بود ولی ترکان سلجوقی (شعبه‌ای از اقوام غز) ... باعث کم رنگ شدن زبان فارسی و سلطه ی زیاد ترکی در آن خطه از ایران شد. روشنفکران و نویسندگانی که با بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار همکاری دارند، نوعا تاریخدانانی(!) دارای چنین دیدگاههایی هستند».

کسانی که تاریخ ایران را از کتب تاریخی قدیم عربی، فارسی و یا منابع خارجی مطالعه کرده‌اند، به خوبی آگاهند که فارسی را غزنویان و سلجوقیان به ایران آوردند و آن را زبان رسمی قرار دادند، حتی بعد از فتح آسیای صغیر به دست سلجوقیان روم و انتخاب شهر قونیه بعنوان پایتخت آنها هم فارسی را زبان رسمی انتخاب کردند. قبل از غزنویان یک شاعر فارسی‌گو در آذربایجان و حتی کل محدوده ی ایران نداریم. **حنظله بادغیسی** نخستین شاعر فارسی‌گو از بادغیس شمال افغانستان و رودکی هم از آسیای میانه است. از اینجا اعتبار علمی و بی نظری تاریخدانانی که دیدگاههایی مشابه دکتر شیخ‌الاسلامی دارند، بخوبی آشکار می‌شود.

مؤلف در فصل سوم سیاست داخلی دولتها و تأثیر آن در نگرش روشنفکران آذری را به تفصیل شرح می‌دهد و در مقدمه ی آن چنین می‌گوید:

«اگر چه سیاست دولتهای ایرانی از دوره ی رضاشاه تاکنون پیوسته مبتنی بر همانندسازی قومیتها (یعنی فارس‌سازی) بوده ولی فراز و نشیب‌ها و وقفه‌هایی گهگاه در اعمال این سیاست به وجود آمده است».

بعد می گوید:

«همایون کاتوزیان معتقد است که از زمان مشروطه به بعد سه گرایش سیاسی عمده را می توان در ایران شناسائی کرد که هر سه از دیدگاه تاریخ و علوم اجتماعی اروپایی، ناسیونالیست قلمداد می شوند. ولی گرایش نخست را ناسیونالیسم متجدد، مترقی و رادیکال یا آینده نگر، گرایش دوم را ناسیونالیست لیبرال، دموکراتیک یا بورژوا و سومین گرایش را ناسیونالیسم محافظه کار، انزوا طلب، گذشته نگر یا تاریکاندیش و حامی فنودالیسم می نامد.»

بعد می گوید:

«گرایش نخست بیشترین قرابت را با ناسیونالیسم اروپایی دارد. پیروان این گرایش، یک دنده، متجدد، ناشکیبا و سخت شیفته شکوه و جلال شاهنشاهی باستانی، یعنی ایران پیش از اسلام بودند. آنها می خواستند موانعی را که به باور آنها مذهب بر سر راه پیشرفت فرهنگی و علمی ایران قرار داده بود، از میان بردارند و به فرایند آهسته اصلاحات پارلمانی و قضایی چندان امیدی نداشتند...»

بعد می گوید:

«گروه اول آرمان گرای انتزاعی و به زبان درستتر خیال پرست بودند. این گروه در روی کار آمدن رضاشاه و تهیه و اجرای برنامه های وی عوامل مهمی بودند (ص ۱۶۵) و به دلیل همخوانی بیشتر با سیاستهای رضاخان با آن همراه شدند و به صورت دستگاه روشنفکری و نخبگان حکومت و شاه در آمدند.

کاتوزیان به عنوان نمایندگان این گرایش از شاعرانی مانند عشقی، عارف قزوینی، فرخی یزدی، لاهوتی و روشنفکران، وکیلان و نظامیان برجسته ای مانند سلیمان میرزا اسکندری، علی اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش، فرج الله بهرامی، علی دشتی، سرهنگ حبیب الله شعبانی و سرتیپها امیر احمدی، یزدان پناه و امیر طماسبی نام می برد.»

توضیح آنکه اغلب اشخاص فوق الذکر بعد از مدتی از طرف رضاشاه زندانی و یا مقتول شدند!

مؤلف در صفحه ۱۶۱ می نویسد:

«دکتر محمود افشار مؤسس ایران جوان و مجله ی آینده متعلق به ایل افشار از شش ایل قزلباش (ترک) بود که بخشی از آنان ساکن یزد شده بودند. وی استبداد

فرهنگی. و تممیم زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی ملی راه حل وحدت ملی ایران می‌دانست.».

با در نظر گرفتن مراتب فوق معلوم می‌شود که مرّوجین پان‌فارسیسم و یا ملی‌گرایی بر اساس زبان فارسی و باستان‌گرایی در ایران اغلب غیر فارسی‌ها یعنی ترک زبان‌ها (کسروی، دکتر ارانی، کاظم زاده ایرانشهر، دکتر محمود افشار، تیمورتاش، داور، سلیمان میرزای قاجار، امیر احمدی، شیخ الاسلامی، یحیی ذکاء و...) و یا غیرایرانی‌ها مانند میرزا فتحعلی‌آخوندوف، ملک‌خان‌ارمنی و... بوده‌اند. همچنانکه رواج‌دهندگان پان‌ترکیسم و ترک‌گرایی افراطی از خارج ترکیه بودند و نخستین آنها آرمنیوس و امبری ترک‌شناس مجارستانی و عامل سرویس جاسوسی انگلستان بود.

مولف در جواب روشنی‌بیگ، پان‌ترکیست معروف که در مجله ی‌ینی مجموعه همه ی آذربایجانی‌ها را به اتحاد با جمهوری جدید ترکیه فرا خوانده بود، در مجله ی *ایرانشهر* که بوسیله ی حسین کاظم‌زاده در برلین منتشر می‌شد، شعری را از عارف قزوینی نقل می‌کند تا نظر روشنفکران ملی‌گرای متجدد ایرانی را بهتر نشان دهد:

زبان ترک از برای از قفا کشیدن است،
 صلاح پای این زبان ز مملکت بریدن است.
 دو اسبه با زبان فارسی از ارس پریدن است.
 نسیم صبحدم برخیز،
 بگو به مردم تبریز،
 که نیست خلوت زرتشت،
 جای صحبت چنگیز. (ص ۱۷۱ و ۱۷۲)

البته جواب معقول و دندان‌شکن روشنی‌بیگ‌های خیال‌پرست را **کمال آتاتورک** موسس و رئیس جمهور ترکیه جدید در نطق تاریخی شش روزه خود در مجلس ملی ترکیه داده بود و مولف هم قسمتی از ترجمه ی آن را با قدری روتوش از کتاب «*ظهور ترکیه نوین*» نگارش برنارد لوئیس (B.Lewis) در صفحه ی ۳۰۶ آورده است. من همین قسمت از نطق مذکور را در کتاب «تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی» بدون روتوش نقل کرده‌ام و در اینجا لزومی برای تکرار آن نمی‌بینم.

در مورد شعر عارف قزوینی قضاوت را به خوانندگان عزیز واگذار می‌کنم. فقط از مولف محترم و همفکران ملی‌گرایشان (که قوم‌گرایند) سؤال می‌کنم، آیا نیرویی قویتر از اثر تحقیرآمیز این شعر و

گفته و نوشته‌های آقایان ملی‌گرای ترک‌ستیز که شرح آنها در کتاب ایشان رفته است، می‌تواند احساس خفته ی قومی و هویت‌خواهی مردم به ویژه روشنفکران ترک ایرانی و یا به قول مولف آذری را تحریک و بیدار نماید؟ آیا با وجود این شعرا و نویسندگان خودی نیازی به تبلیغ و تحریک بیگانه باقی می‌ماند؟ به این ترتیب اگر دکتر براهنی گفته است، استعمار به‌ویژه استعمار فرهنگی (همانندسازی یا ممنوعیت استفاده از زبان مادری توسط اقوام مختلف ایرانی) عامل تجزیه‌طلبی است، سخنی به گزاف نگفته است.

من شخصا خاطره ی تلخی از عارف قزوینی دارم که میزان تعصب این شاعر به اصطلاح ملی‌گرا را در دشمنی با ترک زبانان مسلمان ایرانی نشان می‌دهد. در بین سالهای ۱۳۱۱-۱۳۰۷ که پدرم مرحوم میرزا علی هیئت رئیس دادگستری همدان بود و ما هم نزد او زندگی می‌کردیم. عارف قزوینی گاهگاهی برای دیدن پدرم به منزل ما می‌آمد. یک روز از روزهای گرم تابستان که به دیدار پدرم آمده بود و مرحوم علی‌اکبر مستخدم منزل ما قدری دیر درب منزل را که آن گوشه ی حیاط بود باز کرد، مرحوم عارف که از گرمای نیمروز ناراحت شده بود، به او فریاد می‌زند که چرا در را دیر باز کردی. مستخدم ما که فارسی بلد نبود ولی از لحن کلام عارف به اعتراض او پی برده بود، می‌گوید: ایشیتمه‌دیم، یعنی نشنیدم. عارف عصبانی می‌شود و می‌گوید: ای ترک... چرا نشنیدی؟ تو... و نمی‌فهمی! مرحوم علی‌اکبر هم معطل نمی‌کند و با دستهای قوی که داشت چند سیلی به سر و صورت او می‌زند و به ترکی می‌گوید... خودتی. سر و صدای عارف به گوش پدرم می‌رسد و پدرم دوان-دوان به در کوچه می‌آید و عارف را از چنگ علی‌اکبر بیرون می‌کشد و از او می‌پرسد، چرا به عارف توهین کردی و او را کتک زدی. علی‌اکبر هم ماجرا را تعریف می‌کند و دشنامی را که عارف داده بود و شامل همه و از جمله پدرم هم می‌شد، نقل می‌کند! ضمنا یادآور می‌شوم که عارف عمامه ی کوچکی بر سر و همیشه سگی را هم همراه داشت!

در مورد اسکان اجباری عشایر نیز همین اشتباه و یا سیاست عوضی اعمال شده است. مولف در صفحه (۱۸۱) کتاب از قول جان فوران (مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین. تهران: رسا-۱۳۷۷ ص ۲۵۰) می‌گوید:

«تجربه ی اسکان اجباری عشایر تأثیر خود را در گرایشهای قبیله‌ای و آگاهی سیاسی آنها بر جای گذاشت. رژیم پهلوی به جای این که با ادعای مشروعیت قومی بر عشایر حکومت کند، با زور اسلحه یا تهدید بر آنها حکومت کرد. سرکوب باعث شد که

بسیاری از قبایل به آگاهی سیاسی دست یابند و هویت خویش را در رابطه با مسیر کوچ، فرهنگ، رسوم و سنت‌ها و زبان جستجو کنند.»

دیوید نیسمان (D. Nissman) معتقد است که ضد آذری بودن وجه غالب سیاست تمرکزگرایانه رضاشاه بود و دستور تأسیس سازمان پرورش افکار در بهمن ۱۳۱۶ نیز در همین راستا بود (ص ۱۷۷).

مولف از کتاب «یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب» چنین نقل می‌کند:

«سازمان پرورش افکار به سرمشق از ماشینهای تبلیغاتی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی برای تفهیم آگاهی ملی به مردم از طریق مجله، جزوه، روزنامه، کتاب درسی و برنامه‌های رادیویی تشکیل شده بود.»

مولف بعد از شرح تحقیرهای مستوفی استاندار، محسنی رئیس فرهنگ و ذوقی خلیف ایشان و کاربرد کلماتی در مورد آذری‌ها که شایسته ی گویندگان آن بود و همه آن‌ها به قول مولف با هدف وحدت ملی (!) ایراد و انجام می‌گرفت، در مقام دفاع چنین می‌گوید:

«مگر رضاشاه سایر شهرهای ایران را ریاض الجنان کرده بود؟ و یا مگر ستمهای مشابهی در حق ساکنان دیگر استانهای ایران حتی استان‌های مرکزی روا نمی‌داشت؟ چرا در مورد آذربایجان این اقدامات خشونت‌بار بازتابی سیاسی یافت، ولی در دیگر استان‌ها کمتر چنین بود؟...»

در جواب چراهای ایشان باید یادآوری نمایم که ستم رضاشاه در آذربایجان مانند شهرهای فارسی زبان تنها فردی نبود، بلکه در اینجا ستم ملی به کار می‌رفت، زیرا توهین و تحقیر شامل همه ی مردم بود، چون به زبان ترکی که زبان همه ی مردم آذربایجان است، توهین می‌شد و به مردم ترک‌زبان «خر» گفته و از سرشماری تبریز به عنوان «خرشماری» یاد می‌شد و همین برای جریحه‌دار کردن غرور ملی (قومی) آنان و بیداری و هویت‌خواهی کافی بود.

ضمناً از آقای مرشدی‌زاد و همفکرانشان سؤال می‌کنم: اگر رضاشاه در همه استانها بر مردم ستم روا داشته، پس چرا روش استبدادی و فاشیستی او را که به دست بیگانگان حاکمیت مردم ایران را به دست گرفته بود ستایش می‌کنید؟ و می‌خواهید آنرا هنوز هم ادامه دهید؟

ضمناً باید یک نکته را در مورد **محمدعلی فروغی** توضیح دهم: فروغی معلم آشکار رضاشاه بود (معلمین مخفی و پشت پرده رضاخان، اردشیرجی ریپورتر از پارسیان هند و مستشار سفارت

انگلیس در تهران و همچنین ژنرال آبرون سایید فرمانده هیئت نظامی انگلیس در ایران بودند) و نام پهلوی را هم ایشان به رضاشاه دیکته کرد و سالها نخست‌وزیر و مشیر و مشاور وی بود و بعد از مدتی به سفارت کبرای ایران در آنکارا فرستاده شد. فروغی در نامه‌هایی که به دربار رضاشاه و وزارت خارجه می‌فرستد، چنین می‌نویسد:

من در ایران طرفدار تغییر خط فارسی از عربی به لاتین بودم. در اینجا به تازگی خط لاتین به جای خط قدیم عربی رسمی شده و در نتیجه ارتباط فرهنگی ترک‌های ترکیه با ترک‌های ایران قطع شده است و این همان چیزی است که ما می‌خواستیم. اگر در ایران هم خط لاتین به جای خط عربی انتخاب شود، باز این رابطه برقرار خواهد شد و این برای ما خطرناک است. در ایران اقلیت‌هایی مانند زرتشتی، ارمنی، آسوری و یهودی وجود دارد، ولی تعدادشان کم است و برای ایران خطر محسوب نمی‌شوند. اما اقلیت‌های ترک، کرد و عرب تعدادشان زیاد و خطرناک‌اند، بویژه ترکان ایران از همه خطرناک‌ترند، دولت باید همیشه این خطر را مد نظر قرار دهد.

محمدعلی فروغی یک روشنفکر عادی و یا یک نخست‌وزیر معمولی نبود. او مولف کتابی مانند "سیر حکمت در اروپا" و مغز متفکر و از بنیانگذاران آریائیسیم و پان‌فارسیسم بود. پدر بزرگ فروغی یک تاجر یهودی بغدادی بود که در اصفهان مقیم شده و اسلام را پذیرفته بود و فروغی هم مانند همه دانشمندان و نویسندگان یهودی تبار طرفدار گوروش و آریائیسیم بود. ضمناً با پدر من مرحوم علی هیئت هم سابقه ی دوستی داشت.

بعد از سوم شهریور و استعفای اجباری و تبعید رضاشاه از طرف انگلیسها پست ریاست جمهوری به وی پیشنهاد شد، ولی قبول نکرد و تمام نفوذش را برای ادامه سلطنت و پادشاهی محمدرضا پهلوی بکار بست.

محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) سال‌هاست فوت نموده، از این جهت من از همفکران ملی‌گرای ایشان سؤال می‌کنم:

مجموع مردم ترک و کرد و عرب ایرانی در حدود ۶۰ درصد مردم ایران را تشکیل می‌دهد، و اگر رژیم حاکم ۶۰ درصد ملت ایران را اقلیت خطرناک بداند، آیا مشروعیتی برای حاکمیت این رژیم باقی می‌ماند؟ آیا این رژیم خودش خودش را غیرمشروع و غیر قانونی اعلام نمی‌کند؟ می‌بینید تعصب چه می‌کند. تعصب چشم دانشمند و متفکری مانند فروغی را هم کور می‌کند و او را به نازلترین مرتبه یک فاناتیک نادان فرود می‌آورد.

وقتی که دانشمندی مانند فروغی ۶۰ درصد مردم ایران را اقلیت خطرناک می‌نامد، عباس اقبال تاریخ‌نویس زمان رضاشاه هم در روزنامه ی اطلاعات در مقاله ی خود تحت عنوان "زبان ترکی در آذربایجان" چنین می‌نویسد: «چه کسی آثار غنی و جهانگیر فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ را با وراجی مهجور و ناهنجار غارتگران ترک عوض می‌کند؟» (روزنامه ی اطلاعات، ۳ مهر ۱۳۲۴) و حکیمی نخست‌وزیر پیر و ترک‌زبان ولی بی‌سواد در زبان مادری و فراماسون هم از مذاکره با سران فرقه ی دموکرات امتناع می‌کند و اعلام می‌دارد که ترکی گویشی بیگانه است که مغولان وحشی بر آذربایجان تحمیل کرده‌اند. (صفحة ۲۲۱).

مolf در فصل سیاست داخلی در جمهوری اسلامی و تقسیم آن به چهار دوره: دوره ی وضعیت انقلابی و دوره ی دوم که دوره ی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بشمار می‌رود می‌گوید:
 بحثهای قومی- به ویژه در خصوص آذری‌ها به میزان زیادی در فضای دفاع سراسری کشور در مقابل تهاجم بیگانگان کنار گذاشته شد.

به عبارت دیگر:

دوره ی جنگ تحمیلی دوره ی تشریک مساعی تمام ملت ایران برای مقابله با دشمن خارجی بود.

بعد ادامه می‌دهد:

در جنگ تحمیلی و دفاع مقدس آذری‌ها در مقایسه با سایر گروه‌های زبانی بیشترین مشارکت را در جنگ داشتند (لشکر عاشورا).

آری، دوره ی جنگ با عراق که هشت سال طول کشید، نشان داد که آذری‌ها و اعراب ایرانی مانند گذشته در مواقع بحران در برابر تهاجم خارجی برای تمامیت ارضی و استقلال ایران خواسته‌های به حق خود را فراموش می‌کنند و برای دفاع از کل ایران جانفشانی می‌نمایند. مolf دوره ی سوم بعد از انقلاب را دوره ی بازسازی و دوره ی چهارم را که همزمان با دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی است، دوره ی جامعه ی مدنی و شهروندی می‌شمارد. در این دوره از سال ۱۳۶۱ گروه‌های چپ به تدریج از صحنه ی سیاسی کشور حذف شدند.

در دوران بازسازی (۷۶-۱۳۶۷) مolf می‌گوید:

اگر چه این دوره نیز از حیث سیاست کلی قومی، دربردارنده ی سیاست همانندسازی بود، ولی برخی تحولات مانند گسترش دانشگاه آزاد اسلامی در دورافتاده‌ترین شهرها،

سهمیه‌های مختلف آموزش عالی و منطقه‌ای شدن نظام گزینش دانشجو باعث شد که از شهرهای مختلف و از طبقات مختلف جامعه افرادی به آموزش عالی راه یابند و در واقع آموزش عالی پوپولیستی شد. از طرفی انجمن‌های دانشجویان تشکیل و در این انجمن‌ها و مجامع و نشست‌های شعرخوانی و در پرتو تحولات عصر بازسازی، نسل جدیدی از روشنفکران قومی ظهور کردند که در عین داشتن گرایش دینی و انقلابی و بعضاً در عین داشتن مناصبی در درون حاکمیت، دارای خواسته‌ها و انتظاراتی منطقه‌ای نیز بودند. حکیمی‌پور، چهرگانی، غریبانی و ... روشنفکران این نسل محسوب می‌شوند. نشریاتی مانند *امید زنجان*، *احرار تبریز*، *آوای اردبیل*، *مبین* و ... محصول این روشنفکران در دوره ی بازسازی است. خواسته‌های این روشنفکران در این دوره تفاوت چندانی با خواسته‌های روشنفکرانی مانند **جواد هیئت** و ... نداشت ...

در اینجا لازم به یادآوری است که در زمان شاه سابق و پدرش تشکیل چنین مجامع و نشست‌هایی هم ممکن و مقدور نبود.

دوره ی چهارم (۱۳۷۶...) دوره ی جامعه مدنی و حق شهروندی است. اندیشه جامعه ی مدنی و حق شهروندی که از طرف آقای **خاتمی** رئیس‌جمهور جدید مطرح شد، می‌تواند نقطه ی عطفی در نوع نگاه دولت به مسئله ی قومی در ایران باشد (ص ۲۷۸). در اینجا تکررگرائی (پلورالیسم) و حقوق شهروندی مطرح می‌شود. مولف متذکر می‌شود که «اندیشه ی جامعه ی مدنی به دلیل وجود برخی اختلاف نظرها تاکنون نتوانسته است چنانکه باید و شاید به اجرا گذاشته شود...».

در این فصل ضمن بحث از عوامل و سیاست‌های خارجی و تأثیر آنها در نگرش روشنفکران آذری اشاره‌ای به جریان پان‌ترکیسم در ترکیه و تأثیر آن در روشنفکران ایرانی می‌کند. بعد نقش روسیه و شوروی را به تفصیل شرح می‌دهد. مثلاً در صفحه ی ۲۸۶ بعد از نقل پاراگرافی از **زنگوفسکی** چنین نتیجه می‌گیرد: «در نتیجه ی سیاست فوق، مقامات روسیه روشنفکرانی را مانند **آخوندزاده** را تشویق کردند که به جای فارسی به زبان ترکی محلی بنویسند». بعد می‌گوید:

اصرار **آخوندزاده** به تشویق ایرانی‌ها و ساکنان قفقاز برای آشنایی با فرهنگ و زبان روس و اروپای غربی و جایگزین کردن حروف روس، لاتین به جای الفبای عربی در واقع با سیاست فرهنگی روسها در سرزمین‌های فتح شده ایران سازگار بود و از آن حمایت می‌شد. نشریاتی چون *اکینچی* و *ملانصرالدین* با لحن ضد ایرانی و ضد شیعی خود تحت حمایت عملی روسیه قرار داشتند. (به نقل از احمدی، پیشین، ص. ۳۲۸).

در اینجا این نکته نیاز به اصلاح دارد که روسها نشریات ترکی را تشویق نمی‌کردند، ولی زبان و فرهنگ روسی را تبلیغ و ترویج می‌کردند، به همین دلیل بود که روزنامه *اکینجی* بعد از دو سال انتشار (۷۸-۱۸۷۵) توسط دولت روسیه تعطیل شد. *ملانصرالدین* هم که بعد از انقلاب ۱۹۰۵ و شکست روسیه از ژاپن و دادن آزادی نسبی به مردم امپراطوری در تقییس منتشر می‌شد، ضد ایرانی و ضد شیعه نبود و باز طرف روسیه هم حمایت نمی‌شد! تاریخ یکصد ساله اجتماعی ایران نشان می‌دهد که نوشته‌های *ملانصرالدین* چه قدر در انقلاب مشروطیت ایران تأثیر مثبت داشته است. او محمّد علی‌شاه را که ضد مشروطه بود و مجلس را به توپ بسته بود و تحت حمایت روسها بود، هدف حمله‌های نیشدار طنز خود قرار داده بود و از خرافات مذهبی تنقید می‌کرد. همچنین م.ف. آخوندزاده که ایران دوست بود و خود را ایرانی می‌دانست، بنیانگذار نثر نوین ترکی و نمایشنامه‌نویسی در خاورمیانه است. مولف *آخوندزاده* (اهل شکی) را ایرانی معرفی می‌کند، بنابراین همشهری‌های او نیز باید ایرانی پذیرفته شوند. مولف در صفحه ی ۲۸۵ نام آذربایجان را برای منطقه ی شمال ارس "جعلی" می‌خواند. بعد در صفحه ی ۲۸۷ می‌نویسد: «پس از اشغال قفقاز توسط روسیه نیز ایران بر آذربایجانی‌های ماوراء قفقاز (یعنی آذربایجان شمالی) سلطه ی فرهنگی و دینی داشت.» یعنی مردم آن ناحیه را آذربایجانی می‌شمارد! بعد به نقل از رونالد گریگورسانی (Ronald Grigor Suny) می‌نویسد:

روشنفکران جوان آذربایجان (مقصود قسمت شمالی است) برای فائق آمدن بر نفوذ ایران یک نهضت ملی ادبی را برای ترویج زبان ترکی به راه انداختند.

مولف در صفحه ی ۲۹۰ اشاره‌ای به تشکیل حزب مساوات و تشکیل حکومتی به نام جمهوری آذربایجان «در سرزمینی که هیچ‌گاه به نام آذربایجان شهرت نداشت» می‌کند و بعد می‌نویسد:

دولت یاد شده به دلیل اختلاف نظرهای داخلی از هم پاشید و در ۲۸ مه سال ۱۹۲۰ لشکر بیست و یکم ارتش سرخ زمام امور منطقه را در دست گرفت و متعاقب آن حکومت شورایی در باکو تأسیس شد.

در مورد نام آذربایجان و حدود آن من طی مقالاتی دلایل کافی را از کتب تاریخ و مورخین اسلامی مانند طبری، بلعمی، یعقوبی، ابن اثیر و... نقل نموده‌ام و دیگر تکرار آنها را در اینجا جایز نمی‌دانم.^{۲۱} اما در مورد فروپاشی جمهوری آذربایجان باید به عرض برسانم که علت آن اختلاف

^{۲۱} جواب مقاله ی آذربایجان کجاست، کیهان هوایی، زانویه ۱۹۹۱ و *واریتی* شماره ۳-۱۳۶۹

نظریه‌های داخلی نبود، بلکه با حمله ی ارتش سرخ یعنی ارتش یازدهم این اختلاف نظرها بین ملیون و نمایندگان کمونیست پدید آمد و با ورود ارتش سرخ به باکو حکومت از هم پاشید.

در مورد کشتار بیش از یک میلیون ارمنی و آسوریان در ۱۹۱۵ نیز مولف تحت تأثیر نویسندگان ارمنی و اروپایی (مسیحی) و طرفدارانشان قرار گرفته. در صورتی که این کشتار دسته‌جمعی در موقع هجوم ارتش تزاری و ارمنی به آناتولی ابتدا از طرف ارمنی‌های مسلح صورت گرفته است و اکثر تلفات ارامنه ضمن تبعید آنها به جنوب غرب آناتولی واقع شده و در "انکسیکلوپدی بریتانیکا" چاپ ۱۹۲۲ جمع تلفات دو طرف در حدود سیصد هزار نوشته شده ولی در چاپهای بعد تحت تأثیر لابی ارامنه این رقم بالا رفته است.

مولف در فصل عوامل خارجی در دوره ی محمدرضا پهلوی به اعمال نفوذ شوروی‌ها اشاره می‌کند و از قول د. نیسمان از خاطرات میرزا ابراهیموف چنین نقل می‌کند:

برای آذری‌های جنوبی که حق استفاده از زبان مادری خویش را در مدارس، نشریات و ادبیات خود نداشتند و همچنین به واسطه دیکتاتوری شدید و سرکوبگر اجتماعی و ملی رضاشاه و با محروم شدن از هویت، ملیت، تاریخ، فرهنگ و زبان مادری خود مورد سرکوب و تعقیب واقع شده بودند، وطن *یولوندا* (روزنامه) به منزله ی نوری در تاریکی بود.

بعد می‌گوید:

همچنین به توصیه عزیر علی‌اف محافلی تشکیل شد که در آنها موسیقی و تئاتر اجرا می‌شد...

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا باید دولت مرکزی وقت زبان و فرهنگ و موسیقی و تئاتر را در آذربایجان تعطیل کند، تا خارجی‌ها این حقوق طبیعی را به عنوان هدیه ی بزرگ به مردم ما اهداء نمایند و مولف کتاب هم آن را به حق "نفوذ شوروی‌ها در آذربایجان" بشمارد؟

مولف در صفحه ی ۳۱۴ چنین می‌گوید: «روس‌ها زبان آذری را به عنوان یک زبان ادبی معرفی می‌کردند...»

روس‌ها نه ترکی آذری را می‌دانستند و نه عاشق این زبان بودند. این آذری‌های شمالی بودند که با ارتش شوروی به تبریز آمده بودند و زبان و ادبیات ترکی آذری را تبلیغ می‌کردند. زبان نوشتاری

ترکی آذری یک زبان ادبی است که در آذربایجان ما به دستور پهلوی‌ها تعطیل و بوسیله ی عمال آنها تحقیر شده بود. تعطیل شدن اجباری زبان نوشتاری دلیل عدم وجود آن نمی‌توانست باشد.

مولف از فرقه ی دموکرات و حکومت محلی پیشه‌وری صحبت می‌کند و آن را «جمهوری دموکراتیک آذربایجان» می‌نامد! در حالیکه حکومت محلی فرقه دموکرات آذربایجان هرگز از چنین نام و عنوانی استفاده نکرد و بعد از امضای قرارداد با قوام‌السلطنه (رئیس دولت وقت) پیشه‌وری فقط رهبر فرقه بود و دکتر جاوید وزیر کشور هم از طرف دولت ایران فرمان استانداری گرفت و دیگر وزراء هم با عنوان مدیرکل استان به وظیفه ی خود ادامه دادند.

مولف سقوط حکومت دموکرات را چنین شرح می‌دهد:

در دهم اردیبهشت ۱۳۲۵ ارتش سرخ عقب‌نشینی خود را از بخش شمالی خاک ایران آغاز کرد. پس از عقب‌نشینی ارتش سرخ، جمهوری دموکراتیک آذربایجان فقط چند ماهی دوام آورد و پس از آن با اقدام ارتش ایران سقوط کرد.

من در اینجا قصد دفاع از حکومت دموکرات را ندارم، ولی به حکم حقیقت‌جویی و حقیقت‌جویی تاریخی نکاتی را یادآور می‌شوم.

سقوط حکومت محلی دموکرات با اقدام ارتش شاهنشاهی صورت نگرفت، بلکه بعد از انعقاد قرارداد نفت با قوام و اولتیماتوم ترومان رئیس‌جمهوری آمریکا که یگانه دولت صاحب بمب اتمی در آنوقت بود، به دستور استالین که با گرفتن امتیاز نفت از نخست‌وزیر ایران به مشروطه ی خود رسید، بود، سلاح‌های سنگین از نیروهای نظامی دموکرات گرفته شد و به پیشه‌وری دستور عدم مقاومت و برگشت به باکو داده شد. پیشه‌وری با یارانش به باکو گریخت و پس از هفت ماه با تصادف مشکوک اتومبیل کشته شد!

مولف ضمن شرح وقایع و جریان ادبی بعد از سقوط فرقه و مهاجرت رهبران آن به باکو در برئردان عناوین ترکی به فارسی و ترانسکریپسیون آنها از الفبای لاتین و کیریل به خط فارسی گاهی مرتکب اشتباه شده است، مثلاً: تبریزده قیش (زمستان در تبریز) را تبریزده کیش (ص ۳۲۲) و یا به جای تبریزین سسی (صدای تبریز) تبرین ساسی نوشته شده (ص ۳۲۴) و این نشان می‌دهد که مولف زبان ترکی را نمی‌داند و کسی هم از ترک‌زبانان متن کتاب را قبل از چاپ نخوانده و اگر هم خوانده باشد، متوجه نشده است.

در فصل آخر کتاب تحت عنوان عوامل خارجی و روشنفکران آذری در جمهوری اسلامی ایران می‌نویسد:

در سال ۱۳۵۷ ممنوعیت استفاده از زبان آذری (یعنی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی) در ایران لغو شد و شمار زیادی از انتشارات آذری زبان، روزنامه‌ها، مجلات و کتب به تدریج در تبریز، اردبیل، تهران و دیگر شهرهای آذری‌نشین روانه بازار شدند. اکثر این نشریات خواستار اعطای نوعی خودمختاری فرهنگی- ملی به آذربایجان ایران در چهارچوب کشور ایران بودند.

بعد، از تبلیغات فرهنگی، زبان‌شناسی و سیاسی شوروی به منظور بهره‌برداری از این اظهار تمایل فرهنگی صحبت می‌کند و در دوران جنگ تحمیلی روحیه و احساسات مردم آذربایجان را چنین شرح می‌دهد:

در این دوره بود که مردم آذربایجان با روحیه‌ی مذهبی و عشق به وطن خود در جنگ تحمیلی نشان دادند که مذهب تشیع عامل مهمی در حفظ هویت ایرانی مردم آذربایجان است. مذهب تشیع به همراه فرهنگ فارسی از دیر باز در آذربایجان ریشه داشته است و ایرانیان آذری با دل‌بستگی به اهل بیت و نیز عشق و علاقه‌ای که به ادبیات به ویژه شعر فارسی داشته‌اند، این مطلب را به اثبات رسانده‌اند.

اظهار نظر اخیر مولف و پاراگراف قبل از آن که در آخرین فصل کتاب (ص ۳۴۷ و ۳۳۳) آمده است و بیان یک حقیقت و واقعیت تاریخی است، نشان می‌دهد که مردم آذربایجان در حالیکه زبان مادری (ترکی آذری) را دوست دارند و می‌خواهند به زبان مادری هم تحصیل کنند، زبان و ادبیات فارسی را هم از جان و دل دوست دارند. به علاوه عامل وحدت ملی را نه در زبان فارسی، بلکه در وطن‌خواهی یعنی ایران عزیز و اسلام و تشیع می‌دانند. زنده‌باد ایران و اسلام، زنده‌باد برادری و برابری.

حال ببینیم، قبل از آن که ملی‌گرایی بیمار گونه اروپایی اسلام ستیز به خاورمیانه نفوذ نموده و ترک‌ستایی در ترکیه و ترک‌ستیزی در ایران پهلوی‌ها استراتژی دولت قرار گیرد، شعرای طراز اول میهن ما در باره ترک و ترکی چه گفته و با آن‌ها چگونه برخورد کرده‌اند. در اینجا فقط به چند نمونه بسنده می‌کنیم:

سنائی:

ز یثرب علم دین خیزد، عجب این است در حکمت،
که صاحب همتان آیند از بنیاد ترکستان.

نظامی گنجه‌ای:

پناه ملک شاهنشاه طغرل،
خداوند جهان سلطان عادل،

نظامی ترک را سمبل زیبایی، نیکویی، قهرمانی، عدالت و... می‌داند. از این جهت پیغمبر عظیم‌الشان ما را «ترک تازی اندام» (لاغر) خطاب می‌کند و اسکندر، قهرمان اسکندرنامه را «ترک رومی کلاه» می‌نامد. وی در داستان خسرو و شیرین در ستایش پیغمبر چنین می‌گوید:

زهی پیغمبری کز بیم و امید،
قلم راند به افریدون و جمشید،
زهی ترکی که پیر هفت خیل است،
ز ماهی تا به ماه او را طفیل است.

وی در قصیده‌ی مشهور «سلطان کعبه» پیغمبر (ص) را چنین توصیف می‌کند:

ترکی است تازی اندام، وز بهر دلستانی،
بر عارض سفیدش خالی سیه ز عنبر.

از داستان پیرزن و سنجر که مشهور خاص و عام است، فقط به نقل یک بیت از زبان پیرزن خطاب به سلطان سنجر بسنده می‌کنم:

چونکه تو بیدادگری پروری،
ترک نه‌ای، هندوی غارتگری.

یعنی اگر ترک بوده باشی، باید دادگر و عادل باشی.

نظامی در قسمت دوم اسکندرنامه وقتی از عقل و درایت و مدیریت قهرمان آرمانی خود، اسکندر سخن می‌گوید، او را «ترک رومی کلاه» می‌نامد:

به تدبیر کار آگهان دم گشاد،

به کار آگهی کار عالم گشاده،
و گرنه یکی ترک رومی کلاه،
به هند و به چین کی زدی بارگاه.

از قطران نخستین دری گوی آذربایجان:

ای ترک حور پیکر، وی ترک حوروش،
هم زینت بهشتی، هم زیور خزر.
عشق تو گوهری است که جانش بود بها،
روی تو آتشی است که عشقش بود شرر.

از حافظ شیرین سخن:

ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند،
ساقی بشارتی ده رندان پارسا را.

امیر خسرو دهلوی:

زیان اوست ترکی گوی و من ترکی نمیدانم،
چه خوش بودی اگر بودی زبانش در دهان من.

حتی ملک الشعراء بهار که تبار گرجی دارد و از گویندگان پان فارسیست و ترک‌ستیز به شمار می‌رود، در موقع اشغال ایران چنین گفته است:

ایران خراب شد ز غزان سنجرت کجاست،
تهران ز کفر محو شد از طغرلت کجاست.

هم او در قصیده‌ای دیگر خطاب به نادرشاه افشار (از قبیله ی قره‌خلو) چنین می‌گوید:

کجایی تو ای شاه نادر برخیز،
ادب کن دگر باره هندوستان را.

مطالعات زبان ترکی

در نخستین کنفرانس بین‌المللی^{۲۲}

در بهار امسال نخستین کنفرانس بین‌المللی مطالعات ترکی در دانشگاه ایندیانا مسائل مختلف این زبان را که بصورت کنفرانس و گزارش پژوهشهای علمی از طرف ترکی‌شناسان عرضه می‌شد مورد بررسی قرار داد. ترکی‌شناسی از علوم نسبتاً جدید بشمار می‌آید و جالب است ترک زبانان با وجود تبحر و دقت در زبانهای گوناگون و تألیف آثار جاویدان به السنه ی مختلف اکثراً به زبان خود توجهی نداشتند. علمای معروف ترک به عربی نوشتند و شعرایشان به فارسی دیوانها پرداختند. حتی حکمرانان ترک در نسل‌های نخستین نیز در نواختن شعرای فارسی زبان چنان گشاده دستی بکار بردند که بعدها بعنوان مثال مورد استناد قرار گرفتند. خاقانی خود را با عنصری، شاعر دربار محمود پادشاه ترک غزنوی مقایسه می‌کند و از جمله می‌گوید:

به تعریف گفتمی که خاقانیا
چه خوش داشت نظم روان عنصری
بلی، شاعری بود صاحب قبول
ز ممدوح صاحبقران عنصری
به معشوق نیکو و ممدوح نیک
غزل گو شد و مدح خوان عنصری
... به دورگرم، بخششی نیک دید
ز محمود کشورستان عنصری
... چنانک این عروس از درم خرم است

^{۲۲} به نقل از مجله وارلیقی، شماره ۵۰-۴۹، خرداد و تیر ۱۳۶۲، صص. ۸۵-۷۵

به زر بود خرم روان عنصری

ابن یمین فرومدی بدین نکته اشاره‌ای صریحتر دارد:

مربی چو محمود اگر باشدم

چه سنجد به میزان من "عنصری"

چو سنجر هنرپروری کو مرا؟

که تا بشکنم رونق "انوری"

بزرگی این هر دو شاعر ز چیست؟

ز اکرام محمودی و سنجری

امیرانی چون اسماعیل خطایی و محمد قارامان و وزرای مانند امیرعلیشیر نوایی در حکم مستثنیات بودند و همواره ترکان پارسی‌گو، بخشندگان جان به زبان‌داری شدند و تا سپیده‌دم قرن حاضر کارها بر این مدار می‌گشت.

بنابراین تأخیر در تحقیق و مطالعه‌ی ترکی نباید موجب شگفتی گردد. اینک به تلافی مافات دانشمندان در این رشته به کار جدی مشغولند و با نشریات علمی، انجمنها، همایشها و کنگره‌ها همدیگر را از حاصل پژوهشها و کشفیات و نظرات خود آگاه می‌سازند. گردهمایی بلومینگتون نیز از این جمله بود.

برای ما مهمترین ویژگی این کنفرانس، حضور رسمی ما در آن بود. به یمن انقلاب رهایی بخش اسلامی، به تعبیر شاعر معروفمان محمد هادی، سپاس خدای‌را که نام ما نیز در این کارنامه در میان دستینه‌های دیگران به‌یادگار ماند. قرعه‌ی افتخار این حضور تاریخی نصیب دارنده این مجله، دکتر جواد هیئت شد. اودر طی مقاله‌ی خویش که در روز پنجشنبه ۲۹ اردیبهشت در جمع دانشمندان ترکی‌شناس که از اقصای کشورهای جهان آمده بودند، جای و اهمیت ترکی‌آذری را در میهن ما بیان داشت و شمار ترکی‌زبانان ایران را دست کم ۱۴ یا ۱۵ میلیون تخمین زد. سپس چنین افزود:

ترک‌زبانان ایران هم مانند سایر اقوام ایرانی خود را عضو جدایی‌ناپذیر خانواده‌ی بزرگی به نام ایران می‌دانند. زیرا همه آنها پیرو دین مبین اسلامند و قرن‌هاست که وحدت این خانواده بر پایه اعتقادات اسلامی و تشیع اثنی‌عشری قرار دارد. به علاوه اسلاف آنها در تشکیل ایران اسلامی بعنوان لشکریان اسلام و ایران کوشیده‌اند و حتی زیر عنوان سلسله‌های مختلف هزار سال حکومت کرده‌اند و در تمام این مدت یعنی از زمان سلطان محمود غزنوی تا انقراض قاجاریه برای حفظ و حراست مرزهای کشور و در راه پاسداری از آن حتی با همسایه‌های هم‌زبان خود یعنی با ترکان عثمانی در غرب و ترکان اوزبک در شمال شرق جنگیده و با ریختن خون خود اعتقادات و استقلال ایران را حفظ نموده‌اند.

ناطق پس از این مقدمه و اشاره به خدمات ترک‌زبانان ایران در گسترش فارسی و اشاره به سخن پردازانی چون قطران تبریزی و نظامی گنجه‌ای و خاقانی‌شیروانی و مولوی بلخی، اوحدی مراغه‌ای، صائب تبریزی و... سخن را به شعر و ادبیات ترکی آذربایجانی کشانده و این موضوع را در ابواب چهار گانه ی زیر به تفصیل مورد بحث قرار داد:

۱- از قرن ۱۳ تا زَیغ اول قرن ۱۹ (سال ۱۸۲۸ سال جدایی، بخش شمالی آذربایجان و پیمان ترکمن جای). در این دوره، زمان سلطنت شاه اسماعیل خطایی - صاحب قلم و شمشیر - و فرزندش شاه طهماسب دوران شکوفایی زبان و ادبیات آذربایجان محسوب می شود.

۲- از سال جدایی (۱۸۲۸) تا سال استقرار رژیم شوروی در شمال و رژیم پهلوی در ایران (۱۹۲۰).

۳- دوران ۵۳ ساله ی سلطنت پهلوی یا دوران رکود و تعطیل زبان و ادبیات ترکی در ایران. در دوران پهلوی به استثنای پنج سال جنگ دوم جهانی که همزمان با دوران ضعف حکومت استبدادی و ناچار آزادیهای نسبی است فعالیت قابل ملاحظه ای در این زمینه مشاهده نمی شود.

۴- دوره ی بعد از انقلاب اسلامی ایران از سال ۱۹۷۸ تا کنون که دوره تجدید حیات ترکی آذربایجانی در ایران محسوب است.

تاریخ تکامل زبان ترکی آذربایجانی نشان می‌دهد که در تشکیل آن ترکی اوغوز نقش عنصر اصلی را داشته، در کنار آن لهجه‌های قبیچاق، اویغور و زبان مغولی و تاحدی با قیمانده لهجه‌های محلی مانند تاتی، هرزنی و غیره بعنوان عناصر فرعی دخالت داشته و این زبان از آمیزش و یا تأثیر همه این عناصر در میان لهجه‌های مختلف ترکی متمایز شده و بسیر تکاملی خود ادامه داده و بعد از گذشت قرن‌ها و نفوذ کلمات عربی و فارسی در آن به صورت کنونی در آمده است. در تشکیل زبان ترکی آذربایجانی، ترکی اوغوز نقش اساسی را داشته و نسبت نفوذ ترکی قبیچاق هر قدر به جنوب برویم کمتر احساس می شود. زبان و لهجه‌های فوق‌الذکر زبان اقوام و قبایلی بوده که در طول تاریخ به‌این منطقه آمده و در اینجا سکونت کرده‌اند و در تاریخ هم مهاجرت آنها و یا لااقل مهمترین آنها ثبت شده است.

تاریخ ترکی ادبی آذربایجانی از قرن ۱۳ میلادی و یا هفتم هجری شروع میشود و در صورتی زبان ترکی قرن‌ها قبل در آذربایجان رایج بوده است، اغلب مولفین غربی و ترکیه معتقدند که زبان ترکی بعد از آمدن سلاجقه یعنی از قرن یازدهم زبان اکثریت مردم را تشکیل داده و بعد از استیلای مغول و مهاجرت‌های تازه و در قرن هفتم هجری بشکل زبان عامه مردم در آمده است. در صورتی که زبان‌شناسان شوروی معتقدند که زبان ترکی در بین قرن‌های ۱۱-۷ میلادی بشکل زبان واحد عمومی در آمده و آثار گرانبهایی مانند کتاب داستانهای دهه قورقود نیز از اواخر آن دوره به یادگار مانده است.

آثار ادبی که در قرنهای هفتم و هشتم هجری در آذربایجان و آناتولی نوشته شده از نظر ویژگیهای زبانی تفاوت محسوسی باهم ندارند. چه در این دوره هنوز لهجههای آذری و آناتولی بطور مشخص از هم جدا نشده بودند.

جالب توجه است که نخستین شعرای آذربایجانی و آناتولی یعنی **حسن اوغلو و خواجه دهانی** هر دو از ترکان خراسان بودند. زبان شعر **حسن اوغلو** زبانی پخته و انسجام یافته و شیواست و نشانگر آنست که قبلا هم اشعاری به آن زبان سروده شده است. ادبیات کتبی آذربایجان با اشعار **حسن اوغلو، نصیر باکوئی و کتاب صحاح العجم هندوشاه نخجوانی** (وفات ۱۳۳۰. میلادی، مطابق ۷۰۹ شمسی) شروع و به سیر تکاملی خود ادامه داده است.

صحاح العجم کتاب لغت فارسی - ترکی است و در عین حال دستور زبان فارسی را به زبان ترکی آذربایجانی شرح می‌دهد. نسخه ی خطی این کتاب که اخیرا بوسیله ی پروفیسور **زیرینه‌زاده** در کتابخانه براتیسلاو چکسلواکی پیدا شد و توسط پروفیسور **بیگدلی** عکس برداری، تحقیق و به خط نستعلیق نوشته شده و در تهران از طرف ستاد فرهنگی و مرکز نشر دانشگاهی چاپ شده است، از نخستین نمونه های نثر ترکی آذربایجانی است که در قرن ۱۳ برای تعلیم زبان فارسی به ترک زبانان آذربایجان از طرف **هندوشاه نخجوانی** نوشته شده است. در قرن ۱۴ تکامل محسوسی در زبان ادبی دیده می‌شود. شعرای بزرگی مانند **نسیمی، قاضی برهان‌الدین و ضریر ارضرومی** در انواع مختلف نظم طبع آزمایی نموده و دیوان و آثار ارزشمندی بوجود آورده‌اند. **نسیمی** را می‌توان بنیانگذار زبان شعر ترکی آذری دانست. او به دو زبان دیوان شعر دارد و از بزرگان طریقت حروفیه و وحدت وجود میباشد و با اشعار غنائی و صوفیانه خود طریقت حروفیه را تبلیغ کرده و در این راه جان خود را هم از دست داده است.

دیوان اشعار **قاضی برهان‌الدین** در ترکیه و آذربایجان شمالی چاپ شده است. **ضریر** شاعر و نویسنده است. "سیرت نبی" و "تاریخ فتوح‌الشام" را به نثر ترکی ترجمه نموده و قصه "یوسف و زلیخا" را به شعر سروده است. آثار **ضریر** هنوز بصورت نسخه ی خطی در کتابخانه دانشگاه ایستانبول می‌باشد و هنوز چاپ نشده است.

بعضی از مؤلفین قصه ی "یوسف علی" را هم که در قرن هفتم یا ۱۲۳۰ میلادی نوشته شده با توجه به خصوصیات زبانی آن جزو ترکی آذری میدانند.

در قرن پانزدهم قره‌قویونلو و بعدا آق‌قویونلوها در آذربایجان حکومت کردند. آنها هم مانند اسلاف خود از زبان و ادبیات فارسی حمایت می کردند ولی بزبان مادری هم علاقمند بودند.

جهان‌شاه قره قویونلو که تخلص حقیقی را انتخاب کرده به فارسی و ترکی شعر گفته و با جامی معاصر و به او علاقه ی خاصی داشته و دیوان خود را برای او فرستاده است. شیخ قاسم انوار، حبیبی از بزرگترین شعرای این دوره بشمار می روند. کتاب "اختیارات قواعد کلیه" و یا "دایره جهان نما" که درباره ی ستاره شناسی و تعیین اوقات از روی حرکات سیارات است در سال ۱۴۵۹ توسط ایبری خوجا ابن عادل^۱ نوشته شده نمونه ی نثر قرن پانزدهم می باشد. نسخه ی خطی "اختیارات قواعد کلیه" و کتاب "کوامل التعبير" بوازیجی که در نیمه ی اول قرن ۱۶ از طرف خضر ابن عبدالهادی بوازیجی نوشته شده از طرف پروفسور رستم علی اوف در بنیاد دستخط‌های قدیم باکو بررسی شده ولی هنوز بچاپ نرسیده است.

در قرن ۱۶ تأسیس دولت صفویه بدست شاه اسماعیل و برقراری حکومت واحد و نظم و رفاه نسبی زمینه را برای رشد فرهنگ و ادبیات آماده نمود. در زمان او زبان ترکی آذربایجانی هم بموازات فارسی رواج یافت. ترکی ادبی در ادارات و دربار و مؤسسات ارتش بکار میرفت و در مدارس هم تدریس میشد. شاه اسماعیل خود یکی از شعرای بنام ترکی است. "دیوان خطایی" یا مجموعه ی اشعار او بارها در تبریز، باکو و ترکیه چاپ شده است. اسلوب قوشما به وسیله ی شاه اسماعیل و شعرای دربار او تکامل یافته و وارد شعر کلاسیک شده است. خطایی در ساده کردن زبان شعر ترکی نیز رل مهمی ایفا کرده است. در این دوره تأثیر شیوه ی ترکی تبریز در ادبیات قوی بوده است. آثار او در ادبیات شفاهی آناتولی هم تأثیر گذاشته و شعرای قزلباش او را استاد خود دانسته‌اند.

بزرگترین شاعر قرن ۱۶ محمد فضولی است که از ترکان آذری عراق می باشد و در سه زبان ترکی، فارسی و عربی دیوان شعر سروده است.

فضولی استاد غزل است، ولی در مثنوی و سایر انواع شعر و حتی نثر ترکی نیز ماهر است و نویسنده بهترین نمونه های نثر ترکی آذری تا زمان خود می باشد.

"بنگ و باده" و "صحبت‌الانمار" در حقیقت نخستین نمایشنامه‌های منظوم به ترکی آذربایجانی است که بوسیله ی فضولی سروده شده است. همچنین "شکایت نامه"، "نامه به نشانجی پاشا" و "حدیقه السعدا" که فاجعه ی کربلا را بیان میکنند، بهترین نمونه های نثر بدیع ترکی آذربایجانی بشمار میروند. صادقی افشار (مؤلف "تذکره مجمع‌الخواص") و ملا احمد مقدس اردبیلی ودیگران از شعرای برجسته این قرن بشمار می روند. سبک نثر در این دوره بیشتر سبک فاخر و غلیظ بوده است. در قرن ۱۶ و ۱۷ ادبیات شفاهی هم به سرعت تکامل یافته و انواع مختلف آن داستان، قصه و اشعار عاشقی با اوزان هجایی از طرف عاشقها ساخته شده است. در قرن ۱۷ "مکتب فضولی" پیشرفته‌ترین و با

نفوذترین مکتب ادبی بوده و آثار فضولی در عراق، آناتولی، آذربایجان و ترکان شرقی خوانده می‌شد و اشعارش از طرف شعرا سرمشق تقلید و نظیره سازی قرار می‌گرفت. از شعرای معروف صائب تبریزی، قوسی تبریزی، امانی، شاه عباس ثانی (با تخلص ثانی)، مرتضی قلیخان ظفر، طرزی افشار، تأثیر و... را میتوان نام برد. در این قرن مثنوی پیشرفت نموده و تعدادی مثنوی تألیف و یا از ترکی عثمانی اقتباس و یا ترجمه شده. مانند "بختیارنامه" فدائی و "ورقا و گلشا" مسیحی، مثنویهای مولود نبی، بطال غازی، کسبک باش و احمدیه.

در قرن ۱۸ مخصوصاً بعد از قتل نادرشاه بعلت ضعف حکومت مرکزی ایران در آذربایجان شمالی حکومت‌های محلی از طرف خوانین تشکیل شد. بعضی از خوانین ضمن نزاع و مبارزه با یکدیگر از ادبیات آذربایجان هم حمایت میکردند و حتی خودشان هم شعر می‌گفتند. مانند فتحعلیخان (مشتری) ابوالفتح خان (طوطی)، محمدحسین خان (مشتاق)، خان‌شکی جعفرقلیخان (نوا)، عباسقلی آقا باکیخانوف (قدسی). فعالیت ادبی و فرهنگی در نیمه ی دوم قرن رونق یافت و ادبیات خلقی تر و غنی تر شد. در این دوره سبک‌های ادبی عبارت بود از سبک شعر کلاسیک، سبک شعر مذهبی، تبلیغی، قوشما، نثر ادبی و یا بدیع و ادبیات شفاهی و فولکلور.

در آذربایجان جنوبی نوحه و شعر مرثیه بیش از انواع دیگر رونق داشت. نظام‌الدین توفارقانلی، سید فتاح مراغه‌ای (اشراق)، حاجی خداوردی خوئی (تائب) از مهمترین شعرای نوحه سرا می‌باشند. مشهورترین شعرای کلاسیک آذربایجان نشنه تبریزی ملک‌الشعرا دربار نادر و اتلیچی نامی می‌باشند. از آثار منثور "داستان شهریار" را میتوان نام برد. زبان نثر این داستان فصل مشترک زبان کتبی و شفاهی است. قسمتهای منظوم هم بیشتر بشکل قوشما نوشته شده. بزرگترین شاعر قرن ۱۸ ملایناه واقف و بعد از او ودادی است. واقف با نوآوری در شکل و واقعیت‌گرایی در محتوی مرحله ی جدید در تاریخ زبان و ادبیات ترکی آذری باز کرده است. وی در اشعارش از زبان گفتگو استفاده کرده و ویژگیهای مردم را به بهترین شکل منعکس نموده است. شکل مورد پسند شعر او قوشما است که هفتاد درصد اشعار واقف را تشکیل میدهند. در این قوشماها طرز زندگی، عادات و سنت‌ها و گذران مردم با زبانی ساده و زنده بیان شده است. قوشماهای واقف از طرف عاشق‌ها و خواننده‌ها در مجالس مختلف خوانده شده و برای آنها با همان سبک و زبان نظیره‌ها نوشته شده است. در اواخر قرن ۱۸ زبان ادبی بتدریج به شکل عمومی و یگانه درآمده و ارتباط بین لهجه‌های محلی بیشتر شده و اختلاف بین آنها کاهش یافته است و بجای سبک فاخر (غلیظ) سابق سبک رسمی تعمیم یافته است. همچنین در عناصر فونم‌تیک و دستوری یکرنگی و ثبات ایجاد شده و زمینه برای تثبیت زبان ادبی ملی فراهم آمده است.

در ایران در قرن ۱۳ شمسی سلاطین قاجار حکومت می‌کردند و چون ترک بودند بخصوص در اوایل بزبان و ادبیات ترکی هم علاقمند بودند.

در این قرن بیشتر شعرای آذربایجان غزلسرا و مرثیه‌گو بودند. این وضع در آذربایجان شمالی هم تا نیمه ی اول قرن ۱۹ میلادی ادامه داشت. اشعار مرثیه و نوحه درباره واقعه کربلا و اهل بیت امام حسین(ع) سروده شده و انگیزه ی اصلی آن عقاید تشیع می باشد.

مهمترین شعرای ادبیات رثائی؛ **دخیل مراغه‌ای**، **راجی**، **دلسوز**، **صراف**، **پرغم**، **قمری** و... میباشند. **دخیل مراغه‌ای** هفت جلد کتاب درباره ی واقعه کربلا به نثر و نظم ترکی نوشته و دیوانش به دفعات در تبریز چاپ شده و مورد استفاده روضه خوانها و نوحه خوانها قرار گرفته است. ادبیات مرثیه غیر از ادامه و اشاعه ی فرهنگ مذهبی و تاریخی در نگهداری زبان و ادب ترکی نیز نقش مهمی داشته است.

در سال ۱۹۲۸ میلادی در نتیجه ی شکست ارتش ایران از روسیه تزاری قسمت شمالی آذربایجان تا رود ارس از ایران جدا شد و به امپراطوری روسیه ملحق گردید. این حادثه ناگوار که بزرگترین فاجعه در تاریخ ایران بخصوص آذربایجان محسوب میشود، نتوانست دل مردم یکپارچه این منطقه را که زبان، مذهب، فرهنگ، تاریخ و قومیت و به زبان بهتر همه چیزشان یکی بود از هم جدا کند و مانع ارتباط آنها گردد. این موضوع انگیزه سرودن اشعار بسیاری در جدایی بین برادران و ظهور یک نوع شعر و ادبیات شد که هنوز هم ادامه دارد و باید آن را "ادبیات حسرت" نامید و در میان فرهنگ و ادب سایر ملل و اقوام بی سابقه است.

بعدها برقراری مجدد روابط دوستی و تجاری بین ایران و روسیه به ادامه و حتی افزایش روابط برادران شمال و جنوب کمک نمود. به طوری که بسیاری از تجار و مردم جنوب برای تجارت و سیاحت و تحصیل به شهرهای شمال می رفتند.

در نیمه دوم قرن ۱۹ با ظهور ادبیات رئالیست آزادخواه، افکار مترقی و آزادخواهی در آذربایجان شمالی به شکل جریان تازه فکری و ادبی درآمد. این افکار شعور ملی را در طبقه تحصیل کرده و روشنفکر بیدار و تقویت نمود و در اواخر قرن با انتشار روزنامه و مطبوعات بشکل جریان ملی درآمد. این افکار و جریان به جنوب ارس منتقل شد و در روشنفکران و نویسندگان تأثیر نمود و موجب پیدایش جریانهای مشابه گردید.

ادبیات رئالیست آزادخواه با الهام از آثار **ذاکر باکیخانوف**، **واضح**، **آخوندزاده** و **قوتقاشلی** بوجود آمد و بعدها از طرف روشنفکران دنبال گردید.

در آذربایجان ایران عندلیب قاراجاداغی، حیران خانم، نباتی، ذکری، شکوهی، م. هیدجی، محمد باقر خلخالی و لعلی و دیگران از شعری بودند که در اشعار خود از زندگی و معیشت مردم و نیازهای آنها سخن می‌گفتند و معارف عمومی، آزادی و انسانیت و وطنخواهی را تبلیغ می‌کردند. این قبیل شعرا و نویسندگان بزبان ساده می‌نوشتند تا مردم عوام هم بتوانند از آثار آنها استفاده نمایند. آثار این قبیل شعرا و نویسندگان مانند عبدالرحیم طالبوف، زین العابدین مراغه‌ای، میرزا آقا تبریزی و بالاخره میزرا حسن رشديه نیز در نشر معارف و آزادخواهی و افکار ضد فئودالی و بیداری ایرانیان مؤثر بوده و زمینه انقلاب مشروطه را در ایران فراهم ساخت.

طالبوف در رمان "الحمار و یحمل الاسفارا" و "کتاب احمد" از ارتجاع و خودکامی و استبداد حکام ایران و خرابی ادارات و رشوه خواری مأمورین و عقب ماندگی مردم و ظلم و ستمی که بر آنها می‌شد تنقید و از طبقه زحمتکش و ضعیف دفاع نموده است. زین العابدین مراغه‌ای هم در کتاب "سیاحتنامه ی ابراهیم‌بیگ" از حکام زورگو و خوانین ظالم و روحانی نمایان تنقید کرده است.

میرزا آقا تبریزی با الهام از نمایشنامه‌های آخوندزاده اولین نمایشنامه را در ایران بنام "سرگذشت اشرف‌خان" نوشته و در آن فساد و بی‌عدالتی و زورگویی درباریان و هیئت حاکمه را افشا نموده است. رشديه اولین مدرسه را با اصول جدید بنام "دبستان رشديه" در تبریز تاسیس نموده (۱۸۹۳) و کتاب "وطن دیلی" را برای تدریس در مدارس آذربایجان و مشابه آن را برای ایرانیان فارسی زبان تألیف نموده است.

در اوایل قرن بیستم بعد از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه جریان آزادخواهی و حکومت ملی بشدت توسعه یافت. در ایران هم نظیر جریانهای فوق منجر به انقلاب مشروطه گردید (۱۹۰۶). بطوری که تاریخ نزدیک ایران گواهی می‌دهد انقلاب مشروطه از لحاظ فکری و اقدامات عملی در درجه نخست مدیون نویسندگان و شعرا و آزادخواهان آذربایجان بود.

ادبیات مشروطه برخلاف ادبیات کلاسیک قدیم خلقی بود و از زندگی مردم یعنی ملت سخن می‌گفت و حقوق ملت را در برابر دولت مطرح میکرد و از آن دفاع می‌نمود. اشعاری که در این دوره در باکو، تبریز و تهران سروده میشد اغلب مضامین اجتماعی و انقلابی داشت و به زبان ساده مردم به ترکی و فارسی گفته میشد.

اشعار باقر خلخالی، راجی، صراف، ع. خازن و هیدجی به ترکی نمونه‌های اصیل و مؤثر ادبیات دوران آمدگی برای انقلاب مشروطه میباشد. برای نمونه چند بیت از یکی از اشعار صراف را که در سال ۱۳۲۴ هـ قمری (۱۹۰۶ میلادی) سروده نقل می‌نماییم.

ای ملت اسلام، اویان، وقت سحردهی،

دور گۆر نه خبردی

بو دؤورده هر کیمسه یاتا، قانی هدردی،

دور وقت سحردی

گون اولدو گون اورتا، هامی یاتمیشلار، اویاندی،

اؤز عیبینی فاندی

سن یات، قوی اولار دورسون، اولار چونکی بشردی،

دور وقت سحردی.

ترجمه:

ای ملت اسلام برخیز، وقت سحر است. پاشو و ببین چه خبر است.

در این زمانه هر کس بخوابد خورش هدر است. برخیز وقت سحر است.

روز شد، ظهر است، همه بیدار شدند و به عیبهای خود پی بردند

تو بخواب. بگذار آنها برخیزند، زیرا آنها بشرند! برخیز وقت سحر است.

در بیداری ایرانیان و پیدایش ادبیات مشروطه وقایع و جریانهای استانبول نیز مؤثر بود. مثلاً روزنامه /ختر که از طرف آذربهای مقیم استانبول به فارسی منتشر می شد تأثیر مهمی در این زمینه داشت.

بعد از انقلاب مشروطه ادبیات ایران بخصوص ادبیات ترکی آذربایجانی جنوبی بر خلاف انتظار شکوفایی

نداشته و در ادبیات آذربایجان پژمردگی و رکود پدید آمد. زیرا انقلاب مشروطه بدست ارتجاع و استبداد

تعطیل شد و با کودتای ۱۹۲۰ فاتحه ی مشروطه خوانده شد. آنچه بعد از انقلاب مشروطه با آمدن

حکومت پهلوی عاید مردم آذربایجان شد غیر از استبداد و خفقان سیاسی ستم ملی بود که از

احساسات ملی گرای افراطی و شووینیستی سرچشمه می گرفت. مبنای فکری خاندان پهلوی بر این بود

که کلیه ی مردم ایران را یکباره و یکپارچه فارسی زبان کند و از آنها یک ملت برتر آریایی بسازد! تا

بتواند افتخارات زمان باستانی را تجدید و استقلال خود را برای همیشه تأمین نماید. این افکار محال،

خیال خوشی برای گردانندگان رژیم بود ولی برای مردم ستم دیده و عقب مانده و فقیر ایران مصیبت

بزرگی بود که در این مختصر قابل شرح و توجیه نیست. مردم از حقوق اولیه ی انسانی یعنی تعلیم

و تعلم، تکلم و تحریر به زبان مادری محروم ماندند. زبان و فرهنگ ایرانیان غیر فارس انکار می شد و

زبان ترکی را که زبان بیش از یک سوم یعنی در حدود ۱۵-۱۴ میلیون جمعیت ایران بود عاریتی و

تحمیلی قلمداد می کردند و این عقاید باطل وضد مردمی را که از انحصارطلبی و خودخواهی فاشیستی

ناشی بود، بعنوان فرهنگ ملی! به فرزندان آذربایجانی تحمیل می کردند. یعنی استعمار فرهنگی و ستم

ملی را به بدترین شکل درباره ی ایرانیان غیرفارس اعمال می نمودند.

همزمان کودتا و برقراری رژیم پهلوی در ایران در آذربایجان شمالی هم رژیم شوروی برقرار شد و بعلت اختلاف در ایدئولوژیهای حاکم ارتباط سابق میان دو آذربایجان قطع گردید و از سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) با تغییر الفبای عربی به الفبای لاتین آثار مکتوب شمالی دیگر برای آذربایجان ایران جز برای عده ی معدودی قابل فهم نبود.

سپس ناطق به شرح احوال دوران توقف و رکود و از آن گذشته دوران ستم و استیلای پهلوی پرداخت. از آنجایی که خوانندگان بر این داستان پرغم و ادبار آشنایند، نیازی به تکرار آن نیست.

دکتر هیئت با اشاره به سخنورانی چون معجز شبستری، اعتماد، شهریار، محزون، باغچه‌بان، سهند، ساهر، نطقی، حامد، م. رضا روحانی، ع. تبریزی و یاد از کوششهای بیگدلی، کمالی، زهتابی، دکتر جاوید، قدسی، فرزانه، صباحی، پیرهاشمی، شیدا، محسنی، صدیق، اشراقی، سرداری نیا و دیگران درباره مطبوعات و کتابهای ترکی که بعد از انقلاب اسلامی انتشار یافته‌اند توضیحاتی داد و سخن را بدین‌گونه ببیان رسانید.

ضمن نتیجه‌گیری باید یادآوری نمایم که حتی حضور و شرکت اینجانب بعنوان یک ایرانی آذربایجانی در کنفرانس بین‌المللی مطالعات ترکی یک حادثه ی تاریخی است. زیرا بعد از ده‌ها سال ستم ملی و استعمار فرهنگی حکومت انقلابی اسلامی رسماً به این مسافرت اجازه داده و تایید نموده است. چنین برداشت صحیحی را که در سرنوشت ما در دوران حکومت اسلامی بوجود آمده است می توان از معجزات اسلام شمرد.



وارلیق

مجله فرهنگی، ادبی، هنری به زبانهای ترکی و فارسی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر جواد هیئت

دبیر هیئت تحریریه: محمدرضا هیئت

شماره امتیاز: ۸۵۳۸

تایپ این شماره: مای چیچکلر

چاپ: کیمیا

آدرس پستی و مراجعه مجله

تهران، فلسطین شمالی، شماره ۱۵۱، کد پستی ۱۴۱۶۹۶۳۱۹۸

آدرس دوم

تهران، شهرک قدس، فاز ۲، خیابان هرمزان، برج ۹، طبقه ۳

تلفن

+۲۱-۶۶۶۶۳۶۶

VARLIQ- Quarterly Journal in Turkish and Persian

Chief Editor: Dr. Javad HEYAT

Editor: M. Riza HEYAT

Adress 1: 151 Felestin Ave., Tehran, Iran

Adress 2: 3rd fl., Tower 9, Hormozan Ave., Phase 2, Shahrake Gharb

Tel: +21-66466366

E-mail:

info@varliq.com or mrheyet@yahoo.com

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان